تاریخ مختصر
پنج دهه افغانستان

تاریخ مختصر
پنج دهه افغانستان

تدوین: انتشارات محسن

پست الکترونیک: mohsinpubs@gmail.com

وبلاگ: http://mohsinpubs.blogspot.com

تاریخ انتشار: جوزا ۱۳۹۳- جون ۲۰۱۴

فهرست

نگاهی کلی

افغانستان در قلب آسـیا موقعیت داشته و کشوریست محاط به خشکه. افغانستان حدفاصل آسیای میانه، جنوب غربی آسیا و خاور میانه می‌باشد. کشور ما با مساحت ۶۵۲,۰۰۰ کیلومتر، با پاکستان در شرق و جنوب، با ایران در غرب، با تاجکستان، ازبکستان و ترکمنستان در شمال و با چین در شمالشـرق هم سرحد اسـت. پایتخت افغانستان کابل اسـت. کشور ما دارای ۳۴ ولایت است که هر ولایت دارای یک مرکز و چندین ولسوالی می‌باشد.

افغانسـتان بطور اوسـط ۱۲۰۰ متر از سـطح بحر ارتفاع دارد. یکی از کشورهایسـت که بیشـترین کوه‌های دنیا در آن موقعیت دارد. سلسـله کوه‌های مرتفع هندوکش ستون فقرات آن را می‌سازد که از شمالشرق به طرف جنوب‌غرب در حدود ششصد کیلومتر امتداد دارد.

در اثر جنگ و ناآرامی در چهار دهه اخیر آمارگیری نفوس به شـکل معیاری آن صورت نگرفته اسـت، بناءً در تعداد دقیق نفوس افغانستان اختلاف فاحش وجود دارد. بعضی از منابع نفوس افغانسـتان را در سـال ۱۳۶۸ حدود ۳۱ ملیون نشان می‌دهند در حالی که منبع دیگر به ۲۸,۵ ملیون نفوس اشاره دارد و منبع سومی ۲۵ ملیون را تصدیق می‌کند.

در افغانسـتان ملیت‌هـا و اقوام مختلف طی قرن‌ها با هم زندگـی کرده‌اند. مهمترین آن‌ها پشـتون، تاجیک، هزاره، ازبک، ترکمن، پشـه‌ای، نورسـتانی، ایماق، بلوچ، قرقیز، گوجر و پامیری می‌باشند. این اقوام به زبان‌ها و لهجه‌های مختلف صحبت می‌نمایند. بر اساس آمار چهل زبان و گویش متفاوت در افغانستان مروج است.

۹۹ درصد مردم افغانسـتان مسلمان هستند و یک فیصد دیگر را هندوها و سیک‌ها تشکیل می‌دهند. قبل از جنگ جهانی دوم تعدادی از یهودها هم در افغانستان زندگی داشته‌اند، اما بعد از تشـکیل کشور اسـرائیل در ۱۹۴۸ اکثریت به آن جا رفته و متباقی معدود فامیل‌های یهود بعد از تجاوز روس‌ها به اسرائیل و یا کشورهای اروپایی پناه برده‌اند.

حضور اقوام مختلف در یک سـرزمین اکثرا نمایندگی از تعـدد و گوناگونی فرهنگ و در عین‌حال پربار بودن فرهنگ جمعی آن می‌کند که در کشور ما هم همین گونه بوده است. اقوام افغانسـتان با تمام تفاوت‌های فرهنگی در طول تاریخ در صلح و صفا باهم زیسته‌اند و از همه مهمتر که از سـرزمین شان در برابر اشغال خارجی متحدانه دفاع کرده‌اند. اما در مقاطعی از تاریخ، حاکمان جنایتکار و باداران خارجی شـان برای پیشـبرد مقاصد سیاسی خود، مردم مـا را زیـر نام قوم، ملیت و زبان به جان هم انداخته و یا اعمال ننگ‌آوری را انجام داده‌اند که

باعث تشدید اختلافات قومی شده است. به عنوان مثال می‌توانیم از جنایاتی یاد کنیم که امیر عبدالرحمن خان (شـاه دست‌نشانده انگلیس) علیه هموطنان هزاره ما انجام داد و یا خیانتی که تنظیم[1]های جهادی[2] در دو دهه اخیر مرتکب شـدند و تضادهای قومی، زبانی و سـمتی را به اوجش رسانید.

۳۹ در صد خاک افغانسـتان را کوه‌ها تشکیل می‌دهد و به همین دلیل می‌گوییم افغانستان کشوریسـت کوهسـتانی. کوه‌های افغانسـتان برعلاوه این که سرچشـمه دریاهای کشور ما می‌باشند، مملو از ذخایر طبیعی مانند منرال‌ها و سنگ‌های قیمتی می‌باشند.

با آن که تا کنون ذخایر طبیعی افغانسـتان به صورت دقیق و معیاری سـروی نشده‌اند، اما تحقیقات ابتدایی نشان می‌دهد که افغانستان سرشار از منابع طبیعی است. مطابق تخمین رسمی و گزارش مشـترک پنتاگون، «مرکز سـروی جیولوژیکی ایالات متحده» و «یو.ایس.اید»، گفته می‌شود که افغانستان دارای ذخایر دست‌نخورده و «قبلا ناشناخته» مواد معدنی به ارزش یک تریلیون دالر می‌باشـد. اما سـروی‌های جیولوژیکی شوروی سابق در دهه ۱۹۷۰ و آغاز ۱۹۸۰ موجودیت ذخایر بزرگ معادن (که از جمله بزرگترین‌ها در یوریشـیا است) را تثبیت می‌کند که شامل آهن، سـنگ دارای کرومیوم، یورانیوم، بیروج، باریم، مس، سرب، جست، فلورایـت، باکسـایت، تانتیلیوم، زمرد، طلا، نقره، نفت و گاز می‌شـود. این سـروی‌ها اظهار می‌دارد ارزش واقعی این معادن به مراتب بیشتر از یک تریلیون است که در مطالعات نهادهای امریکایی تخمین زده شـده است. کارشناسـان بر این باور اند که ذخایر معدنی افغانستان که شـامل آهن، مس، کبالت، طلا و فلزات مهم صنعتی مانند لیتیوم می‌باشـد و در گذشته نامعلوم بوده، آن قدر زیاد و برای صنعت جدید امروزی با ارزش است که سرانجام می‌تواند کشور ما را به مرکز اسـتخراج معادن دنیا مبدل کند. به طور مثال، گفته می‌شود که افغانستان می‌تواند

---

۱ تنظیم کلمه عربی اسـت که بیشـتر در زبان اردو متداول می‌باشـد و قبل از این چندان در ادبیات کشور ما کاربردی نداشـته اسـت. رهبران جهادی این اصطلاح را از زبان باداران پاکستانی خود زیاد به کار می‌بردند و یکدیگر شان را «برادران تنظیمی» می‌خوانند. مردم ما هم این کلمه را به احزاب هفتگانه پشاوری اتلاق می‌کنند، چون به یک مفهوم ساخته‌شده دست پاکستان بودن شان را بیان می‌دارد.

۲ جهادی منسـوب به جهاد و جهاد کلمه عربی و به معنی کوشـش و مبارزه می‌باشـد. جهاد بعنوان یکی از فرایض اسـلام به جنگ مسـلمان علیه کفار نیز اتلاق می‌شـود، از همینرو جنگ مقاومت ملت ما علیه روسها به «جهاد» افغانسـتان شـهرت یافت. اما اصطلاح جهادی (یا جهاد کننده) بعد از تسـلط احزاب بنیادگرا در کابل و شروع جنگ‌های تنظیمی (۱۹۹۲) مفهوم دیگری بخود گرفت و آن را معادل مرتجع، چپاولگر، متجاوز، زن‌ستیز، جنایتکار و مزدور بیگانه می‌دانند.

به «عربستان لیتیوم» تبدیل شود، فلزی که در تولید بطری‌های مدرن مورد استفاده دارد و در سالهای اخیر کاربرد زیادی در صنعت یافته است.

با این همه منابع طبیعی، افغانستان امروز یکی از فقیرترین کشورهای جهان است. در جدول کشورهای فقیر افغانستان بعد از سومالیا دومین کشور فقیر دنیا می باشد. ۹ میلیون از مردم افغانستان به امکانات اولیه زندگی دسترسی ندارند و یا زیر خط فقر زندگی می کنند. فقط ۲۶ فیصد نفوس کشور باسواد هستند که پایینترین رقم در آسیا و در مقایسه به کشورهای همجوار می‌باشد.

عوامل مختلف دست به هم داده و افغانستان را به این وضعیت رسانیده است. عمده‌ترین آن حاکمیت رژیم‌های خودکامه، فاسد و خاینی می‌باشد که کوچکترین قدم جدی در راه بهبود زندگی و رفاه مردم ما برنداشته و همه را در جهل و تاریکی بیشتر فرو بردند. این حاکمیت‌ها به شمول رژیم کنونی هیچ کاری برای ساخت زیربناهای کشور انجام ندادند و فقط به غارت دارایی‌های ملی ما مبادرت ورزیدند.

مثلا منابع افغانستان که اکثرا دست ناخورده است یا بهتر است بگوییم هیچگاه استخراج آن برای رفع ضروریات مردم افغانستان صورت نگرفته است. استخراج آن فقط به نفع تجاوزکاران و مزدوران شان بوده است. مثال خوب آن را از زمان تجاوز روس‌ها بدست داریم که نفت، گاز طبیعی و منابع دیگر کشور ما را غارت می کردند و امروز هم منابع طبیعی افغانستان توسط جنایتکاران، مافیا، افراد زورمند و قوماندانان دزدی می‌شوند. در مواردی هم کمپنی‌های کشورهای اشغالگر با مفاد بسیار ناچیز برای افغانستان، منابع ما را چور می کنند.

افغانستان کشوریست زراعتی، بیشتر از نیم نفوس افغانستان به زراعت مصروف اند و از این راه امرار معاش می کنند. ۳۷ فیصد تولید ناخالص داخلی[۳] کشور ما از زراعت بدست می‌آید. از تمام مساحت افغانستان فقط ۱۲ در صد آن مساعد برای کشت و زراعت است، باقی‌مانده توسط کوه‌ها، جنگلات و چراگاه‌ها اشغال شده است. بیشتر نفوس افغانستان در دهات زندگی می‌کنند، بناءً بیشتر تولیدات زراعتی در دهات کشور صورت می‌گیرد.

در کشور ما صنعت بسیار کم انکشاف یافته و فقط محدود به چند فابریکه خرد و بزرگ و دستگاه‌های کوچک تولیدی می گردد. چهار دهه جنگ مانع سرمایه‌گذاری در بخش‌های صنعت و زراعت گردیده است.

---

۳ تولید ناخالص داخلی یکی از مقیاس‌های اندازه‌گیری در اقتصاد است. تولید ناخالص در برگیرنده ارزش مجموع کالاها و خدماتی است که طی یک دوره معین و معمولا یک سال در یک کشور تولید می‌شود.


تاجکستان
ازبکستان
ترکمنستان
چین
د ایران اسلامي جمهوریت
د پاکستان اسلامي جمهوریت
۱.پنجشیر
۲.کاپیسا
بدخشان
تخار
کندوز
بلخ
جوزجان
فاریاب
سمنگان
بغلان
سرپل
بادغیس
هـــرات
غور
بامیان
پروان
نورستان
کنړ
لغمان
کابل
ننگرهار
وردک
لوګر
دایکندي
غزني
روزګان
زابـل
پکتیکا
فراه
نیمروز
هلمند
کندهار
Ali Rasuldada

تاریخ افغانستان

تا اوایل قرن بیستم در مورد تاریخ قدیم افغانستان چیزی نمی‌فهمیدیم. حفریات باستانشناسی قرن بیستم مخصوصا دهه‌های ۵۰، ۶۰ و ۷۰ میلادی محققان غربی و افغان مشخص کرد که کشور ما در گذشته‌های دور مهد یکی از تمدن‌های بزرگ دنیا بوده است. افغانستان بعد از بین‌النهرین، مصر، مدیترانه و چین، پنجمین کانون تمدن دنیا به شمار می‌آید که بنام آریانا یاد می‌شود. آثار بدست آمده نشان می‌دهند که از دو تا سه هزار سال قبل از میلاد در سرزمینی که امروز افغانستان یاد می‌شود، شهرهای بزرگ برپا بوده و مردمان آن به کار زراعت و ساخت صنایع دستی مشغول بوده‌اند. این مردمان از طب و نجوم هم آگاهی داشتند. شواهد بدست آمده واضح می‌سازد که در حدود بیست هزار سال قبل از میلاد باشندگان افغانستان امروزی از گروه‌های بزرگ انسانی به گروه‌های مولده تبدیل شده و طایفه‌ها و قبیله‌ها را تشکیل داده بودند.

یکی از خصوصیات برجسته تمدن قدیم افغانستان ارتباط آن با تمام مدنیت‌های دیگر است. تمدن‌های بین‌النهرین، مصر، مدیترانه، یونان و روم و آریانا با هم رابطه داشتند اما هند و چین جدا از همه‌ی آن‌ها بود، در این میان آریانا با تمامی مدنیت‌های آن زمان در پیوند بود. جاده ابریشم که قاره اروپا را با آسیا وصل می‌نمود از افغانستان می‌گذشت. این جاده که به راه ابریشم هم مشهور است از دوره‌های باستان تا قرن چهاردهم بزرگترین راه مواصلاتی تجارتی به شمار می‌رفت. افغانستان منطقه‌ای بود که تجار اروپایی و آسیایی اموال خود را در آنجا مبادله می‌کردند. این وضعیت روی اقتصاد و فرهنگ افغانستان آن زمان تاثیر داشته و آن عصر از شکوفاترین و پویاترین دوره‌های تاریخ کشور ما به حساب می‌آید.

افغانستان از زمانه‌های قدیم تا به امروز دچار تحولات عظیم اجتماعی-سیاسی شده است؛ زمانی این سرزمین مهد بزرگترین شاهان و امپراتوران بوده است اما در بعضی از برهه‌های تاریخی هم در رکود و سیاهی بسر برده است.

قدیمترین اثری که در مورد جوامع اولیه کشور ما می‌شود از لابلای آن اطلاعاتی بدست آورد، «اویستا»، کتاب مذهبی زرتشتیان می‌باشد. تعیین تاریخ نوشتن اویستا مشکل است اما تخمین زده شده است که این کتاب حدود یک هزار سال قبل از میلاد نوشته شده است. اویستا در کنار آن که آموزه‌های مذهبی دارد؛ اساسا زندگی اجتماع مردمانی را که در افغانستان قدیم بسر می‌بردند، بازگو می‌کند. از شهرها و دهات آن زمان می‌گوید و این که اکثر مردمان

اعم از زنان و مردان به کار زراعت و مالداری مصروف بودند.

با تغییرات اجتماعی و سیاسی‌ای که در این موقعیت جغرافیایی آمده است در طول تاریخ به سه نام یاد شده: آریانا که همان افغانستان قدیم است؛ خراسان به معنی سرزمین خورشید که بعد از هجوم اعراب به این نام مسما گردید؛ و افغانستان نامیست که از ۱۷۴۷ میلادی به بعد به آن داده شده است.

سرزمین ما بنا به موقعیت تاریخی خاصی که داشته اکثرا مورد هجوم فاتحان و متجاوزان قرار گرفته است. از اسکندر مقدونی گرفته تا چنگیز، هلاکو، اعراب، صفوی‌ها، انگلیس‌ها، روس‌ها و امریکا چشم طمع بر آن داشته‌اند. با آن که حکام کشور عمدتا به عنوان نماینده سیاهترین نیروها در کشور در تبانی با اشغالگران بوده‌اند، اما مردم افغانستان با خصوصیت برجسته بیگانه‌ستیزی، به هیچ صورت با اشغالگران کنار نیامده‌اند.

در این جزوه از سایر دوره‌های تاریخی گریز نموده و فقط به شرح مختصر تاریخ پنج دهه اخیر می‌پردازیم.

پیشینه دموکراسی‌طلبی در افغانستان

طی قرن‌های طولانی افغانستان از سوی شاهان خودکامه و مستبد اداره می‌شد و هیچگونه نمادی از دموکراسی و حکومتی که در آن اراده مردم دخیل باشد، در جامعه دیده نمی‌شد. در اوایل قرن بیستم میلادی تغییراتی در اوضاع سیاسی جهان رخ داد. در ۱۹۱۷ میلادی انقلاب کبیر اکتوبر در روسیه به پیروزی رسید و اولین دولت سوسیالیستی در جهان عرض وجود نمود، جنبش‌های آزادیخواهی در گوشه و کنار جهان در حال شکل گرفتن بودند. در این شمار افغانستان در شرق سردمدار جنبش استقلال‌طلبی و آزادیخواهی گردید و شاه امان‌الله خان در ۱۹۱۹ استقلال کشور را از انگلیس‌ها اعلام نمود.

از مشخصه‌های بارز جنبش امانی در افغانستان نه تنها استقلال‌طلبی بلکه برداشتن اولین گام‌ها بسوی یک جامعه مدرن و دموکراتیک بود. به این مفهوم که امان‌الله و طرفدارانش تلاش داشتند تا افغانستان را از یک سو در جهت ترقی و پیشرفت سوق دهند و از سوی دیگر این روند مستقل و به دور از مداخله هر کشور خارجی و با اتکاء بر مردم انجام پذیرد.

بعد از آن که شاه امان‌الله با انگلیس‌ها تسویه حساب کرد، به فکر آن شد تا افغانستان و مردمش را از جهل و عقب‌افتادگی که قرن‌ها در آن غرق شده بود بیرون کشد. امان‌الله خان به مردم و روشنفکرانی که وی را حمایت می‌کردند دو وعده داده بود اول حصول استقلال


شاه امان‌الله و ملکه ثریا

کشـور از انگلیس‌ها و دوم اصلاحات طـرز اداره کشـور. امـان‌الله خـان نخستین حاکم کشور بود که به اصول دموکراسـی اعتقاد داشـته تلاش‌های مسـتمری بـرای مدرنیـزه کـردن و پیشـرفت افغانسـتان در زمینه‌هـای سیاسـی، اقتصـادی و اجتماعی انجام داد. او طرز اداره کشـور را از شاهی مطلقه به مشـروطیت تغییـر داد و به زودی پس از اعلان اسـتقلال کابینه یا هیات وزرا را تشـکیل داد و در حالی که شـاهان قبل از او خـود را «امیر» می‌نامیدند، این لقب را به «شاه» تغییر داد. در ۲۰ حمـل ۱۳۰۲ اولین قانون اساسی افغانسـتان با عنوان «نظامنامه اساسـی دولت عالیه افغانسـتان» در لویه جرگه جلال‌آباد به تصویب رسید. این قانون اساسی مرکب از ۷۳ ماده بود که در آن بعضی از حقوق سیاسـی افراد مانند آزادی بیان و مطبوعات تامین گردید. در کنار قانون اساسـی پنجاه قانون نامه بنـام نظامنامه نافذ گردید که حدود و وظایف تشکیلات دولت و محاکم کشور را مشخص می‌نمود.

یکـی از اصلاحاتی که موجب خرسـندی و رضایت اکثریت اقشـار فقیر جامعه گردید، اصلاحـات در امـور مالیات بود. دولت امانی مالیه زمین را از جنسـی بـه نقدی تبدیل نمود؛ دهقانـان از حاصلات خـود پولی ناچیزی بـه دولت بایـد می‌پرداختنـد. در دوره‌های قبل مالیه‌دهندگان مجبور بودند تا به افسـران و اردو هم مالیه بدهند، دولت امانی این گونه مالیات را بـه طور کامل الغا نمود. اکثریت دهقانان بی‌زمین و کم‌زمین زیر بار مالیات از سـال‌ها فرو رفته بودند، دولت دفاتر کهنه باقی‌داری‌های مردم را پیش چشم آنان به آتش کشید و هزاران مالیه‌دهنده را از باقیاتی که از اجداد شان به آنان به میراث مانده بود معاف نمود.

نظامنامه جزای عمومی سیسـتم قضایی کشور را سر و سـامان داد و قدرت ملایان و قشر روحانـی محـدود گردید. قبل از آن ملایان وظیفه قضا را در انحصار خود داشـته و مطابق به

سلیقه و خواست خود نسبت به قضایا تصمیم می‌گرفتند. در قانون جدید برای ملا شدن سند تحصیلی حتمی بود. این اقدام دولت امانی خشم و نارضایتی ملایان و روحانیون را به همراه داشت.

شاه بیگاری، بردگی و کنیزی را غیرقانونی اعلام نموده بدینصورت هزاران تن را که تحت شرایط اسفبار زیر سلطه اربابان اسیر بودند آزاد نمود. بخصوص کنیزان متعلق به ملیت هزاره را که از دوران عبدالرحمن خان طی سالیان متمادی از حقوق انسانی شان محروم بوده و زیر ستم‌های وحشیانه بسر می‌بردند، رهایی بخشید.

امان‌الله خان اعلام نمود که «هندو،هزاره، شیعه، سنی، احمدزایی و پوپلزایی نداریم بلکه همه یک ملت هستیم و آنهم افغان.» بنابر همین اعتقاد، برابری و آزادی نه تنها برای تمامی ملیت‌های کشور بلکه برای مذاهب گوناگون نیز تضمین گردید. در نخستین قانون اساسی نیز تبعیض لغو و درج گردید که «همه افرادی که در مملکت افغانستان می‌باشند بلاتفریق دینی و مذهبی تبعه افغانستان گفته می‌شوند... کافه تبعه افغانستان در امور دینی و مذهبی و نظامات سیاسی دولت پابند بوده و آزادی حقوق شخصی خود را مالک هستند.»

هموطنان هندو و سیک ما نیز از بند رها گردیدند و برای نخستین بار اولاد آنان در مدارس ملکی و نظامی و افسری قبول شدند. او دیوان نرنجنداس را که شخص مستعد و مجرب در امور مالی و حربی بود به صفت وزیر مالیه مقرر کرد و حتی در جمع هیات امضای معاهده شناخت استقلال افغانستان نیز او را در کنار محمود طرزی و دیگران شامل نمود. ضمنا دیوان نند لال بهسین مشهور به پایی نندو را که در ادبیات دست بالا داشت در دستگاه دارالانشاء دارالسطنه مقرر کرد.

در زمینه اقتصادی نیز پروگرام‌هایی به اجرا گذاشته شد و برای افزایش تولیدات داخلی بعضی ماشین آلات از خارج وارد گردید. از جمله نخستین خط چند کیلومتری راه‌آهن در شهر کابل فعال گردید. اما وسیعترین بخش اصلاحات امان‌الله در زمینه تعلیم و تربیه و زنان بود. شاه امان‌الله کلید افغانستان مترقی و پیشرفته را در باسواد ساختن مردم و رهایی زنان از قید جامعه پوسیده فیودالی می‌دانست. در این دوران چندین مکتب تاسیس گردید و تعدادی از محصلان برای تحصیلات عالی به روسیه، آلمان، ترکیه، فرانسه و ایتالیا اعزام گردیدند. ده‌ها معلم هندی، مصری و ترکی به افغانستان جهت تدریس گماشته شده بودند. در ۱۹۲۲ اولین مکتب مانند مکاتب فرانسوی ایجاد گردید که در آن معلمان فرانسوی تدریس می‌نمودند. به تعقیب آن مکتب دیگری تاسیس گردید که آموزگاران آلمانی در آن مصروف تدریس بودند. بعد از

وزارت حربیه و وزارت دربار در رده سوم بودجه وزارت معارف قرار داشت بناءً درین زمینه کارهای چشـــمگیری انجام گرفت. برای رشـــد تعلیم و تربیه مطبعه معارف تاسیس و ۱۳۳ نوع کتاب درسی در صدهاهزار جلد چاپ و نشر گردید.

ملکه ثریا که دختر محمود طرزی از روشنفکران پیشتاز آن دوران بود، مستقیما برنامه‌های اصلاحاتـــی در زمینه زنان را رهبـــری می‌کرد. اولین مکتب بنام مســـتورات برای دختران در ۱۹۲۰ تاسیس گردید که در شهرآرای کابل موقعیت داشت و ۴۰ دختر در آن تحت آموزش و پرورش گرفته شده بودند. دومین مکتب برای دختران در سطح لیسه در ۱۹۲۱ بنام عصمت تاســیس شد که بعدا به لیســه ملالی تغییر کرد. برای نخستین بار در تاریخ افغانستان تعدادی از دختران افغان برای ادامه تحصیلات عالی و تخصصی به اروپا از جمله سویس و ترکیه فرستاده شدند. این گروپ دختران بدون برقع به خارج سفر کردند. طبق قانون اساسی ۱۹۲۸ افغانستان تعلیم برای دختران به درجه ابتدایی مانند پسران اجباری گردید.

همچنان در ۱۹۲۱ هفته نامه «ارشادالنســوان» به مثابه نخســتین نشــریه زنانه کشور شروع به نشــر نمود که به وســیله آن آگاهی زنان بالا برده می‌شد و در زمینه حقوق شان روشنگری صورت می‌گرفت. انجمن حمایت از نســوان در ۱۹۲۰ توسط امان‌الله تاسیس شد که از حقوق زنان دفاع می‌نمود. امان‌الله خان به مجردی که قدرت را به دســت گرفت قانون حرمسراسازی را باطل اعلام کرد و صدها زنی را که در حرمســرای پدرش حبیب الله زندگی می‌کردند آزاد نمود. ازدواج زیر ســن ممنوع و ثبت ازدواج حتمی بود. ملکــه ثریا همراه با تعدادی از زنان دیگر حرکت رفع حجاب را به راه انداختند و خواستند دیگر زنان را تشویق به این کار کنند.

به نشــریات اجازه فعالیت آزاد داده شــد و چندین جریده و مجله با بودجه دولت آغاز به کار نمودند. نخستین کتابخانه عامه کشور تاسیس گردید.

اصلاحــات و اقدامات امان‌الله ضربه محکم به امپریالیــزم بین‌المللی و ارتجاع داخلی وارد آورد و هر دو منافع خود را در افغانســتان در خطر می‌دیدند بناءً دســت به دست هم دادند تا رژیم امانی را ســرنگون ســازند. البته امان‌الله دچار اشــتباهاتی نیز در چگونگی عملی کردن برنامه‌هایش گردید که انگلیس‌ها از آن استفاده نموده دست به دسیسه‌های خاینانه زدند.

ملاها و قشر روحانیون به کمک انگلیس‌ها شاه را کافر و اصلاحاتش را ضد دین خواندند، در سرتاسر کشور تبلیغات علیه امان‌الله و اطرافیانش آغاز گردید. در این بین انگلیس‌ها شخص بی‌سواد، رهزن و در عین ساده‌دل و عقب‌مانده‌ای چون حبیب‌الله کلکانی مشهور به «بچه سقو» را پیدا کرده و اغتشاش علیه حکومت امان‌الله خان را توسط او و یارانش سازماندهی نمودند.

اغتشـاش سر تاسـر افغانسـتان را فرا گرفت، امان‌الله و طرفدارانش مقاومت نمودند لیکن مداخله و دسـت‌اندازی انگلیس از طریق سـران قبایل خودفروخته در حدی نبود که جلو آن را به سـادگی گرفت. بالاخره شـاه برای جلوگیری از خونریزی بین افغان‌ها مجبور به ترک افغانسـتان شد، اول به هند و بعدا به ایتالیا متواری گردید. بیشتر طرفداران امان‌الله هم زندانی، کشـته و فراری شـدند و یک دوره مشعشع کشـور با اسـتقرار دوره تیره بچه سقو جاگزین گردیده بسـی ارزش‌های امانی نابود گردیدند. غلام محمد غبار روی کار آمدن بچه سـقو را «فاجعه تاریخی» نامیده است.

دوره سیاه حاکمیت بچه سقا

حبیب الله کلکانی در ۱۹ جنوری ۱۹۲۹ به سلطنت نشست و از اولین کارهای او ملغا نمودن اصلاحات دوران امانی به شـمول نظامنامه‌ها و قانون اساسـی بود. وی تمام امور کشور را به دسـت ملایان و افراد رهزن و بی‌سواد سپرد. بعد از خروج امان‌الله و طرفدارانش از افغانستان انگلیس‌ها به هدف اولیه خود که انهدام نظام وی بود دست یافته بودند، بناءً آنان در پی پیاده کردن هدف دومی شـدند که روی کار آوردن عمال خودشـان بـود. انگلیس‌ها این بار روی دستپرورده‌های سابق شان، خاندان نادر دست گذاشتند.


حبیب‌الله کلکانی (بچه سقا)

نـادر خان در ابتدای حکومت امانـی وزیر حربیه بود اما به علت اختلافاتی که با شـاه پیـدا کرد به عنوان وزیر مختار به پاریس رفت و در ۱۹۲۶ اسـتعفا داده و گوشه‌گیری اختیار نمود.

بعد از آن که انگلیس از سـوی امان‌الله خاطر جمع شد، برخوردش نسبت به بچه سقو تغییر کرد. تازمانی که امان‌الله در کشـور بود چه دسـتگاه سیاسی و چه مذهبـی از حبیـب‌الله کلکانی به عنـوان «خادم دین رسول‌الله» حمایت می‌کردند، اما با رفتن امان‌الله او را دزد و غدار جار می‌زدند. نادر و برادرانش (شـاه ولی خان،هاشم خان، شاه محمود خان) جنگ و لشکرکشی را از نقاط مختلف کشـور علیه رژیم بچه سـقو شروع کردند. در ۱۹ میزان ۱۳۰۸ جنگ تا دروازه‌های ارگ

رسید و بچه سقو و همراهانش از دروازه شمالی ارگ فرار کرده به کوهدامن و بعد به چاریکار رفتند. در ۲۳ میزان ۱۳۰۸ نادر وارد کابل گردید و در گردهمایی به پادشاهی رسید. تعدادی از طرفداران بچه سقو در پی تجهیز قوا و حمله شدند اما تعداد دیگر راه مذاکره مستقیم و غیرمستقیم با دولت را در پیش گرفتند.

نادر در حاشیه قرآن کریم امضا کرد که جان بچه سقو و یارانش را تضمین می‌نماید. حبیب‌الله با یارانش به نادر اعتماد کرده به کابل آمدند. نادر دیدار مختصر با حبیب‌الله داشت. او بچه سقو و همراهانش را چند روزی در زندان ارگ نگهداشت و بعد در ۱۱ عقرب ۱۳۰۸ در ملاء عام در شهرکابل به دار آویخت. بدین گونه سناریوی تبدیل نظام در افغانستان پایان یافت.

استبداد نادری

نادر و برادران مستبدش زمام امور کشور را در دست گرفتند و یکبار دیگر صفحه سیاه تاریخ کشور باز گردید. تمامی طرفداران امان‌الله و روشنفکران پیشتازی چون غلام نبی خان چرخی، ولی خان دروازی، غلام جیلانی چرخی، عبدالرحمن لودین (کبریت)، فقیر محمد خان، شیرمحمد خان چرخی و دیگران دستگیر و اکثر شان اعدام گردیدند. به روی اصلاحات امان‌الله خط بطلان کشیده شد و نادر و خانواده‌اش حاکمان بلامنازع کشور گردیدند.

انگلیس‌ها که در میدان جنگ بار بار در برابر افغان‌ها شکست خورده بودند و هیچگاهی نتوانستند آن را از طریق نظامی اشغال کنند، حالا از راه مکاری و دسیسه حاکم شده بودند. افغانستان توسط خاندان نادر دو دسته به انگلیس‌ها سپرده شده بود. در «افغانسان در مسیر تاریخ» آمده است که این خانواده از پدر در پدر جاسوس و نوکر انگلیس بودند. جد بزرگ آنان سردار سلطان محمد خان طلایی والی پشاور این ولایت را که جزء خاک افغانستان بود به دولت پنجاب سپرد؛ یحیی خان پسر سلطان محمد خان طلایی که پدر کلان نادر خان بود دامادش محمد یعقوب خان را به امضای معاهده ننگین گندمک وا داشت؛ یوسف خان پدر نادر سال‌ها در زیر حمایت دولت انگلیس در هند بود و از جیره‌خواران این دولت به شمار می‌رفتند. نادر، برادرانش


نادر شاه

و پسران کاکایش همه در هند بریتانیایی تولد یافته و تحت نظر انگلیس‌ها پرورش یافته بودند.

با حاکم شـدن نادر وضعیت کاملا تغییر کرد؛ طبقات پایین جامعه مخصوصا دهقانان یک بار دیگر زیر بار مالیات گور شـدند، بیگاری به طور وسـیع رواج پیدا کرد. دولت با زندان، اعدام و شکنجه‌های غیرانسانی خود فضای وحشت را در کشور حاکم نمود و بدینسان هرگونه اعتراض و شـورش را قدغـن نمود. از طرف دیگر رژیم نادر قشـر وسـیعی از روحانیون و مذهبیون خودفروخته و مرتجع را در کنار خود گرفت تا به وسـیله آنان ماسک مسلمان بودن به رخ کشـد. دولت نادر روشـنفکران را دشـمن دین و دولت خطاب و تبلیغ می‌کرد که در بین ملیون‌ها نفوس افغانسـتان، موجودیت چند صد جوان تحصیلکرده ارزشی ندارد. به همین دلیل دخترانی که در دوره امانی برای تحصیل به خارج رفته بودند به کشـور فراخوانده شده تمامشان خانه‌نشین گردیدند.

مردم و روشـنفکران از وضع به سـتوه آمده و در پی تغییر وضعیت و مبارزه با آن بودند. اکثر روشنفکران چه در داخل کشور و چه در خارج دست به اقداماتی زدند. با آن که اقدامات آنان بالاخره بیشتر جنبه حرکت‌های فردی را به خود گرفت و پرواضح است که موثریت آن کم و ناچیز بود، اما با آن هم در همچون شرایط بی‌نظیر و در خور تحسین بود.

در این جمله حرکات می‌شود از اقدام سیدکمال خان یادآور شویم که برادر بزرگ نادر، سـردار محمد عزیز (پدر داوود خان) را که سـفیر افغانسـتان در برلین بود، به ضرب گلوله کشت. سیدکمال خان از جمله محصلانی بود که در دوران امان‌الله خان جهت تحصیل در رشته انجنیری به آلمان فرستاده شده بود. وی از خانواده بی‌بضاعت و مسگر کابل بود. محمد عزیز در زمان امان‌الله خان مسئولیت محصلان افغان در خارج را داشت که اکثر محصلان به استثنای پسران خانواده‌های متمول از وی دل خوش نداشتند. عزیز اکثرا پسران فامیل‌های فقیر را که دولـت امانی بدون کـدام تعصب به آنان چانس تحصیل در خـارج را داده بود بنام «بچه‌های دولـک و دنبک» تحقیر و توهین می‌کرد. لیکن اقـدام کمال خان زیاد به خاطر آن توهین‌ها نبود، وی دولت نادر را که عزیز از آن نمایندگی می‌کرد نوکر انگلیس می‌دانسـت و تصمیم گرفت که به زندگی ذلتبار یکی از اعضای آن خاتمه داده به جهانیان برساند که مردم افغانستان علیه سلطه انگلیس‌ها و دست‌نشاندگانش ایستادگی خواهند کرد.

کمال با یک دوست دیگر کابلی‌اش در برلین طرح ترور را ریختند. آنان به نتیجه رسیدند که این کار یکنفر اسـت بنا هردو می‌خواسـتند افتخار شـلیک بر نماینده نادر را کسب کنند تـا بالاخره قرعـه انداختند که نتیجه به نام کمال برآمد. بناءً کمـال خان به تاریخ ۱۶ جوزای

۱۳۱۱ (۶ جون ۱۹۳۳) با تفنگچه‌اش وارد سفارتخانه افغانستان در برلین شد و سردار عزیز را کشت. با آنکه وکیل مدافع از او خواسته بود که در محکمه دلیل قتل را «حق‌تلفی سفیر در مورد او و هم قرضداری شخصی و گرسنگی» عنوان نمایند تا از مرگ نجات یابد اما او که با این عمل می‌خواست اعتراض مردم کشور را به گوش جهانیان برساند، با افتخار در محکمه اظهار نمود: «سلطنت موجوده افغانستان که محمد عزیز خان سفیر عضوی از آنست، زیر نفوذ دولت انگلیس عمل کرده و کشور را تخریب می‌نماید. من که یکنفر افغانم با عقل و حواس کامل این شخص را کشتم تا به این وسیله نفرت ملت افغانستان را در برابر این سلطنت و نفوذ انگلیس در افغانستان بدنیا اعلام کرده باشم.»

با آنکه دولت نادر تلاش زیاد نمود تا سیدکمال جهت محاکمه به افغانستان تحویل داده شود، اما بالاخره دولت آلمان به تاریخ ۱۰ جنوری ۱۳۳۵ او را اعدام نمود. و دولت نادری در کابل کاکای پیر او را که ناشنوا و مسگر بود دستگیر و به دار آویخت.

با الهام از رشادت سیدکمال، عمل مشابه در کابل توسط محمد عظیم خان منشی‌زاده صورت گرفت. عظیم خان در لیسه نجات کابل معلم بود. وی در ۱۵ سنبله ۱۳۱۲ (۶ سپتامبر ۱۹۳۳) با تفنگچه‌اش وارد سفارت بریتانیا در کابل گردید. هدف وی کشتن سفیر انگلیس بود اما زمانی که متوجه شد که دسترسی به سفیر برایش ممکن نیست، تفنگچه خود را بیرون آورد و سه تن از کارمندان سفارت را که اولی انگلیسی و دومی هندی و سومی افغان بود به قتل رسانید. محمد عظیم می‌خواست به بهانه ملاقات با سفیر او را بکشد، اما سفیر از ملاقات با او امتناع کرد. وقتی عظیم خان آن سه نفر را بکشت نگهبانان سفارت او را دستگیر کردند، سفیر خود آمد و گفت: «من قبول کردم که این گلوله‌ها به سینه من خورده است.» عظیم خان گفت: «این برای آن بود که وزارتخانه لندن بداند که افغان‌ها آن‌ها را می‌شناسند به هر جامه‌ای که در افغانستان داخل شوند.» او در جریان تحقیق از کار خود به افتخار یاد کرد و هیچ پیشمانی از آن نداشت و هدف اصلی خود را تصفیه‌ی کار بین جوانان و دولت بریتانیایی که استقلال افغانستان را سلب کرده بود، عنوان کرد. محمد عظیم خان در ۲۲ سنبله ۱۳۱۲ در زندان دهمزنگ در برابر سفیر انگلیس به دار آویخته شد. برادران و تعدادی دیگر از اقارب محمد عظیم که همه تحصیل‌یافته‌های خارج بودند، در زندان سرای موتی کابل تا زمان مرگ شان زندانی شدند. بعد از اعدام این جوان رشید، دولت با نشر یک ورق جعلی تحت عنوان اعتراف محمد عظیم، جملات مستهجنی را سرهم بندی کرده در شماره ۱۳ سپتامبر ۱۹۳۳ روزنامه دولتی «اصلاح» به نشر رسانید که در پای آن سه تن از جلادان عصر نادرشاهی هریک

قومندان امنیه کابل طره‌باز خان، ملا حمد غزنوی قاضی وقت و میرزا محمدشاه رییس «ضبط احوالات» (استخبارات وقت) منحیث شاهدان دروغین امضا نمودند.

اقدام سومی به جان خود نادر خان، توسط عبدالخالق دو ماه و یک روز بعد از حادثه سفارت انگلیس انجام شد. عبدالخالق با گفتن اینکه «سید کمال خان و محمد عظیم خان شهید دم مار را بریدند، اکنون نوبت من است تا خود مار را بکشم» طرح ترور نادر خان را ریخت. او ابتدا با چند دوستش برای مدتی تیراندازی با تفنگچه را تمرین می‌کند و بعد در جریان یک محفل توزیع جوایز برای شاگردان معارف در چمن قصر دلکشا در ۱۶ عقرب ۱۳۱۲ با ضرب گلوله نادر خان را کشت. او درست در جایی به زندگی ننگین نادر پایان داد که یک سال قبل غلام نبی خان چرخی یکی از آزادیخواهان مبارز وطن ما به امر نادر زیر قنداق تفنگ به شکل وحشیانه کشته شده بود. عبدالخالق جوان هزاره هفده ساله از شاگردان مکتب نجات بود.



محمود   عبدالخالق

پدر و کاکای عبدالخالق با غلام نبی خان چرخی یکجا زندگی می‌کردند و در چندین سفر خارجی هم او را همراهی کرده بود. عبدالخالق با دوستش محمود که در این اقدام او را همراهی می‌کرد با تعدادی از اعضای خانواده عبدالخالق، بعد از شکنجه‌های حیوانی‌ای که باعث شاریدن تمام بدنش شده بود در ۲۶ قوس ۱۳۱۲ در میدان دهمزنگ قتل عام شدند. دولت تمامی نزدیکان و حتی معلمان عبدالخالق را بعد از شکنجه‌های وحشیانه اعدام کردند. آنان حتی به حفیظه خواهر نه ساله او رحم نکردند.

میرغلام محمد غبار در جلد دوم «افغانستان در مسیر تاریخ» می‌نویسد:

«در طی آن مدت عبدالخالق را آنقدر شکنجه کردند که رانهایش شارید و خودش از حرکت بازماند، معهذا او تا آخر زندگی هیچ فردی از رفقای خود را افشا نکرد و گفت که من به تنهایی عزم کشتن نادرشاه را نمودم و او را کشتم. وقتی رفقای او را زیر شکنجه قرار

دادنـــد، بازهـــم اکثر آنان از معرفی رفقای خود انکار نمودند. یکنفر محمد اســحق خان گفت من از اصل نقشـــه مطلع استم و گر مرا با عبدالخالق مواجه کنید تمام را به تفصیل بیان خواهم نمود. شاه محمود خان عبدالخالق را روی چهارپائی بخواست و همینکه عبدالخالق رسید، رفیق مجروحش بجانب عبدالخالق خان مجروح‌تر نگریست و با تاثر و هیجان شدید گفت: "ای رفیق ناجوان! چرا بمن و رفقایت اعتماد نکردی و عزم خود را پنهان نمودی؟ و گر اینطور نمیکردی حـــالا ازین حکومت یکنفر هم زنده نه میبود. ســخن آخرین خـــود را به تو گفتم خداحافظ." عبدالخالق خان جواب داد: "راست میگوئی رفیق، احتیاط من بیجا بود، از تو عفو می‌خواهم." از مشاهده چنین صحنهء جوانمردانه رنگ از رخسار هیئت تحقیق پرید، زیرا اینان تمام مردم را در آئینه نفس محقر خویش می‌دیدند، و شهامت و مردانگی را نمی‌شناختند.»

نام ســید کمال، محمد عظیم، عبدالخالق، محمود و دیگران منحیث قهرمانان راســتین وطن ثبت صفحات تاریخ ما گردید. از خودگذری و شهامت اینان بود که رژیم وقت تکان خورده دریافت که با هیچ مقدار اســتبداد و خفقان نمی‌توان جلو مبارزات مردم را گرفت، بناءً دست به اصلاحاتی زده کوشیدند به شیوه‌های محیلانه‌تری به حاکمیت شان ادامه دهند.

آغاز سلطنت ظاهر شاه و دوران اختناق هاشم خان

با کشته شدن نادر خان، تاج و تخت سلطنت به ظاهرشاه پسر نادر که ولیعهد محسوب می‌شد و هنوز ۱۹ سال داشت تعلق گرفت اما گرداننده اصلی امورهاشم خان، برادر شریرتر نادر بود که اســتبداد و مزدوری نادر را ادامه داد که دوران حاکمیت مکدر او به «دوره‌هاشـــم‌خانی» مشـــهور است. ظاهرشاه برای چهل سال در افغانســـتان حاکمیت کرد. گفته می‌شود که دوران ســـلطنت ظاهرشـــاه آرام‌ترین و صلح‌آمیزترین دوره تاریخ معاصر کشور ما بوده است، لیکن اگـــر صلح و آرامـــش را در مفهوم عمیق آن یعنی جامعه مرفـــه، آزاد و دموکرات که در آن فقر جانکاه وجود نداشـــته باشد، عدالت اجتماعی تامین شده باشد و مردم از آزادی‌های اولیه برخوردار باشند، مدنظر بگیریم ادعای بالا کاملا نادرست و مسخ تاریخ است. در دوران حاکمیت ظاهرشـــاه بخصوص در سی سال اول آن که کاکاها و کاکازاده‌های مستبدش چون‌هاشم خان، شاه‌محمود خان، شاه‌ولی خان، سردار نعیم‌خان و غیره حکومت می‌کردند افغانستان همچنان از فقیرترین کشورهای جهان بشمار می‌رفت. در بین کشورهای همجوارش پایین‌ترین سطح رفاه اجتماعی مانند تعلیم و تربیه، امکانات صحی، ترانسپورت و سیستم زندگی شهری را داشت.

محمدهاشـــم خان در هفده سال اول سلطنت ظاهر شـــاه از نوامبر ۱۹۲۹ تا می ۱۹۴۶ مقام صدراعظمی را داشـــت که در واقع تمام امور را در چنگ داشـــت. دوران‌هاشم خان در تاریخ افغانســـتان به دوره اختناق و وحشـــت «هاشم خانی» مشهور است. هاشـــم خان نه تنها مخالفان سیاســـی حکومت را زندانی و اعدام می‌کرد که تمام اهل و بیت شـــان را هم ســـر به نیســـت می‌نمود. تاریخ‌نگاران اختناق دوران‌هاشـــم خان را با زمان عبدالرحمن خان مقایســـه می‌کنند. حکومـــت مخالفان خود را به زنـــدان می‌انداخت و یا به قریه‌های دور افتاده افغانســـتان تبعید می‌نمود. دســـتگاه اســـتخباراتی وقت که «ضبط احوالات» نامیده می‌شد، با وحشت تمام هر مخالف سیاسی را مورد پیگرد و شکنجه قرار داده از صحنه حذف می‌نمود. او از طریق سگان تربیت‌یافته‌ای چون طره باز خان (رییس کوتوالی یا به اصطلاح امروزی قومندان امنیه)، میرزا محمد شـــاه خان (رییس ضبط احوالات) و دیگران آنچنان وحشـــتی را در برابر روشنفکران و عناصر مترقی راه انداخت که تشریح کامل آن کتاب جداگانه‌ای می‌طلبد.

در این هفده سال کوچکترین نشانی از دموکراسی و آزادی‌های فردی و اجتماعی وجود نداشـــت. در زمینه اقتصادی و فرهنگی گام‌های بســـیار ناچیز برداشته شد یا اصلا هیچ نشد. در کنار سیســـتم اســـتبدادی نظام اقتصادی ضعیف، مردم را چه در شهرها و چه در دهات به ستوه آورده بـــود. در دهات دهقانـــان میانه‌حال، کم زمین و بی‌زمین از زیـــر بار مالیات حکومت و خان‌های حاکم، کمر راست نمی‌توانســـتند. وضع مالداران و کسبه‌کاران دهات چیزی بهتر از دهقانان نبود. در شـــهرها هم پیشـــه‌وران، ماموران پایین‌رتبه، معلمان و در مجموع قشر پایینی جامعه شهری تحت فشارهای شدید اقتصادی قرار داشتند.

بعـــد از ختم جنـــگ دوم جهانی در۱۹۴۵ میلادی تغییراتی در ســـطح جهان و منطقه رونما گردید که تاثیر خود را روی وضعیت سیاسی افغانستان هم گذاشـــت. در دوران جنـــگ دوم جهانی بحـــران اقتصادی افغانســـتان به اوج خود رسیده بود، چـــون کشـــور انگلیس خـــود دچار جنـــگ و بحران بـــود و نمی‌توانست حمایت مالی گذشته خود را با سلطنت


محمد ظاهر شاه


هاشم خان

افغانستان داشته باشد. از سوی دیگر گلیم امپریالیزم بریتانیا از همسایگی ما هند برچیده شد و انگلیس در مجموع تسلط و حاکمیت سابق خود را به عنوان ابرقدرت در جهان از دست داد. همچنان در ۱۹۴۹ انقلاب ملی دموکراتیک در چین پیروز گردید و جنبش‌های آزادیخواهی و دموکراسی‌طلبی در سراسر دنیا بخصوص ملل آسیایی دستآوردهای چشمگیری داشتند. بدینترتیب یک سلسله عوامل داخلی (به فغان آمدن توده‌ها به دلیل اختناق سیاسی و وضع بد اقتصادی) و خارجی (تضعیف امپریالیزم انگلیس به مثابه حامی سیاسی و اقتصادی حکومت افغانستان و پیروزی جنبش‌های آزادیبخش در کشورهای دیگر از جمله در همسایگی ما) حکومت و سلطنت‌نشینان افغان را مجبور کرد تا دست به اصلاحاتی زده آزادی‌های نیم‌بندی را رسمیت بخشند.

عملی کردن بعضی از اصلاحات از سوی حکومت مخصوصا دادن بعضی از آزادی‌های سیاسی و اجتماعی به مردم با حضور هاشم خان در قدرت میسر نبود. بناءً ظاهر شاه بر آن شد تا هاشم خان را مجبور به استعفا کند. کاکاهای دیگر ظاهرشاه هم از این اقدام شاه خوشحال بودند چون تلاش داشتند که خود به زمامداری برسند. بالاخره در ماه می ۱۹۴۶ رادیو افغانستان استعفای‌هاشم خان را -قرار بعضی از ادعاها بدون آن که خودش آگاه باشد- به دلیل وضع بد صحی‌اش اعلام کرد و در ۹ می شاه محمود خان کاکای دیگر ظاهرشاه که قبلا وزیر دفاع بود به عنوان صدراعظم معرفی شد.

شاه محمود خان از ۱۹۴۶ الی ۱۹۵۳ به مدت هفت سال در این مقام باقی ماند. با آن که شاه محمود خان هم در جنایت و استبداد از برادران دیگرش (نادر و هاشم) کم نبود اما بنابه مقتضای زمان تا اندازه‌ای که منافع خانواده سلطنتی اجازه می‌داد و به خطر نمی‌افتاد آزادی‌هایی را به مردم و روشنفکران افغانستان داد و روش نرم‌تری نسبت به هاشم خان اختیار کرد.


شاه محمود

در واقع تحت فشار افکار عامه و مبارزات روشنفکران آزادیخواه، سلطنت مجبور بود عقب نشینی کرده بعضی اصول انسانی را قبول نماید چون دیگر مانند سابق انگلیس را در کنارش نداشت که در سرکوب قیام‌های مردمی و جنبش‌های روشنفکری کمکش کند. ظاهرشاه و اطرافیانش می‌خواستند با پیاده کردن یک سلسله اصلاحات اقتصادی، اجتماعی و سیاسی بخصوص دادن

آزادی‌های سیاسی جلو اعتراضات و نارضایتی مردم را بگیرند. اما این اصلاحات به هیچ صورت نمی‌توانست که عمیق و دوامدار باشد چون با منافع خانواده سلطنتی، چاکران اطراف شان، صاحبان سرمایه‌های بزرگ، فیودالان و متنفذین حاکم در دهات جور نمی‌آمد. به همین خاطر آزادی‌هایی را که حکومت در آن زمان داد بسیار سطحی و شکننده بود.

از سوی دیگر فراموش نکنیم که وضعیت داخلی و اوضاع خارجی روی افکار مردم افغانستان بشدت تاثیر گذاشته بود. مردم افغانستان که خود را پیشرو آزادیخواهی و استقلال‌طلبی می‌دانستند، می‌خواستند تا از ارتجاع داخلی هم نجات یابند و مانند سایر ملل به اعمار جامعه نوین و مرفه دست زنند. آنان خواستار اصلاحات عمیق اجتماعی و اقتصادی بودند. خواست‌های مردم هم فشاری بود بر شاه و اطرافیانش که خواهی نخواهی مجبور بودند برای جلوگیری از عصیان بیشتر توده‌ها آن‌ها را مدنظر بگیرند.

شماری از تاریخ‌نگاران، آزادی‌هایی را که در دروان صدارات شاه محمود خان داده شد قرار ذیل عنوان کرده‌اند: تعدادی از محبوسین سیاسی آزاد شدند و شکنجه علنی در زندان‌ها ظاهرا ممنوع گردید؛ قانون جدید مطبوعات وضع شد که سبب بوجود آمدن مطبوعات نسبتا آزاد گردید؛ انتخابات بلدیه و شوراها آزاد و سری اعلان گردید. اتحادیه‌های محصلان بوجود آمد. البته چنانکه گفته شد عملی کردن صد در صد این احکام توسط یک حاکمیتی که کوچکترین اعتقادی به دموکراسی و ارزش‌های انسانی نداشت، ناممکن بود اما بازهم این موارد باعث شد تغییراتی را در جامعه افغانی بوجود آورد. یا بهتر است بگوییم که روشنفکران آگاه و وطنپرست آن زمان دست به کار شدند و با استفاده از این شرایط و آزادی‌های محدود، کارهایی را انجام دادند که منجر به بلند رفتن آگاهی سیاسی توده‌ها شد و هسته‌های دموکراسی‌خواهی برای نسل‌های بعدی گذاشته شد.

اصلاحات دوران صدارت شاه محمود خان و نتایج آن

معلوم است که سلطنت‌طلبان در اسناد تاریخی ادعاهای بلند بالا در مورد اصلاحات شاه محمود خان را تبلیغ کردند تا سرحدی که القاب قلابی مانند «پدر دموکراسی» را به وی نسبت دادند. لیکن تاریخ‌نویسان باوجدانی چون میرغلام محمد غبار که با چشمان باز رویدادهای تاریخی را نوشته اند از سال‌های حاکمیت وی بنام «حکومت برزخ» نام می‌برند. به این مفهوم که از یک سو استبداد خاندان شاهی کماکان ادامه پیدا کرد و کوچکترین حرکت

بر علیه حاکمیت شـان گناه بزرگ تلقی می‌شـد و محکوم به مجازات سخت می‌گردید، و از سوی دیگر اکت‌ها و ادعاهای دموکراتیک صورت می‌گرفت.

غبار در جلد دوم کتاب افغانستان در مسیر تاریخ می‌نویسد: «اساس حکومت نظامی به یک حکومت نیمه نظامی اما زیر نقاب شبه دموکراتیک مبدل شد.»

مـا در این جا فقط به اصلاحاتی که تاثیرات اجتماعی و سیاسـی بر جامعه داشـته اسـت می‌پردازیم.

طوری که گفته شـده انتخابات بلدیه و شورا آزاد و سری اعلان گردید. بلدیه انتخابی در شهر کابل اقدام به تغییراتی در شهر نمود؛ جاده‌ها و مناطق رهایشی جدید را در کابل احداث کرد که تا اندازه‌ای با معیارهای یک زندگی شهری برابر بود. انتخابات شورای ملی در ۱۹۴۹ میلادی مطابق به ۱۳۲۸ شمسی برگزار گردید. با آن که حکومت تلاش کرد تا اندازه‌ای جلو داخل شدن افراد روشنفکر و مستقل را در شورا بگیرد؛ مثلا داکتر عبدالرحمن محمودی یکی از روشنفکران آزادیخواه را بخاطر سـخنرانی‌های افشاگرانه‌اش در جریان مبارزات انتخاباتی دسـتگیر و زندانی کرد، اما تعدادی از آزادیخواهان به شـورا راه یافتند. این دوره در تاریخ بنام دوره هفتم شـورا[۴] یاد می‌شود. حضور انگشت شمار روشنفکران در شورا، حکومت را به وحشت انداخت و تلاش کرد تا افراد مورد اعتماد خود را قدرت بیشتر در شورا دهد؛ چنانچه عبدالهادی داوی، از مشروطه‌خواهان سابق را که به رژیم تسلیم شده بود به ریاست آن برگزید.

یکی از هموطنان ما در نامه‌ای که در هفته نامه «وطن» (شـماره ۱۷، ۱۹ سـرطان ۱۳۳۰) درج است وضعیت این شورا را چنین بیان نموده است:

«خوب شـد معنی مصونیت وکالت شـورا بمن معلوم شد. اولین قدمی را که شورای فعال دوره هفتم ما - شـورای عصر مشـروطیت و مرجع آمال ما - برداشـت تزئید معاش وکلای مصون بود. بلی مثل من بسـیار مردم آرزو دارند که کاش وکیل شوار می‌بودند. تنخواه دبل، وظیفه و مسئولیت هیچ نه، شش ماه کار نامعلوم و شش ماه تفریح، معاش هم در تمام ایام سال چالان.»

نمایندگان آزادیخواه شـورا و در پیشاپیش شـان داکتر عبدالرحمن محمودی و میرغلام محمـد غبار خود را نماینده فقیرترین قشـر اجتماعی جامعه دانسـته و وظیفه خویش را دفاع

---

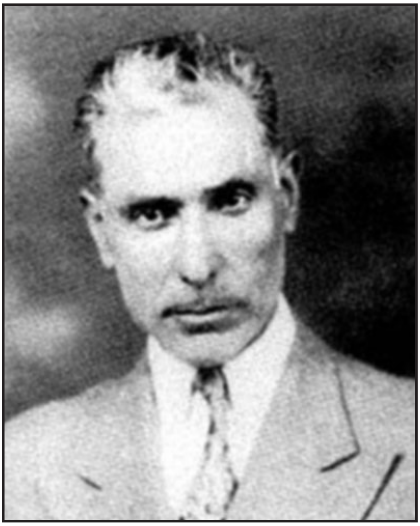
۴ اولین شـورای ملی در ۱۳۱۰ ایجاد شـد که بنام دوره اول شورا یاد می‌شود به همین گونه به ترتیب دوره دوم الی ششـم شـورا هم وجود داشته است. این شش دوره در زمان نادرشـاه و صدارت هاشم خان بود که اکثر اعضای آن را بزرگان قوم تشکیل می‌داد که از طرف خاندان شاهی انتصاب می‌گردیدند.

از حقوق آن طبقات و اقشـار قرار داده بودند. این دسـته نمایندگان در قدم اول مطالبات و اصلاحاتی را در شـورا عنوان کردند که می‌توانسـت در وضع ابتر دهقانان کشـور تغییراتی آورده و از فشار طاقت فرسا بر آنان بکاهد. از جمله این درخواست‌ها یکی لغو بیگاری یا کار اجبـاری بدون مـزد بود که حکومت فقیرترین افراد جامعه را مجبـور به آن می‌کرد، و دوم الغـای حوالـه غله به حکومت بود. دهقانان مجبور بودند از حاصلاتی که سـالانه از زمین‌های خـود برمی‌داشـتند به حکومت هـم به عنوان مالیـه بدهند که برای اکثریت آنان که شـامل دهقانان کم‌زمین و بی‌زمین بود کار ناممکن بود. حکومت به این خواسـته‌ها به آسانی جواب نمی‌داد و در برابر آن مقاومت می‌کرد. در داخل خود شـورا هم نمایندگانی از منافع سلطنت و سـرمایه‌داران بزرگ، روحانیون و فیودالان که خود جزئی از آنان بودند دفاع می‌نمودند و مخالف مطالبات نمایندگان آزایخواه به شمار می‌رفتند. لیکن مبارزات آزادیخواهان تا حدودی نتیجه داد؛ بیگاری کاهش یافت و حواله مالیات لغو شـد. نمایندگان مردمی در شورا در کنار این مطالبات سـعی کردند قوانینی را به تصویب برسـانند که از حقوق توده‌ها و آزادی‌های مدنـی حمایت کند. چنانچه قانون مطبوعات در سـال ۱۹۵۰ میلادی (۱۳۳۰ خورشـیدی) به تصویب رسـید که در یک حد معین آزادی بیان را تضمین کرد. در نتیجه شـماری از جراید غیردولتی اجازه انتشـار یافتند و تعدادی از تشـکل‌های سیاسی و اتحادیه‌های محصلی بوجود آمدند. نشـریاتی چون «نداء خلق» توسـط محمودی، «وطن» توسـط غبار و غیره در همین دوران انتشار یافتند هرچند تحت فشار شدید، سانسور و جریمه‌های پیاپی قرار می‌گرفتند.

مهمتریـن احزابی را کـه در زمان صدارت شـاه محمود بوجود آمده نطفه‌های سیاسـی دوره‌های بعدی گردیدند به معرفی می‌گیریم.

حزب وطن: این حزب در ۱۶ جدی ۱۳۲۹ توسـط آزادیخواهان مشـهوری چون میرغلام محمد غبار، سرور جویا، برات‌علی تاج، میرمحمد صدیق فرهنگ و شماری دیگر تاسیس شد. مرام حزب وطن بر پایه استقلال کشور، وحدت ملی بین تمامی اقوام و ملیت‌ها، تعمیم اصول دموکراسـی در کشـور و ترقی امور اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی اسـتوار بود. غبار منشی عمومی این حزب بود که با وجدان بیدار در دوره هفتم شورای ملی نماینده مردم کابل بود و در هر لحظه حضور خود در شـورا به دفاع از حقوق مردم افغانستان برخاست. مرامنامه حزب که بصورت کامل در جلد دوم «افغانستان در مسیر تاریخ» درج گردیده است، در میان تمامی احزاب آنزمان مترقی‌ترین، پیشرفته‌ترین و دموکراتیک‌ترین بود.

حزب وطن با افکار مترقی و دفاعش از مردم مظلوم افغانسـتان روز به روز روشـنفکران


میر غلام محمد غبار

بیشتری را دور خود جمع می کرد و این وضع خطر جــدی برای دولتمداران بــود، بناءً آنان به هر طریقی می کوشــیدند که کار و فعالیت حزب را متوقف کنند. در شــروع حملاتی از جانب قلمبدســتان مزدور رژیم و سلطنت مثل برهان‌الدین کشــککی، عبدالصبور نســیمی، محمد اکبر اعتمادی و صلاح‌الدین ســلجوقی صورت گرفت، لوحه‌های حزب توسط پلیس از بین رفت و بالاخــره یک وکیل بنام الله‌میر خان به غبار در شورا با چاقو حمله کرد. رژیم متوجه شــد که همچون بچه‌ترســانک‌ها برای انقلابیون بی‌ارزش است و سد راه مبارزه شان نمی‌شود ناچار حزب و جریده‌اش غیرقانونی اعلام شد و اعضای رهبری حزب به شمول غبار دســتگیر و برای چندین سال زندانی شدند. سرور جویا بعد از تحمل ۹ سال حبس و مشقت در زندان درگذشت.

خاندان ســلطنتی تنها به زندانی کردن اعضای حزب اکتفا نکرده و در پی آن شدند تا این تشــکل ملی و مردمی را ضربه ریشــه‌ای بزنند، بناءً یکی از روش‌های شــان مسخ افکار بعضی از اعضــای حزب و مخصوصا اعضای رهبری بود. روش شــان بــر برخی از افراد مانند محمد صدیق فرهنگ موثر هم بود. قاسم رشتیا که برادر فرهنگ بود و از مهره‌های حاکمیت بشمار می‌رفــت، وظیفه منحرف ســاختن فرهنگ را در داخل زندان بــدوش گرفته بود که در نتیجه فرهنگ تاب شــرایط مخوف زندان رژیم را نیاورده تســلیم شد. در حالی که اعضای پاک‌نهاد حزب مانند غبار و ســرور جویا، براتعلی تاج، فتح محمد خان میرزاد، محمد آصف آهنگ و دیگران به این تســلیم‌طلبی مخالفت نموده و ســالها در زندان بســر بردند. اما تسلیم شدگان از زندان رها شده به مقامات سفارت و وزارت رسیدند.

حزب خلق: این حزب توســط داکتر عبدالرحمن محمودی در ســال ۱۳۲۹ تاســیس شد. محمودی در معاینه‌خانه‌ای که داشــت با مردم از دل و جان همدردی می کرد و به تداوی آنان می‌پرداخت، این باعث شــد تا به قلب توده‌هــا راه پیدا کند. محبوبیت داکتر محمودی زمانی به اوجش رسید که وی در انتخابات دوره هفتم شورای ملی خود را کاندید کرد و با نطق‌های


داکتر عبدالرحمن محمودی

انتقادی و افشاگرانه‌اش مغز دستگاه حاکم را نشانه گرفت. حزب خلق نشریه‌ای بنام «نداء خلق» منتشر می‌کرد. نشریه در جوزای ۱۳۳۰ تاسیس و فقط ۲۸ شماره انتشار یافت که بعدا در سرطان ۱۳۳۰ از طرف حکومت توقیف گردید. این تشکل هم بر اساس مرام آن یک حزب ملی و دموکراسی‌خواه بود و اعتقاد راسخ به برقراری عدالت اجتماعی در افغانستان داشت.

داکتر محمودی در مقالاتی که منتشر ساخت نه برخورد اصلاح‌طلبانه بلکه ریشه‌ای و انقلابی را برای زدودن دردهای ملت مطرح نموده خواهان «حکومت خلق» شد و برای رسیدن به این هدف «مبارزات خونین» را پیش‌بینی می‌کرد. در شماره ۱۲ «نداء خلق» (۱۹ ثور ۱۳۳۰) در مقاله‌ای تحت عنوان «دردهای اجتماعی علاج حقیقی و تداوی جذری می‌خواهند!!» نوشت:

«... ما هم آلام بزرگ اجتماعی داریم، از قافله مدنیت سخت بدوریم، در ساحله معارف، اقتصاد، زراعت، صنعت و حرفت از همه اولاد آدم محتاج‌تریم، تازه نام کلمه حق را بر زبان رانده و هنوز مردم ما بحقوق خود آشنا نبوده و حتی جرئت حق‌خواهی را هم باخته اند، ما با موانع و مشکلات شدیدی مواجه شدنی بوده و مبارزات خونینی در قبال داریم ولی برای همه باید یک تداوی جذری فکر کنیم نه موقتی و گذری و آن سعی در بدست آوردن دیموکراسی حقیقی یا حکومت خلق است.»

در سال ۱۳۳۱ وقتی حکومت به حزب وطن تاخت و اعضایش را زندانی کرد، اعضای حزب خلق بشمول رهبرش داکتر محمودی را نیز دستگیر و زندانی ساخت. محمد صدیق فرهنگ در کتاب خود «افغانستان در پنج قرن اخیر» می‌نویسد که در سال ۱۳۲۹ محمودی در شورا علیه محمد داوود خان سخنرانی کرد که بعدا حسن‌شرق یکی از چاکران داوود خان می‌خواست وی را اختطاف کرده از بین ببرد اما موفق نشد و داکتر محمودی نجات یافت (فرهنگ،۱۹۹۲: ۶۶۴). وکیلی که با چاقو به جان غبار افتاده بود به محمودی هم حمله کرد. داکتر محمودی برای ۹ سال در زندان ماند، با شکنجه‌ها و مشقاتی که متحمل شده بود در

زندان کاملا از پا افتاد و در ۱۳۴۰ حکومت مجبور شـد که بدن نیمه‌جان وی را به خانواده‌اش تحویـل دهد که بعد از دو ماه در میزان ۱۳۴۰ چشـم از جهان فروبسـت. خلاصه حکومت با زندانی سـاختن، شکنجه‌های جسـمی و روحی و تبعید اعضای حزب، بساط حزب خلق را هم برچید.

حزب ویش زلمیان: از نظر تاریخی اولین حزبی اسـت که در دوران صدارت شاه محمود خان ایجاد شـد. تاسـیس ویش زلمیان را ۱۳۲۶ گفته‌اند. عبدالروف خان بینوا، گل پاچا خان الفت، فیض محمد انگار، عبدالشـکور رشـاد، عبدالرزاق خان فراهی، محمد موسـی شفیق و غیـره گردانندگان این حزب بودنـد. نورمحمد تره‌کی که بعـدها رهبـر جناج خلق «حزب دموکراتیک خلق» نوکر شـوروی شد، در ابتدا به همین حزب ارتبـاط داشت. نشریه حزب، جریده «انگار» که صاحب امتیار و مدیر مسئول آن فیض محمد انگار بود از ۹ حوت ۱۳۲۹ آغاز به انتشار کرد و در جوزای ۱۳۳۰ توقیف شد، بعدا ویش زلمیان به جای «انگـار» جریده «ولـس» را که صاحب امتیـاز آن گل‌پاچا «الفت» بود برای سـه سـال دیگر یعنی تا ۱۳۳۲ منتشر کرد.

در مرامنامـه حـزب ویش زلمیـان حرفی از دموکراسـی نیامده اسـت، تاریخ‌نویسـان هـم می‌گویند که حـزب ویش زلمیان زبان نرم داشـت و هیچ طرف را به طور جدی نشـانه نمی‌گرفت. به هرحال ویش زلمیان را می‌توان در حد یک حزب ملی که گاها مسئله پشتونیزم در آن می‌چربید، به حسـاب آورد. دو تن از اعضای حزب گل‌پاچا الفت و نورمحمد خان در دوره هفتم وارد شـورا شدند و در اکثر موارد جانب مخالف دولت را می‌گرفتند. اعضای این حزب هم با تمام نرم بودن سیاسـت شان نتوانستند از دستگیری حکومت رهایی یابند و تعداد زیـاد آنان در ۱۳۳۱ زندانی شـدند. بالاخره بعد از رسـیدن داوود خان به صدارت در ۱۳۳۲ حزب ویش زلمیان برای همیشه از بین رفت.

حـزب دموکرات ملـی: وقتی دولت احزاب ملی را در برابرش دید، دسـت به سـاختن حزبـی به نام «حزب دموکرات ملی» زد که از نامـش عوامفریبی آن هویدا بود. این حزب دولتی از جانب سـردار محمد داوود وزیر حرب، عبدالمجید خان زابلی سـرمایه‌دار بزرگ و وزیر اقتصاد، سـردار فیض محمد خان زکریا وزیر معارف و علی محمد خان بدخشانی معاون صدراعظم رهبری می‌شـد و به گفته غبار «چند روشـنفکر سازشـکار» نیـز در آن عضویت داشـتند. این حزب که در ۱۳۲۹ تاسـیس شـد تا آخر نتوانسـت کوچکترین اقدام در جهت آگاهی‌دهی اجتماعی و سیاسی جامعه نماید و با صدارت داوود خان در ۱۳۳۲ از هم پاشید.

در این بین محصلان هم از آزادی‌های نسبی استفاده کرده و اتحادیه محصلان را ایجاد نموده بودند. در میان اتحادیه‌های محصلان نیز همانند شورا تعدادی از محصلان آزادیخواه وجود داشتند که دولت آن را دستکاری کرده و حلقات خود را بوجود آورده بود. یک تشکل محصلی بنام «اتحادیه آزادی پشتونستان» وجود داشت، که مرام آنان را حل مسئله پشتونستان و خط دیورند می‌ساخت. با آنکه ظاهرا شخصی بنام غلام حیدر خان عدالت رهبری آن را داشت اما در واقعیت سردار داوود خان آن را برای پیشبرد اهداف سیاسی خود ایجاد نموده بود. افراد سرشناسی مانند ببرک کارمل و حسن شرق عضویت این اتحادیه را داشتند.

شاه محمود خان به نمایندگی از خانواده شاه دست به اصلاحاتی زد و به زودی با بوجود آمدن احزاب و حلقات سیاسی متعدد متوجه شدند که گور خود را کنده‌اند چنانچه فوری دست بکار شده و جلوش را گرفتند. حکومت که به ظاهر ادعای دموکراسی می‌کرد باز به زندان و شکنجه متوسل شد و همان طور که قبلا ذکر شد اکثریت رهبران احزاب ملی و دموکرات را روانه زندان کرد و یا به اشکال مختلف از بین برد.

موضعگیری‌های رک و مبارزات آزادیخواهانه‌ی روشنفکران دوره هفتم شورا حکومت را به وحشت انداخت و این درس را گرفت که در دور آینده به هر وسیله‌ی توسل جسته و به هیچ صورت نگذاشت که این گونه افراد وارد شورا شوند. به همین خاطر در انتخابات دور هشتم شورا در برابر هر کاندید آزادیخواه یک کاندید حکومتی ایستاده شد و کاندیدهای مورد نظر دولت به صفت وکیل وارد شورا شدند.

در ۳۱ حمل ۱۳۳۱ انتخابات دوره هشتم شورا برگزار گردید. حکومت با تمام توان جنبش‌های سیاسی را سرکوب کرده بود و در انتخابات هم تلاش کرد تا جلو کامیابی آزادیخواهان را بگیرد. مخصوصا حساسیت در برابر اعضای حزب وطن و خلق بیشتر بود؛ محمودی و غبار که بار دیگر از کابل کاندید شده بودند، نمایندگان شان از حوزه‌های انتخاباتی توسط پلیس اخراج و صندوق‌های رای شان از تمامی مراکز برداشته شد و طرفداران شان را مجبور کردند که به کاندیدان دولتی رای بدهند. در برابر دیگر وکلای مستقل و وطنپرست همچنان اعمال نادرست انجام شد.

مردم در کابل در برابر این وضع عکس‌العمل نشان دادند و دست به تظاهرات گسترده زدند، محصلان و متعلمان به صف تظاهرات کنندگان پیوستند.

عین علی بنیاد در «تاریخچه مبارزات سیاسی گذشته» می‌نویسد:

«روشــنفکران خاصتا محصلان و اهالی کابل باوجود مداخله حکومت مظاهره شــانداری را بطرفــداری وکیلان شــورا برپا کردند. شــعارهای عمده آنروز یعنی اولیــن روز انتخابات شــورای دوره هشتم چنین بود: "زنده باد محمودی و غبار"، "مرده‌باد شعاع و حسن". میرعلی اصغر شــعاع مدیر دایره‌المعارف آنزمان و محمد حســن ملک اصغر از طرف صدراعظم شــاه محمود در مقابل محمودی و غبــار تحریک و تشــویق گردیدند تا خود را برای دوره هشــتم کاندید نمــایند. شــکل انتخابات نیز عوض شــده بود، به قاضی‌ها، مامورین، پولیس و بزرگان و موســفیدان مرتجع هر محل و هر ناحیــه هدایت داده شـــده بود تا برای آقــای شعاع و ملک اصغر رای جمع کنند و اســامی رای‌دهندگــان برای محمودی و غبار را به کــاغذهای شعاع و حسن درج کننــد.»

بعد از دو هفته رهبران حزب خلق و وطن به شمول رهبران شان محمودی و غبار دستگیر و زندانی شدند و موج بگیر و ببند آزادیخواهان آغاز گردید.

شخص شاه و خاندان شاهی و اطرافیان شان از دادن آزادی و دموکراسی ولو نسبی چندان خاطره خوشــی نداشــتند و آن را عملا در تضاد با منافع شــان دیدند، بناءً اداره شاه محمود به شکست مواجه شد و در ۱۳۳۲ موظف به استعفا گردید.

شــاه پســر کاکایش داوود خان را به عنوان صدراعظم جدید معرفی کرد. داوود خان که مســتقیما زیر دست‌هاشــم خان تربیت یافته بــود کاملا مانند وی دیکتاتور، مســتبد و مخالف نمادهای دموکراســی بود. داوود خان معتقد بود که ما ضرورت به دموکراسی نداریم، قبل از آن باید وضعیت اقتصادی را بهبود بخشیم و مسئله پشتونستان را حل نماییم.

عین علی بنیاد در «تاریخچه مبارزات سیاسی گذشته» درباره دوره داوود خان می‌نویسد:

«در زمان حکومت داوود تمام اقوام اقلیت افغانســتان در برابر قوم پشــتون بیشــتر تحت شــکنجه واقع شد.... مردم ستمدیده قوم پشــتون نیز از ظلم و بیداد رژیم مطلق‌العنانی برکنار نمانده است. بیک کلام ســتم ملی بی‌نظیری بیداد می‌کرد. از شیوه "تفرقه بیانداز و حکومت کن" انگلیس حداعلی اســتفاده را نمود حتی توســط انتشــار بعضی کتــب تفرقه جویانه مثلا "شــبخون افغان" و غیره قصدا نفاق ملی را دامن زد، این کتاب‌ها توسط توصیه شخص داوود خان در معرض ترجمه و اشاعه قرار می‌گرفت.

قوم هزاره و قزلباش رســما حق نداشــتند به رتبه‌های بزرگ عســکری برسند. هزاره‌ها و قزلباش‌ها در وزارت خارجه به مانند دیگر اقلیتهای ترک زبان، پنجشیری و غیره، راه نداشتند، برعلاوه شمول شان در مکاتب عسکری نیز ممنوع شد.»

دهه قانون اساسی

داوود از ۱۳۳۲ تـا اواخر ۱۳۴۱ زمام حکومتداری را پیش برد که ارمغانی جز شکسـت اقتصادی و سیاسـی برای افغانستان و مردمش نداشت. اختلافات شدید خانوادگی روی تسلط قدرت، ظاهرشـاه را مصمم سـاخت تا وظیفه صدارت را از محـدوده خانوادگی خود بیرون کرده و به اشـخاص خارج از خانواده شـاهی محول نماید. البته روشن بود که صدراعظم‌های جدید افرادی تعیین می‌گردیدند که با تمام وجود در خدمت سلطنت و منافع آن باشند.

بعد از استعفای داوود خان در ۱۲ حوت ۱۳۴۱، داکتر محمدیوسف که از تحصیل‌یافته‌های آلمان بود در ۲۲ حوت ۱۳۴۱ برای صدارت معرفی گردید. شاه و صدراعظمش می‌خواستند تـا تغییراتـی را بوجود آورند و حیثیت از دسـت رفتـه حکومت را بار دیگـر در نزد مردم افغانسـتان اعاده نمایند. بناءً داکتر یوسـف بعد از اعلان کابینه خویش فوری اقدام به تدوین قانون اساسـی جدید نمود و کمیته‌ای را برای انجام این کار گماشـت. بالاخره در ۲۹ سـنبله ۱۳۴۳ قانون اساسـی جدید توسط لویه جرگه‌ای که به همین منظور برگزار شده بود تصویب گردید.

در قانون اساسـی جدید فقراتی وجود داشـت که براساس آن آزادی‌های بیشتر سیاسی و مدنی به مردم افغانستان داده شده بود؛ وظایف و صلاحیت‌های شاه و خانواده‌ی شاهی بوسیله قانون اساسی جدید محدودتر گردیده بود. قانون اساسی بار دیگر به برگزاری انتخابات آزاد، سـری و عمومی تاکید کرد و حکومت را ملزم دانست تا قانون انتخابات را تدوین و تصویب نماید. بر اساس قانون جدید مطبوعات نیز جراید آزاد و مستقل می‌توانستند انتشار یابند.

مردم و بخصوص روشنفکران که در شهرها به آگاهی‌های معین سیاسی دست یافته بودند، جنبش‌های روشـنفکری و آزادیخواه بین شـاگردان مکاتب، پوهنتون‌ها و سایر اقشار شهری قویتر شـده بود. تشکل‌های سیاسی شـکل گرفته و جوانان را با افکار و ایده‌هایی که داشتند آشـنا و جـذب می‌نمودند. در مبحث قبلی در مورد احزاب سیاسـی کـه در دوران صدارت شـاه‌محمود خان بوجـود آمده بودند صحبت کردیم و گفتیم که آن‌ها به شـکلی از اشـکال هسـته‌های احزاب و تشکل‌های سیاسی دوره بعدی شـدند. در ذیل به معرفی گروهبندی‌های سیاسی‌ای می‌پردازیم که در «دهه قانون اساسی» شکل گرفتند.

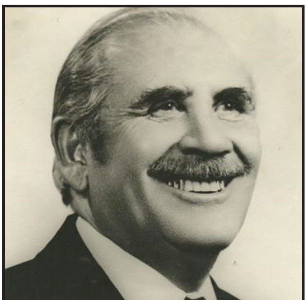
درین دوره مبارزات مردم و جو ضدیت در برابر اسـتبداد رژیم شـاهی و در مجموع اوج مبارزات آزادیخواهانه در سراسر جهان، رژیم ظاهرشاه را مجبور به قبول آزادی‌هایی نمود که

روشنفکران از آن به عنوان «دموکراسی تاجدار» نام می‌بردند.

قبل از پرداختن به جریانات بعدی این دوره، احزاب سیاسی‌ای را به معرفی می‌گیریم که با استفاده از آزادی‌هایی که در اثر مبارزات و فشارهای مردم بدست آمده بود عرض اندام نموده و در تعاملات بعدی جامعه نقش مرکزی بازی کردند.

حزب دموکراتیک خلق افغانستان: حزب دموکراتیک خلق در ۱۱ جدی ۱۳۴۳ در مجلسی که در آن سی تن شرکت کرده بودند و بنام کانگرس اول یاد می‌شود، در خانه نورمحمد تره‌کی تاسیس شد. حزب، تره‌کی را که در گذشته‌ها عضویت حزب «ویش‌زلمیان» را داشت به حیث رهبر انتخاب کرد. حزب دموکراتیک خلق از نظر افکار سیاسی رویزیونیست بود و حمایت اتحاد شوروی را با خود داشت. در ۱۳۴۶ اعضای حزب دموکراتیک خلق به دو شاخه خلق و پرچم انشعاب کردند. شاخه‌ی خلق زیر رهبری نورمحمد تره‌کی و شاخه‌ی پرچم زیر رهبری ببرک کارمل از هم جدا شدند. تره‌کی نشریه‌ای را بنام «خلق» در ۱۳۴۵ برای شش ماه انتشار داد و به همین دلیل شاخه‌اش به خلق و طرفداران وی بنام خلقی‌ها مشهور اند. ببرک کارمل یکی دیگر از رهبران و بنیانگذاران حزب در ۱۳۴۷ جریده «پرچم» را برای یک سال منتشر نمود و به همین دلیل جناحش پرچم و هوادارانش را پرچمی می‌نامند.

خلقی‌ها و پرچمی‌ها خود را مارکسیست-لنینیست می‌گفتند، اما در واقعیت امر رویزیونیست بودند چون از تعلیمات مارکس و لنین عدول کرده فقط از مارکسیزم حرف می‌زدند اما در عمل افکار بورژوایی و انحرافی داشتند. آنان از مبارزه طبقاتی که روح مارکسیزم را تشکیل می‌دهد حذر نموده حزب شان را به جای حزب پرولتاریایی، حزب «تمام‌خلقی» نامیدند. آنان هیچ‌گونه اعتقادی به انقلاب توده‌ای نداشتند بلکه می‌خواستند از طریق مبارزات پارلمانی و مسالمت‌آمیز قدرت را غصب نمایند. آنان به جای مبارزه ضدامپریالیستی راه زدوبند و تبانی با آن را در پیش گرفتند. بنابر همین سیاست در تبانی با دستگاه حاکم، بخصوص با رژیم داوود خان بودند. عدم اعتقاد خلقی‌ها و پرچمی‌ها به کار توده‌ای و به پیروزی رسانیدن انقلاب افغانستان توسط خود مردم افغانستان، باعث گردید تا صد در صد به اتحاد شوروی وابسته باشند و بالاخره «انقلاب» (کودتای هفت ثور) را هم زیر نظر و حمایت روسیه انجام دادند.


نورمحمد تره‌کی

روس‌ها در ۱۳۵۶ تقریبا ده ماه قبل از کودتای

هفت ثور، خلق و پرچم را مجبور به اتحاد ساختند، اما در جریان حاکمیت چهارده ساله شان جناح‌های خلق و پرچم با تیرگی روابط شان همواره علیه هم می‌تاختند.



اکرم یاری

سازمان جوانان مترقی: جریان‌هایی بنام محفل محمودی، محفل یاری و محفل باختری که در کنار داشتن اعتقاد به مارکسیزم-لنینیزم پیرو اندیشه مائوتسه‌دون بودند و افکار رویزیونیستی حزب دموکراتیک خلق را رد می‌نمودند، در اوایل دهه چهل شمسی عرض اندام نمودند. مجموع این محافل در خزان ۱۳۴۴ «سازمان جوانان مترقی» را بنیاد نهادند. بنیانگذاران این جریان را اکرم یاری، داکتر صادق یاری، عبدالرحیم محمودی (برادر داکتر عبدالرحمن محمودی)،هادی محمودی و تعدادی دیگر از طرفداران باقیمانده از «حزب خلق» به رهبری داکتر محمودی گفته‌اند. سازمان جوانان مترقی به زودی بین شاگردان، محصلان و سایر روشنفکران محبوبیت پیدا کرده و هواخواهان زیادی را به دور خود جمع نمود. در انتخابات اتحادیه محصلان که در سال ۱۳۴۸ برگزار گردید از ۴۳ نماینده ۲۲ نماینده از سازمان جوانان مترقی بودند.

در سال ۱۳۴۷ این سازمان جریده‌ای به نام «شعله جاوید» انتشار داد. این نشریه هرچند زیر عنوان «ناشر افکار دموکراتیک نوین» پخش می‌شد و نامی از سازمان جوانان مترقی را بر خود نداشت، اما در عمل ارگان نشراتی این سازمان بود. اولین شماره «شعله جاوید» در ۱۴ حمل ۱۳۴۷ انتشار یافت. هادی محمودی، عین علی بنیاد، عبدالله محمودی، انجنیر عثمان (مشهور به عثمان لندی)، مضطرب باختری (اسحق نگارگر) و واصف باختری نویسندگان مطالب و اشعار منتشره آن بودند. گفته می‌شود که گرداننده و تئوریسن اصلی پس پرده آن شخص اکرم یاری بود هرچند نام وی بالای هیچکدام از مقالات به چشم نمی‌خورد. بعد از انتشار یازده شماره (منتشره ۲۳ جوزا ۱۳۴۷) این نشریه تسلیم‌ناپذیر و تاریخ‌ساز توسط دولت وقت توقیف گردید. این گروه معتقد به دگرگونی نظام سیاسی افغانستان از راه انقلاب قهرآمیز بود. آنان نظر به تحلیلی که از وضع اجتماعی افغانستان داشتند، نیروی عمده انقلاب را کارگران و دهقانان می‌دانستند و به همین دلیل کادرهای شعله‌ای به کار آگاهی‌دهی در فابریکه‌ها و روستاها پرداختند. گر چه این جریان طی چند دهه گذشته به گروه‌های مختلف

منشعب شد، اما تا امروز آنانی که پیرو افکار مائوتسه‌دون بوده و با قاطعیت علیه نظام‌های حاکم و ارتجاع مبارزه می‌کنند «شعله‌ای» خوانده می‌شوند.

شعله‌ای‌ها معتقد به مارکسیزم-لنینیزم-اندیشه مائوتسه‌دون بوده و رویزیونیزم را دشمن مارکسیزم می‌دانستند و اکثرا منتقدان سرسخت خلقی‌ها، پرچمی‌ها و اخوانی‌ها به شمار می‌رفتند. شعله‌ای‌ها قبل از کودتای هفت ثور، خلق و پرچم را نیروهای مزدور شوروی شمرده و به افشای اعمال و نظریات منحرف شان پرداختند. بعد از کودتا، خلقی‌ها و پرچمی‌ها از اولین اقداماتی که نمودند دستگیر و کشتن رهبران و اعضای جریان شعله بود و آنان را خطرناکترین مخالفان شان می‌پنداشتند.

«شعله جاوید» و «حزب دموکراتیک خلق» در تخاصم شدید در برابر هم قرار داشتند و این اوضاع مقارن بود با علنی شدن پلمیک بین حزب کمونیست شوروی و حزب کمونیست چین تحت رهبری مائوتسه‌دون. این زمانی بود که چین، انحراف و رویزیونیزم آشکار حزب کمونیست شوروی را افشا نموده خیانتش را به امر انقلاب و قربانی‌های مردم شوروی تحت رهبری استالین برملا می‌ساخت. جزئیات این اختلافات را چین در جزوه‌ای که به «نه تفسیر» مشهور شد انتشار داد.

«شعله جاوید» در مدت اندک جمع وسیع مردم و روشنفکران را به دورش جمع نمود و در سراسر کشور هواداران زیادی یافت و به مهمترین جریان روز بدل شد و در هر گوشه و کنار زحمتکشان و روشنفکران به طرفداری از این «شعله جاوید» دست به تظاهرات و میتنگ‌ها می‌زدند اما رهبران این جریان از سازماندهی و سمت‌دهی درست این توده وسیع عاجز بودند.

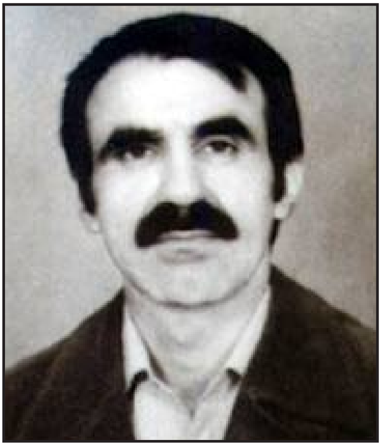
در یک تلگرام محرم که به تاریخ ۲۲ می ۱۹۷۳ از سفارت امریکا در کابل به وزارت خارجه آن کشور مخابره شده و در ۲۰۰۱ از رده‌بندی خارج گردید، از «رشد گروه‌های چپ در افغانستان» گزارش داده شده و در مورد جریان «شعله جاوید» در آن گفته شده است:

«در تقریبا تمامی اکسیون‌هایش، شعله جاوید می‌تواند جنگجویان وسیع و بخصوص فعالان زن را بیرون کشد. شاید یگانه گروپی باشد که جمع وسیع زنان در آن عضویت دارند.... به نظر می‌رسد که قوت شعله جاوید به صورت پیوسته در مکاتب عالی، ولایات و پوهنتون‌ها روبه ازدیاد است... در میان تمامی گروپ‌های چپ، شعله جاوید احتمالا به خاطر شهرت روزافزون جهت تغییرات بنیادی، صفات جوانان‌پسند، شناسایی اقلیت‌های مورد ستم و سهمی که "شهدا" به این جریان نموده، بالاترین پتانسیل رشد را دارا می‌باشد.»

کمبودهای درونی در سطح رهبری «سازمان جوانان مترقی» باعث شد تا در اوایل

دهه پنجاه شمسـی دسـته‌های متعدد با نظریات و انتقاداتی که داشتند از سازمان جدا شوند و تشکل‌های جدیدی را ایجاد کنند. اولین دسته‌ای که از این جریان جدا شد تحت رهبری انجنیر عثمان بود. وی نوشته‌ای زیر عنوان «پس منظر تاریخی» بیرون داد که بعد از آن طرفدارانش بنام «محفل پس‌منظر» مشهور شدند. انجنیر عثمان بعدها از سیاست توبه کرد و در تمام دوران حاکمیـت نوکران روس یک کورس ریاضیات را در کابل گردانندگی می‌کرد و بعد در عالم مهاجرت در پاکستان جان داد.

یکـی دیگـر از دسـته‌هایی که از این جریان انشـعاب کـرد، «گروه انقلابـی خلق‌های افغانسـتان» بـود. این گروه به رهبری داکتر فیض احمد در بهـار ۱۳۵۲ در جزوه‌ی «با طرد اپورتونیزم به سـوی انقلاب سرخ به پیش رویم!» کمبودها و اشتباهات «سازمان جوانان مترقی» را بطور سیسـتماتیک برشمرده نظریات خود را بیان نمودند.


داکتر فیض احمد

عدم درآمیختن کارعلنی با مخفی، علنی‌گری بیـش از حد و سـردرگمی در رهبری سـازمان، ناتوانی در بسـیج توده‌ها، عدم برخـورد قاطع به رویزیونیـزم، نبود مبـارزه ایدئولوژیک درونی، افـکار خرده‌بـورژوازی و سکتاریسـتی رهبری، داشـتن دید ناقص از علم انقلاب و غیره انتقاداتی بودند کـه از جانـب «گـروه انقلابـی» عنوان گردیدند. درین جزوه بر تمامی جریان و رهبرانش به صورتی خط بطلان کشـیده شـده بود که بعدا در «مشعل رهایی» (۱۳۵۹) تصحیح گردیده نوشت: «سازمان جوانان مترقی.... نقش مهم تاریخی را در جنبش انقلابی و مارکسیسـتی کشـور ایفا کرد و از لحاظ ایدئولوژیک راه را برای مارکسـیزم و گسـترش بعدی آن در جامعه ما باز کـرد. (چیزیکه ما در اوایل بریدن از س.ج.م و جریان شـعله آنرا نمی‌دیدیم و به نفی کامل آن دسـت زدیم و بدینصورت دچار برخورد یک‌جانبه شدیم.)».

تاریخ بعدی این گروه با وحدت‌ها و انشـعاباتی توام بوده اسـت. در ۱۳۵۴ یک دسته از «گروه انقلابی» جدا شـد که بنام نشریه شان به اخگری‌ها مشـهور شدند. «محفل شمالی» به رهبری مجید کلکانی که در ۱۳۵۳ با «گروه انقلابی» وحدت نمود، مجید کلکانی سـه سـال

عضو مرکزیت «گروه انقلابی» داشت. لیکن در سال ۱۳۵۷ وی از گروه انشعاب کرد و «سازمان آزادیبخش مردم افغانستان» را بنیاد نهاد که به «ساما» مشهور شد.

«گروه انقلابی خلق‌های افغانستان» در جدی ۱۹۵۹ نشریه تئوریک خود را بنام «مشعل رهایی» بیرون داده و نام گروه به «سازمان رهایی افغانستان» تغییر کرد. سازمان رهایی به شدت علیه تجاوز روس‌ها مخالفت نمود و هدفش را مبارزه علیه دولت دست‌نشانده روس اعلام و حمایت و اشتراک در جنگ مقاومت ضد روسی مردم افغانستان را در پیش گرفت.

رژیم دست‌نشانده روس‌ها در اولین روزهای پس از قدرت‌گیری، شعله‌ای‌ها را دشمن درجه یک خود شناخته و به قلع و قمع آنان پرداختند. اکرم یاری و برادرش صادق یاری در ماه‌های اول بعد از کودتا دستگیر و سر به نیست شدند. رهبران و کادرهای دیگر شعله‌ای چون عبدالاله رستاخیز، مجید کلکانی، انیس آزاد، بشیر بهمن، حیدرلهیب، لطیف محمودی، داوود سرمد و ده‌ها تن دیگر طی سالهای نخست دستگیر و اعدام شدند. تعداد دیگری از اعضا و رهبران شعله‌ای که زندگی مخفی پیشه کرده بودند و موفق شدند تا از چنگ رژیم خلق و پرچم به پاکستان و ایران فرار نمایند، توسط احزاب بنیادگرا و بخصوص باند گلبدین و به همدستی سازمان‌های جاسوسی آن کشورها اختطاف و ترور شدند.

دو سازمان شعله‌ای که در جنگ مقاومت ضد روسی نقش بسیار ارزنده داشتند عبارت بودند از «سازمان رهایی افغانستان» و «سازمان آزادیبخش مردم افغانستان» (ساما). اینان با رفتن در بین توده‌ها و تشکیل جبهات مردمی توانستند به پایه توده‌ای دست یافته تجاربی در مبارزه مسلحانه کسب نمایند. «سازمان رهایی» در اتحاد با چند سازمان اسلامی و ملی «جبهه مبارزین مجاهد[۵] افغانستان» را ساخت و در ۱۴ اسد ۱۳۵۸ قیامی را علیه دولت دست‌نشانده روس در کابل به راه انداخت که به «قیام بالاحصار» شهرت یافت. در بالاحصار تحت رهبری گل‌احمد قیام آغاز گشت و او با یارانش قادر شدند که ده‌ها افسر پرچمی و خلقی را به قتل برسانند و ساعت‌ها مقاومت نمایند تا اینکه در اثر بمباردمان طیارات دولت، بالاحصار در خون

۵ مجاهد/ مجاهدین: کلمه عربی است به معنی کسی یا کسانی که در راه اسلام در مقابل دشمن اسلام بجنگند. رهبران جهادی خود را مجاهدین می‌نامند. اما کلمه مجاهد یا مجاهدین که صورت جمع آن می‌باشد، مفهوم زیاد منفی در ذهن مردم ما ندارد. مردم ما رهبران جهادی را در شمار مجاهدین نمی‌شمارند، آنان را قاتلان فرزندان و دزدان سرمایه‌های ملی خود، وطنفروشان و سرسپردگان پاکستان، ایران، عربستان سعودی و امریکا، می‌دانند. در زمان جنگ ضد روسی ملیون‌ها هموطن ما فقط بخاطر رهایی کشور شان از چنگ بیگانگان روسی و دولت مزدور شان دست به مبارزه زدند و جمع وسیعی از آنان جان‌های شان را در این راه از دست دادند، مردم ما به اینان مجاهدین راستین می‌گویند.

نشست و گل‌احمد با یارانش به شهادت رسیدند.

از آنجایی که طرح قیام قبلا در اثر خیانت دگروال ابراهیم فاش شده بود، تعدادی از کادرهای برجسته سازمان چون محسن، داوود، جبار نورستانی، معلم رشید، داکتر نعمت، عبدالحی پیلوت، افراد سرشناسی چون نینواز و ده‌ها تن دیگر به دام نوکران روس افتاده شکنجه و اعدام شدند. شخص داکتر فیض احمد نیز در جریان قیام به دام دشمن افتاده زیر شکنجه‌های حیوانی قرار گرفت ولی بعد از چند روزی یکی از شاگردان داوود که تصادف پهره‌دار بود به او راهی برای فرار نشان می‌دهد اما داوود می‌گوید حیات داکتر فیض مهمتر است و بدینصورت به او زمینه فرار را مساعد می‌سازد که در نتیجه او برای سر و سامان دادن سازمان دوباره دست به کار می‌شود.

«سازمان رهایی افغانستان» در ولایاتی مانند فراه، نیمروز، کنر، نورستان، ننگرهار و هزاره‌جات جبهات جنگ را علیه روس‌ها رهبری می‌کرد. «سازمان آزادیبخش مردم افغانستان» چندین عملیات علیه نیروهای خلق و پرچم و روس‌ها در اطراف کابل به راه انداخت و هم در کوه‌صافی شمالی و نیمروز جبهات جنگ ضد روسی را سازمان دادند. «ساما» با عملیات‌های چریکی‌اش ضربات سختی به دشمن زد و بخصوص در شمالی از جایگاه خاصی بین مردم برخوردار بود.



مجید کلکانی

بعد از اینکه مجید کلکانی با یکی از یاران وفادارش در مکروریان کابل توسط «خاد» دستگیر و در جوزای ۱۳۵۹ اعدام گردید، داکترهادی محمودی از ساما جدا شده «سازمان انقلابی وطنپرستان واقعی» (ساوو) را ساخت. در ۱۳۶۰ در اثر یک خیانت درونی هسته رهبری «ساوو» چون انجنیر لطیف محمودی، بشیر بهمن، یونس زریاب، استاد مسجدی هدایت و دیگران حین جلسه‌ای در منطقه گذرگاه کابل مورد حمله «خاد» قرار گرفته اسیر گردیدند. درین میان فقط‌هادی محمودی با آنکه در این جلسه حضور داشت توانسته بود از چنگ دشمن فرار نماید. دستگیرشدگان با شهامت تمام در محکمه علنی از آرمانهای‌شان دفاع کردند و بالاخره همه در پولیگون‌های پلچرخی در گورهای نامعلومی مدفون شدند و عملا این سازمان با فرارهادی محمودی به غرب از حرکت بازماند.

«سازمان پیکار برای نجات افغانستان» (پیکار) و «سازمان رهاییبخش خلق‌های افغانستان»

(سرخا) دو سازمان دیگری بودند که امروز فعالیت ملموسی از آنها دیده نمی‌شود.

شعله‌ای‌ها ضربات سنگینی از سوی رژیم دست‌نشانده روس و بنیادگرایان متحمل شدند و صدها تن یا دستگیر و اعدام شدند و یا هم در جبهات جنگ از سوی گروه‌های بنیادگرا مورد حمله قرار گرفته جان باختند. امریکا همانگونه که در کشورهای دیگر نیروهای مرتجع را کمک نمود تا نیروهای چپ و انقلابی و بخصوص رهبران این جریانات را نابود سازد، دقیقا در افغانستان نیز این برنامه را از طریق باندهای اخوانی چون حزب اسلامی، جمعیت اسلامی و اتحاد اسلامی عملی نمود. امریکا بنابر هراسی که از رشد جریان شلعه‌جاوید داشت، به بنیادگرایان و دولت پاکستان کمک نمود تا یکایک مغزهای متفکر آن را ترور و جبهات سازمان‌های شعله‌ای را مورد حملات مرگبار قرار دهند. در پاکستان رهبران و کادرهای مهمی چون داکتر فیض احمد، قیوم رهبر، داکتر اسد، مولوی داوود، پسرلی، داکتر صمد درانی، احمد سلطان، سید فقیر، انجنیر فهیم، عبدالحکیم سرور، فتاح ودود و غیره توسط تروریست‌های اخوانی و در حمایت کامل آی.اس.آی ترور گردیدند.

این وضع باعث فروکش این جریان گردید و تعدادی از رهبران و کادرهای مهم آن راهی دیار غرب شدند و نسبت به مبارزه و راه شان بی‌ایمان گردیدند. امروز به طور جدی و در داخل افغانستان فقط «سازمان رهایی افغانستان» فعالیت دارد و بعضی از افراد و شخصیت‌های «ساما» هم فعال اند. یک تعداد از شعله‌ای‌های ساکن غرب تشکل‌هایی درست کرده‌اند که کار شان محدود به بیرون کشیدن نشریات و سایت‌های انترنتی می‌شود.

اخوانی‌ها: اخوانیگری جریانی در مصر بود که تحت عنوان «اخوان‌المسلمین» در سال ۱۳۰۷ در مقابله با جنبش‌های ملی و دموکراتیک آن کشور توسط حسن‌البنا که تحصیل‌کرده غرب بود عرض اندام نمود. این جریان توسط امپریالیزم انگلیس رویکار آمد و بعد توسط امریکا تقویت گردید. سعید رمضان، از رهبران و در واقع سفیر جهانی این جریان مرتجع از جواسیس سی.آی.ای بود و با مقامات امریکایی روابط تنگاتنگ داشت.

در افغانستان نیز طی سال‌های ۱۳۴۸-۱۳۴۹ زمانی که جنبش‌های روشنفکری دموکراتیک و مترقی اوج گرفت، گروه اخوانی تحت نام «سازمان جوانان مسلمان» در مقابله با آن توسط ارتجاع داخلی، اخوان بین‌المللی و بخصوص کمکهای معمرقذافی رهبر لیبی روی کار آمد. رهبران این جریان تعدادی از استادان شرعیات پوهنتون کابل بودند که بعد به چندین شاخه منقسم شده در برابر هم قرار گرفتند. رهبران اخوانی افغانستان عبارت بودند از ربانی، سیاف، گلبدین، غلام محمد نیازی، مولوی خالص و غیره که اکثر شان تحصیل‌یافته‌های پوهنتون

الازهر مصر بودند و تلاش داشتند افکار جریان «اخوان‌المسلمین» مصر و رهبران شان حسن‌البنا، سیدقطب و محمدقطب را در افغانستان ترویج نمایند.

(در مورد اخوانی‌ها یا تنظیم‌های جهادی به تفصیل بعدا بحث می‌شود.)

سایر جریانات: گروه‌های کوچک دیگر هم در این بین عرض وجود نمودند. تقریبا در همان اواسط دهه چهل میلادی جمعیتی به رهبری انجنیر غلام محمد فرهاد که در آلمان تحصیل و منحیث شاروال کابل ایفای وظیفه می‌نمود به میان آمد که به «افغان ملت» مشهور شد. در بین این جریان نظریات پشتونیستی بسیار قوی بود و به همین علت بین مردم غیر پشتون افغانستان زیاد محبوبیت نداشت و با درک همین حساسیت آنان بعدا نام خود را به «سوسیال دموکرات» تغییر دادند. این حزب افکار ارتجاعی داشت که عملا هیچ کاری برای افغانستان و مردمش نکرد و همیشه راه سازشکاری در پیش گرفت. اینان از نظر فکر و عمل شامل دو بخش می‌شدند، تعدادی به همان آرمان‌های ملی خود وفادار ماندند در حالی که دسته دیگر شان براساس مسایل قومی و پشتونیزم خود به احزاب بنیادگرای پشتون مثل حزب اسلامی گلبدین نزدیک شدند. عده‌ای از رهبران این جریان چون انورالحق احدی، آستانه گل شیرزاد، جیلانی پوپل، نجیب‌الله منلی و غیره هم اکنون مهره‌های امریکا در نظام پوشالی کرزی اند.

«حزب مترقی دموکرات» از دسته‌های کوچک دیگری بود که محمدهاشم میوندوال در زمان صدارت خود تاسیس کرد و جریده‌ای بنام «مساوات» انتشار می‌دادند.

«محفل انتظار» که بعد به «سازمان انقلابی زحمتکشان افغانستان» (سازا) تعییر نام داد و به گروه «ستم ملی» شهرت یافت، جریان دیگری بود که در ۱۳۴۷ از خلق و پرچم جدا گردید. رهبری این جریان را فردی به نام طاهر بدخشی داشت. وی از پایه‌گذاران حزب خلق نورمحمدتره‌کی بود و با شخص تره‌کی رابطه بسیار نزدیک داشت اما بنابه تعصب قومی که هر دو طرف داشتند، طاهر بدخشی با تعدادی از تاجیک‌هایی که عمدتا از سمت شمال افغانستان بودند از حزب دموکراتیک خلق جدا شدند و سیاست تفرقه قومی و زبانی را دامن می‌زدند. طاهر بدخشی در ۱۳۵۸ توسط حفیظ‌الله امین اعدام شد اما تعدادی از بازماندگان این جریان ارتجاعی تا کنون هم فعالیت دارند که شاخه‌ای از آن به رهبری محبوب‌الله کاشانی یک حزب راجسترشده در دولت کرزی دارند.

«سازمان فداییان زحمتکشان افغانستان» (سفزا) شاخه جداشده‌ای از «ستم ملی» بود که رهبری آنرا مولوی بحرالدین باعث به عهده داشت. با شکست یک خیزش مسلحانه این گروه در ۱۹۷۹، مولوی باعث دستگیر و اعدام گردید اما بازماندگان این گروه در سال ۱۹۸۴ به

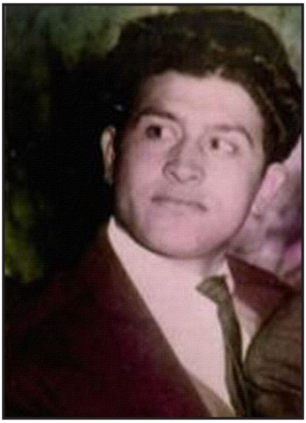
حزب دموکراتیک خلق پیوستند.

حادثه سوم عقرب و استعفای داکتر یوسف

در بالا مختصرا به تاریخچه و کارکرد احزاب و جریاناتی اشاره کردیم که طی «دهه قانون اساسی» یا «دهه دموکراسی» بوجود آمده و رشد کردند. همان گونه که گفته شد ظاهر شاه داکتر یوسف را به حیث صدراعظم انتخاب کرد و به وی وظیفه داد تا قانون اساسی جدید را تدوین و انتخابات شورا را ترتیب دهد. قانون اساسی جدید در ۲۹ سنبله ۱۳۴۳ تصویب گردید و انتخابات شورا در ۱۳۴۴ برگزار شد. این دوره شورا را بنام دوره دوازدهم شورا می‌نامند. ببرک کارمل، اناهیتا راتب‌زاد و نورمحمد نور از «حزب دموکراتیک خلق» به این شورا راه یافته بودند.

انجام کار تدوین قانون اساسی و برگزاری انتخابات شورا دو سال و نیم را در بر گرفت که بعد از آن دوره اول کار صدارت داکتر یوسف پایان یافت. شاه بار دیگر داکتر یوسف را موظف به تشکیل کابینه نمود یعنی داکتر یوسف بار دیگر به عنوان صدراعظم معرفی شد. وی کابینه حکومت خود را تشکیل داد و برای گرفتن رای اعتماد به شورا معرفی نمود. براساس اصول دموکراتیک جلسات شورا باید علنی می‌بود و افغان‌ها می‌توانستند به عنوان شنونده در آن شرکت کنند. چون جنبش‌های دموکراتیک در بین مردم و مخصوصا محصلان و شاگردان بسیار جا افتاده بود و مردم با ارکان دموکراسی آشنایی نسبی پیدا کرده بودند، تعداد قابل توجه مردم عمدتا در شهرها علاقه داشتند تا مسایل سیاسی را دنبال کنند و خود نقش فعال در رویدادهای سیاسی داشته باشند.

قرار شد در سوم عقرب ۱۳۴۴ اعضای کابینه برای گرفتن رای اعتماد به شورا بروند، تعداد بیشماری از شهروندان که اکثریت شان را دختران و پسران محصل تشکیل می‌داد برای شنیدن جلسه پارلمان به تالار شورا حاضر شدند. حکومت ظاهرا برای جلوگیری از بی‌نظمی جلسه را سری اعلام کرد و از حضور شهروندان در آن جلوگیری به عمل آورد. شهروندان چون خواست برحق و دموکراتیک شان زیر پا شده بود، دست به تظاهرات وسیع زدند. بالاخره بعد از ظهر همان روز، همه نزدیک خانه داکتر یوسف جمع شدند و وی را نسبت به وعده‌های دموکراتیکی که داده بود مورد پرسش قرار دادند. نیروهای پلیس و افراد مسلح اردو به تظاهرکنندگان فیر نمودند که در نتیجه تعدادی کشته و زخمی شدند. هرچند


حسن خیاط

کشــته شدگان ســه تن (فرید، حکیم، حسن خیاط) اعلان گردیدند، اما تعداد واقعــی بالاتر بود و عده‌ای هم درین جریان دستگیر و زندانی شدند.

شـعله‌ای‌ها که رهبــری اصلی این جنبــش را به عهده داشــتند در افشــای دولت نقش مهمی بازی کردند. گفته می‌شــود که سه تن از ســخنرانان اکســیون‌های این روز داکترهادی محمودی، بشــیر بهمــن و نینواز بودند. درین روز بین انقلابیون واقعی و سازشکاران وابسته به بیگانگان نیز خط فاصل کشیده شــد. چهره واقعی رهبران «حزب دموکراتیــک خلق» درین روز برای مــردم و بخصوص روشــنفکران بیشــتر فاش شــد. آنان چه در داخل شــورا و چه در بیرون از مدافعان سرسخت رژیم مستبد ظاهر شاه بوده و او را «مترقی‌ترین شاه آسیا» می‌نامیدند. در همین زمان بود که تره‌کی دستان ظاهرشــاه را بخاطر اینکه با مقامات روسی دیدار داشت در میدان هوایی کابل بوسید.

این حادثه خشــم عظیمی را بیــن مردم به بار آورد و رژیم برای جلوگیری از بدتر شــدن وضع داکتر یوســف را مجبور به استعفا کرد و به جایش محمدهاشم میوندوال را برای تشکیل حکومت جدید به عنوان صدراعظم معرفی نمود.

حادثه ســوم عقرب از اهمیت بســیار بالا در تاریخ جنبش روشنفکری افغانستان برخوردار است. زیرا جنبش در این زمان وارد مرحله نوین گردید؛ محافل و گروه سیاسی و روشنفکری وارد میدان مبارزه عملی گردیدند؛ از زیر ســقف‌های سازمانی و حوزه‌های شان بیرون شده و به جاده‌ها ریختند. حادثه سوم عقرب درس بزرگی به جنبش روشنفکری افغانستان بود و نشان داد که دموکراســی از بالا نمی‌تواند واقعی و پایدار باشــد، هر آنی که منافع طبقات بالایی به خطر بیفتد فوری اصلیت دیکتاتوری نمایان می‌شود و به روی مردم اسلحه کشیده می‌شود.

حادثه سوم عقرب به هیچ عنوان خشم و اعتراضات روشنفکران و جوانان را پایان نبخشید و چندین ســال دیگر تا سال‌های کودتای داوودخان (۱۳۵۲) جاده‌های کابل و سایر شهرهای بزرگ شاهد وقوع تظاهرات و اعتراضات بود.

میوندوال بعد از تاســیس «حزب دموکراتیک مترقی» اعتمادش را نزد خانواده شاهی از دســت داد و مجبور به اســتعفا شــد. در اواخر عقرب ۱۳۴۶ فردی بنام نور احمد اعتمادی از

نزدیکان خانواده سـلطنتی به عنوان صدراعظم انتخاب شـد. اعتمادی تا اوایل ۱۳۵۰ در مقام صدارت ماند و بعد از اسـتعفای وی داکتر عبدالظاهر (پـدر احمد ظاهر) به عنوان صدراعظم انتخـاب گردید. صدراعظـم جدید از یک طرف نتوانسـت اعتماد سـلطنت و اطرافیانش را بـرآورده سـازد و از جانب دیگر فقر و اوضـاع بد اجتماعی اعتراضات شـدید را بین مردم بوجود آورد. حکومت و سلطنت برای جلوگیـری از شورش‌های سرتـاسری چهره‌ها را تغییـر می‌دادند. در دوم میزان ۱۳۵۱ داکتر ظاهر مجبـور به اسـتعفا شـده و محمد موسـی شـفیق جانشین وی گردید.

کودتای ۱۳۵۲
و پایان سلطنت ظاهر شاه

در ۲۶ سرطان ۱۳۵۲ زمانی که ظاهرشاه جهت استراحت در اروپا بسر می‌برد، داوود خان پسـر کاکایش کودتای ضد سلطنت را سازمان داد و به کمک جناح پرچم حزب دموکراتیک خلق قدرت را به دست گرفت. شاه استعفایش را یک ماه بعد از کودتا از اروپا به کابل فرستاد و بدین وسـیله اعضای خانواده‌اش را که در اسارت به سر می‌بردند رها کرد. داوود خان طرز اداره افغانسـتان را از شاهی مشـروطه به جمهوری تغییر داد و خودش را رییس جمهور اعلام کرد. هرچند رژیم از شـاهی به جمهوری تغییر کرد، اما در ماهیت دستگاه حاکمه و وضعیت مردم کدام تغییر ماهوی رونما نگردید.

داوود خـان تا کودتای هفـت ثور خلق و پرچم به عنوان یک مسـتبد حکومتداری کرد و اکثریت مخالفان سیاسـی به زندان افکنده شـدند؛ احزاب و نشـریه‌های غیر دولتی ممنوع گردیدند و اختناق سیاسی باعث شد تا تمامی جریانات سیاسی مبارزه مخفی و زیرزمینی را پیشه کنند؛ در حالی که کشور در فقر و بدبختی بسـر می‌برد داوود خان و دار و دسته‌اش بجای بهبود وضعیت مردم به تیره و تار سـاختن روابط با پاکستان بر سر مسئله پشتونستان پرداختند تا توجه ملت را از مسایل اصلی به مسایل فرعی منحرف سازد.


محمد داوود خان

داوود یک رژیم مسـتبد را در طی پنج سـال رهبری کرد و در طـول دوره زمامـداری‌اش، گاهـی به دامان سوسـیال امپریالیزم شوروی به همکار پرچمی‌ها، و گاهی هم در سازش

با امپریالیزم امریکا به همکاری متحدانش در خاور میانه، بود. خلقی‌ها و پرچمی‌ها از وضعیت استفاده نموده و یکجا با باداران روسی زمینه تدارک کودتا را چیدند.

کودتای هفت ثور
و چهارده سال جنگ ضد روسی

در هفت ثور ۱۳۵۷ احزاب خلق و پرچم که فقط چند ماه قبل از این تاریخ توسط شوروی‌ها دوباره متحد شده بودند دست به کودتای خونین زدند. در این روز تعدادی از نظامیان متعلق به این حزب داوود خان و خانواده‌اش را کشته به قدرت رسیدند. این کودتا بطور مرموزی در حالی صورت گرفت که اکثر رهبران رده اول حزب در اسارت رژیم داوود بسر می‌بردند. گفته می‌شود که نورمحمد تره‌کی از جناح خلق که «منشی عمومی کمیته مرکزی حزب دموکراتیک خلق افغانستان» بود از جریان کودتا هیچ اطلاعی نداشت. با کسب قدرت، تره‌کی به حیث «رییس شورای انقلابی و صدراعظم جمهوری دموکراتیک افغانستان» و ببرک کارمل از جناح پرچم «معاون رییس شورای انقلابی و معاون صدارت جمهوری دموکراتیک افغانستان» معرفی شدند.

مردم افغانستان و در راس آنان روشنفکران آزادیخواه ماهیت خودفروخته‌ی خلقی‌ها و پرچمی‌ها را از قبل می‌دانستند. بعد از کودتای ننگین شان این ماهیت فاش‌تر گردید و مردم افغانستان در تمامی نقاط کشور مخالفت خود را با کودتا اعلان نمودند. در اوایل هنوز اثری از لوث شوم تنظیم‌های جهادی بر مبارزات آزایخواهانه مردم ما دیده نمی‌شد. مردم در دهات و شهرها به اعتراضات خودبخودی پرداخته و تظاهرات ضد رژیم آغاز گردید. جوانان و روشنفکران با پخش شبنامه‌ها در افشای ماهیت رژیم کودتا مبادرت ورزیدند.


عساکر متجاوز شوروی در افغانستان

رژیم خلق و پرچم که شعارهای گول‌زننده «کور، کالی، ډوډی» و غیره را سر داده بودند، به

وحشیانه‌ترین شکل به سرکوب اعتراضات مردمی پرداخته هزاران تن را دستگیر و سر به نیست کردند. طبق یک گزارش سازمان عفو بین‌الملل در طول یک سال خلقی‌ها و پرچمی‌ها ۱۲۰۰۰ تن را که به زعم شان عناصر ضد انقلاب بودند، سر به نیست نمودند. در همین گزارش آمده است که در مدت ۱۸ ماه بعد از هفت ثور ۱۳۵۷ تا ۶ جدی ۱۳۵۸ وطنفروشان خلق و پرچم ۲۷۰۰۰ نفر را در زندان‌های شان به قتل رسانیدند.

نورمحمد تره‌کی برای سرکوب قیام‌های مردمی سازمان مخوف جاسوسی خود را بنام «د افغانستان د گټو ساتونکی اداره» (اگسا) بنیاد گذاشت. این اداره به کمک سازمان جاسوسی آلمان شرق ایجاد گردید که جاسوسان و شکنجه‌گرانش توسط آلمانی‌ها تربیت می‌شدند.

به تاریخ ۱۴ قوس ۱۳۵۷ نورمحمد تره‌کی در سفرش به روسیه معاهده‌ای را تحت عنوان فریبنده «معاهدهٔ دوستی، همسایگی نیک و همکاری» با برژنف به امضا رسانید.

اختلافات خلق و پرچم، که تحت فشار اربابان روسی شان اتحاد کرده بودند، در نخستین روزهای حاکمیت خونبار شان بروز نمود. در اول میزان ۱۳۵۷ نشریات رژیم اسنادی را انتشار دادند که ادعا می‌شد تعدادی از پرچمی‌ها تحت رهبری ببرک کارمل قصد کودتا داشتند. اسنادی به قلم سلطان علی کشتمند، جگرن محمد رفیع، تورن جنرال شاپور احمدزی و دیگران در «انیس» و سایر روزنامه‌ها به چاپ رسید و اکثر پرچمی‌ها منحیث سفیر به این و آن کشور فرستاده شدند.

در ۶ میزان ۱۳۵۷ روزنامه دولتی «انیس» مطلبی داشت تحت عنوان «ببرک کارمل از شیادان بزرگ تاریخ نهضت انقلابی ماست» و در ۱۲ میزان ۱۳۵۷ مطلبی تحت عنوان «ببرک دربارمل را بشناسیم» نشر کرده بدینصورت خود ماسک همدیگر را دریده در معرفی رهبران شان به مردم آگاهی دادند.



حفیظ الله امین

اختلافات در درون حزب دموکراتیک از یک طرف و تره‌کی و دسته‌اش از طرف دیگر نتوانستند مرام روس‌ها را در افغانستان برآورده سازند و این باعث شد تا آنان فوری اقدام نموده و حفیظ‌الله امین را که یکی دیگر از رهبران جناح خلق و وزیر خارجه و معاون صدراعظم بود، به قدرت بگمارند. در ۲۵ سنبله ۱۳۵۸ حفیظ‌الله امین، تره‌کی را که تا آنوقت خود را «شاگرد وفادار» او می‌خواند کشت و خود به راس قدرت رسید. اما رسانه‌های رژیم اعلان نمودند که پلینوم کمیته

مرکزی حزب دموکراتیک خلق بر اســاس درخواست نورمحمد تره‌کی که «بنابر علل صحی و ناتوانی مزاجی نمی‌تواند به کارهایش به مقامات حزبی و دولتی ادامه دهد»، حفیظ‌الله امین را منحیث منشی عمومی کمیته مرکزی، رییس شورای انقلابی و صدراعظم انتخاب کرد.

حفیظ‌الله امین که به امین جلاد مشهور است در دوره تره‌کی «اگسا» را که اسدالله سروری در راس آن قرار داشــت مستقیم رهبری می‌کرد و تمامی دستگیری‌ها، شکنجه‌ها و قتل‌ها زیر نظــر وی صورت می‌گرفت. اما او در نخســتین نطق‌اش با عوامفریبی گفــت: «در اینجا بهتر میدانم تذکر دهم که در جهت زدودن همه تاثرات غم‌انگیز ناشــی از اراده فردی در اگســا نام این اداره را به کارگری اســتخباراتی موسســه (کام) تبدیل نمایند. کام هیچ عمل غیرعادلانه انجام نخواهد داد.» در راس این نهاد خونخوار خواهرزاده‌اش بنام اســدالله امین قرار داشــت که موج قتل و کشــتار و زنده بگور کردن‌ها را بســی بدتراز آگســا ادامه داد. او شــعارش را «مصونیت، قانونیت و عدالت» اعلام نمود اما در عمل جنایت، بربریت و خیانت کرد.

با وجودی که مشاوران روسی پس از اولین روزهای کودتای هفت ثور با تعدادی از عساکر شان به افغانستان سرازیر شدند، اما به طور آشکارا در ۶ جدی ۱۳۵۸ (۲۷ دسامبر ۱۹۷۹) قشون شــوروی افغانستان را اشغال نمود. رژیم دست‌نشــانده که دیگر به مشکل می‌توانست در برابر خیزش‌های مردم افغانستان مقاومت کند، رسما از شوروی درخواست حمایت نظامی کرد.

همــراه با تجــاوز روس‌ها، حفیظ‌الله امین که از اوامر روس‌ها ســرپیچی می‌کرد توســط کماندوهــای روســی در قصر دارالامان کشــته شــد و ببرک کارمل از رهبــران جناح پرچم ســرنگونی امین را از طریق رادیوی تاجکستان اعلام کرد و خود قدرت را در دست گرفت و آنــرا «مرحله تکاملی انقلاب ثور» نامید. از این تاریخ ببرک کارمل منحیث «منشــی عمومی کمیتــه مرکزی حــزب دموکراتیک خلق افغانســتان، رییس شــورای انقلابی و صدراعظم افغانستان» به ارگ نصب گردید و با لشــکری از مشاوران روسی بمثابه «شاه شجاع ثانی» برای عملی کردن سیاست‌های شوروی در کشور تلاش نمود. او در حالی به ارگ نصب شــد که امنیت داخلی آنرا افســران اداره ۹ کی.جی.بی به عهده داشــتند و روس‌هایی که تحت عنوان مشــاور او را محاصره کرده بودنــد فرمانروایان اصلی و پس پرده افغانستان بشمار می‌رفتند.



ببرک کارمل

مصطفی دانش که خود از مطبوعاتچی‌های رژیم پوشــالی

بود می‌نویسد: «در مصاحبه‌هایم با کارمل، در سالهای ۱۹۸۰ تا ۱۹۸۶ همیشه ویکتور پتروویچ پلیچکا سرمشاور شوروی را کنار او می‌دیدم. او در ظاهر در برابر کارمل سر خم می‌کرد، اما به واقع بر او فرمان می‌راند، و از طریق او بر سراسر کشور افغانستان حکومت می‌کرد.» (بی.بی.سی فارسی، ۴ دسامبر ۲۰۰۴)

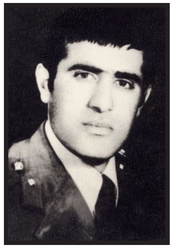
فقــط طی چند روز پنجاه هزار عســکر روســی وارد خاک افغانســتان گردیدند، که بعدا تا یکصدوبیســت هزار ســرباز افزایش یافت و پیشرفته ترین ســلاح‌ها و ماشین جنگی روسها نیز وارد خاک ما گردید. ببرک کارمل اشــغال کشــور توسط روســها را «کمک برادرانه و انترناسیونالیســتی همســایه بزرگ شــمالی» نامید. او در حضور ســلطان علی کشتمند، اناهیتا راتب‌زاد، صالح محمد زیری، محمد رفیع، شــاه محمد دوســت، محمود بریالی و دیگر سران پرچمی به تاریخ ۲۴ میزان ۱۳۵۹ ســند ننگینی را با برژنف در کرملن به امضا رسانیده به زعم خود خواستند حضور ارتش شوروی در کشور را قانونی جلوه دهند.

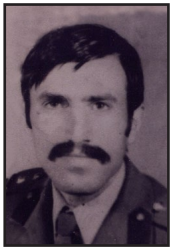
اشــغالگر یکجا با مزدوران افغانی خود برای نه ســال مردم افغانستان را از دم تیغ کشیدند؛ دســتگیری و قتل روشنفکران ادامه یافت؛ مشاوران و مستنطقین کی.جی.بی زندانیان افغان را مورد تحقیق و شــکنجه قرار می‌دادند؛ طیاره‌های روســی قریه‌ها را بمبارد می‌نمود و توپ و تانک شــان خانه، باغ و زمین مردم را هدف قرار می‌داد. دســتگاه جاسوسی رژیم دست‌نشانده با نام جدید «خدمات امنیت دولتی» (خاد) تحت ریاســت داکتــر نجیب که به «نجیب گاو» مشهور بود رهبری می‌شد که هزاران انسان سرزمین ما را شکنجه و به قتل رسانید. مثل دوران تره‌کی و امین، کوچکترین صدای مخالف با دستگیری، زندان، شکنجه و اعدام مواجه می‌شد و حتی مثالهای وجود دارد که کســانی فقط به جرم گوش دادن به رادیو «بی.بی.ســی» سالها در دخمه‌های زندان مخوف پلچرخی افکنده شده اند.

در ۲۷ ســنبله ۱۳۹۲ پلیس‌هالند سندی حاوی لیست پنجهزار اعدام شده‌ی سال‌های ۱۳۵۷ و ۱۳۵۸ را انتشــار داد. البته این آمار زیاد دقیق نیســت و تعداد اصلی قربانیان ترور و شکنجه خلق و پرچم به مراتب بیشــتر از این‌ها می‌باشــد. زمانی خود اینان لیســتی حاوی ۱۲۰۰۰ تن اعدام‌شــده را به در و دیوار وزارت داخله آویخته از خانواده‌هایشان خواستند که پی آنان را نگیرند چون دیگر زنده نیستند.

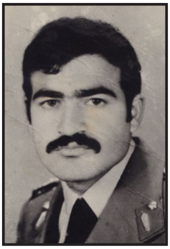
به تاریخ ۱۳ جدی ۱۳۵۸ ببرک کارمل در کنفرانس مطبوعاتی‌ای در جواب به سوال یک خبرنگار خارجی به وحشت و بربریت شرکای جرمش اعتراف نمود اما همه را به شخص امین نسبت داده از او به حیث «عامل امپریالیزم امریکا» نام برد:

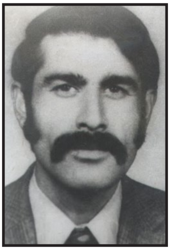
«نقشه و پلان خائنانه حفیظ‌الله امین که بنابر اراده خلق افغانستان نام واقعی او را میرغضب و سفاک گذاشته‌اند، یک واقعیت جان‌گداز و تلخ است. بنابر دستور مستقیم امین و امینی‌ها ده‌ها هزار تبعه افغانستان به زندان‌ها کشانیده شده و با شکنجه‌ها و فشارهای وحشیانه و غیرانسانی به صورت کتلوی، به شیوه‌ها و میتودهای فاشیزم هتلری، آنها را از بین بردند... قراری که من اطلاع گرفته‌ام، هزاران جسد ذریعه تراکتورها در پولیگونها مدفون گردیده‌اند.... متاسفانه زندانیانی که با توطئه و دسیسه به دست حفیظ‌الله امین در بند کشیده شده بودند، اکثریت بزرگ و عظیم آن یا ترور شده و از بین رفته‌اند و یا به شکل فجیع و دسته‌جمعی اعدام و تیرباران شده‌اند.» («سالنامه افغانستان»، شماره ۴۵-۴۶، ۱۳۵۹)


گل احمد


جبار


محسن


داوود


معلم رشید

مردم افغانستان مقاومت قهرمانانه علیه اشغالگران روسی و دولت دست‌نشانده شان کردند. در شهرها، ولایات و قریه‌های کشور شورش و قیام‌های ضد خلقی‌ها و پرچمی‌ها و اشغالگران روسی شروع شد. قیام چنداول کابل از اولین قیام‌هایی بود که توسط ساکنان این منطقه در ۲ سرطان ۱۳۵۸ علیه رژیم برپا شد. قیام‌کنندگان حوزه امنیتی مستقر در چنداول را به تصرف خود درآورده و با اسلحه‌ای که از آن جا بدست آورد بودند به طرف جاده میوند شروع به حرکت کردند. صدها تن از شهروندان کابل به آنان پیوستند و با چوب و شمشیرهای کهنه علیه عساکر و پلیس رژیم دست‌نشانده حمله کردند. بین ساعت ۱۱ تا ۱۲ صبح نیروهای مسلح با تانک و توپ به قیام کنندگان حمله‌ور شدند و اکثریت آنان را کشتند.

قیام بزرگ دیگر که در کابل راه اندازی شد، قیام ۱۴ اسد ۱۳۵۸ است که از رهبری نسبتا منظم برخودار بود. قیام بالاحصار توسط «جبهه مبارزین مجاهد افغانستان» برپا شد. چنانچه قبلا اشاره شده بود، این جبهه در نتیجه اتحاد چند تشکل آزادیخواه و ضد اشغال بوجود آمده بود که عمدتا رهبری آن را «گروه انقلابی خلق‌های افغانستان» به عهده داشت.

چند ماه قبل از این دو قیام بزرگ در کابل، قیام هرات در ۲۴ حوت ۱۳۵۷ راه اندازی

شـــده و هزاران تن در این شـــورش شـــرکت کردند. دولت خلقی‌ها با طیاره، توپ و تانک به ســـرکوب قیام پرداختند، قیام‌کنندگان دو روز مقاومـــت نمودند که ۲۵ هزار تن در این قیام جان خود را از دســـت دادند. شهنواز تنی شخصا رهبری این قتل عام را به عهده داشت. قیام‌ها و شـــورش‌های دیگری هم در نقاط مختلف کشـــور برپا شـــد که همه شدیدا از سوی حکومت دست‌نشانده سرکوب گردید. در قریه‌های مختلف افغانستان مردمی که حاضر به پذیرش سلطه پوشالیان نبودند قتل عام شدند. بطور مثال به تاریخ ۳۱ حمل ۱۳۵۸ طی چند ساعت ۱۲۸۰ تن از مردم قریه کرهاله کنر تیرباران شده در گور جمعی مدفون گردیدند.

در مقاومت علیه روسها و نوکرانش، مردم افغانستان بهای گرانی پرداختند. قرار تخمین‌هایی که زده شـــده در این دوران یک ملیون افغان کشـــته، یک و نیم ملیون معلول و معیوب و پنج ملیون به پاکستان، ایران و کشورهای غربی مهاجر شدند.

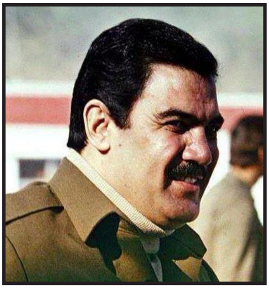
امریکا و غرب هم که در جریان «جنگ ســـرد» در تضاد شـــدید با قطب شـــوروی قرار داشتند و بخصوص امریکا عقده عمیقی از شکست شرمسارانه‌اش در ویتنام به دل گرفته بود، حضور روسها در افغانستان را زمینه مناسبی برای کشیدن انتقام می‌دانست. در ویتنام امریکا در برابر مردم مبارز آن کشور تحت رهبری هوچی‌مین، که از جانب شوروی نیز حمایت می‌شد، شکســـت عبرتناکی خورده بیش از ۵۲هزار سربازش را از دست داده بود. سردمداران دولت امریکا از همان ابتدا تصمیم گرفته بودند که بهرصورتی شده افغانستان را ویتنام روسها سازند، ازینرو موجی از کمک‌ها به تنظیم‌های مجاهدین از طریق آی.اس.آی پاکســـتان سرازیر شد و تلاش صورت گرفت که جنگ مقاومت ملت ما از مسیر اصلی آن منحرف گردد.

بـــا رویکار آمدن میخائیل گرباچوف در شـــوروی در حالی که آن کشـــور به سراشـــیب ســـقوط اقتصادی گام نهاده بود، او سیاســـت‌های سیاســـی و اقتصادی جدیدی را تحت عنوان «گلاستنوست» و «پروستریکا» پیشکش کرد که لازمه آن تغییر سیاست در افغانستان بود که مقاومت چندین ســـاله مردم آنرا با شرایط سختی مواجه ساخته بود. دولت شوروی که مجبور بود با مصارف گزاف دولت مزدورش را برســـرپا نگهدارد و با موجی از مخالفت مردمش در برابر حضور سربازانش در افغانستان مواجه شده بود، دیگر توان برداشت این بار را نداشت.

در ۱۴ ثور ۱۳۶۵ به یکبارگی رسانه‌های رژیم اعلان نمودند که کارمل بعلت بیماری استعفا داده اســـت و پلینوم هجدهم حزب دموکراتیک خلق به جایش داکتر نجیب را منشی عمومی کمیته مرکزی و رییس جمهور تعیین نمود. اما واقعیتی که بعدا برملا شـــد این بود که روســـها ببرک را به روســـیه انتقال داده در حومه مســـکو در آپارتمانی تحت حبس خانگی قرار دادند.

در آنجا او تحت نظارت جواسیس روس قرار داشت و روابطش را با همه جا قطع کرده بودند. در کابل استعفانامه‌ای از جانب او پخش کردند که گویا بعلت بیماری دیگر توان پیشبرد امور را ندارد.

نجیب که از رهبران مهم «پرچمی» بود به مثابه مهره شطرنج شوروی در افغانستان پیش کشیده شد تا با چرخش ۱۸۰ درجه‌ای، سیاست‌های نرم‌تر و فریبنده‌ای را پیش نموده خود را در قالب رهبر ملی جا زند. او نام «حزب دموکراتیک خلق» را به «حزب وطن» تغییر داد، سیاست «مصالحه ملی» را اعلام و تعدادی افراد غیرحزبی را در پست‌های دولتی نصب نمود، از جمله حسن شرق معاون رییس دولت در دوره داوود خان را معاون صدراعظم ساخت. «خاد» را که مرادف وحشت و جنایت شده بود به «وزارت امنیت دولتی» (واد) تغییر نام داد، آزادی‌های نمایشی برای احزاب و رسانه‌ها داده شد و چند حزب و نشریه به ظاهر غیرحزبی نیز سربرآوردند. اما از آنجایی که دیگر مردم افغانستان به خوبی ماهیت میهنفروشانه رژیم را درک کرده بودند، این عوامفریبی‌ها به جایی نرسید.


نجیب

روس‌ها در اولین سال‌های تجاوز شان متوجه شدند که افغانستان زخم خونین برای شان شده و ناممکن است در برابر خیزش ملیونی مردم تاب بیاورند، آنان شکست شان را بزودی متوجه شدند و ثانیا مشکلات شدید اقتصادی دامنگیر آن کشور گردید و تحت فشار مردمش قرار گرفت. گورباچف رییس جمهور شوروی سابق در ۱۳۶۴ از خروج نیروهایش از افغانستان سخن گفت، اما بالاخره آخرین قطعات قشون شوروی در ۲۶ دلو ۱۳۶۷ افغانستان را ترک گفتند.

روس‌ها به کمک و تقویت دولت دست‌نشانده خود در افغانستان ادامه دادند، اما بحران داخلی اتحاد شوروی را به سوی فروپاشی می‌برد و دیگر نمی‌توانست مزدوران خود را در جهان و منجمله افغانستان حمایت کند. در سه سال آخر حاکمیت رژیم دست‌نشانده، فقر و بدبختی مردم بیشتر از پیش گردید، دولت کابل فقط متکی به کمک‌های شوروی بود و قطع آن به مفهوم قطع هرگونه منبع تمویل کننده اقتصاد کشور بود. کمبود امکانات اولیه زندگی و نبود مواد ارتزاقی از مشکلات عمده مردم در کنار تحمل بار جنگ بود. مردم بشمول کودکان شب‌ها برای بدست آوردن نان و تیل پشت نانوایی‌ها و تانک‌های تیل می‌خوابیدند.

اما از سوی دیگر جنبش مقاومت ملت ما با حضور تنظیم‌های مرتجع و خودفروخته بنیادگرا که قیضه شانرا عمدتا امریکا، پاکستان، ایران و عربستان بدست داشت شدیدا آلوده شده بود و جنگ‌های پیاپی تنظیمی و اختلافات عمیق میان آنان باعث شد که عمر حاکمیت دولت مزدور روس طولانی‌تر گردد.

چگونگی ایجاد و قدرتمند شدن تنظیم‌های جهادی

گفتیم که هسته‌های اخوانیگری در افغانستان توسط چند تحصیل‌یافته پوهنتون الازهر مصر، در دهه قانون اساسی شکل گرفت. در ۱۳۴۴ غلام‌محمد نیازی، موسی توانا، برهان‌الدین ربانی، رسول سیاف و... تنی چند از استادان پوهنځی شرعیات کابل، بنیاد نهضت جوانان مسلمان را گذاشتند. بصورت علنی نهضت در ۱۳۴۸ در پوهنتون کابل تبارز نمود. غلام‌محمد نیازی رهبری نهضت را داشت، وی از مدرسه ابوحنیفه کابل فارغ شده بود و برای تحصیلات دوره لیسانس و فوق لیسانس به الازهر مصر رفت. نیازی در مصر به اخوان‌المسلمین مصر پیوست و نظریات بنیادگرایی را از آنان فرا گرفت. بعد از بازگشت به افغانستان سمت استادی در پوهنځی شرعیات و بعدا به ریاست این پوهنځی رسید. وی فرصت خوبی بدست آورد تا نظریات اخوانیگری و بنیادگرایی را بین محصلان پخش نماید. نیازی موفق شد تا تعدادی از شاگردان و استادان پوهنځی شرعیات و اندک شاگردان و استادان پوهنځی‌های دیگر را به طرف نظریات خود بکشاند، که از جمله آنان می‌توان سیاف، ربانی، مجددی و گلبدین را نام برد.

نظریات بنیادگرایی به شکل معاصر آن در اسلام ریشه عمیق ندارد. اولین بار فردی بنام



سران جهادی حین امضای «معاهده صلح اسلام‌آباد»

حسن البناء در ۱۳۰۷ اخوان‌المسلمین را در مصر بنیاد نهاد. حسن‌البناء نظریات بنیادگرایی را علیه جنبش‌های دموکراتیک که در مصر علیه استعمار انگلیس قویا شکل گرفته بود، بکار می‌برد. حسن‌البناء خود تحصیل‌یافته غرب بود از سوی سازمان جاسوسی انگلیس موظف گردید تا با ترویج نظریات اخوانیگری افکار دموکراتیک و ناسیونالیستی را در مصر سرکوب کند. اخوان‌المسلمین در مصر به کمک امپریالیزم جای پا پیدا کرد و بعدها توسط ترویج نظریات سیدقطب یکی دیگر از ایدئولوگ‌هایش، اسلام را مکتب فلسفی و سیاسی (که همانا بنیادگرایی است) اعلام نمود و به صدور افکار بنیادگرایی به سایر کشورهای مسلمان پرداخت.

در افغانستان هم هسته‌های بنیادگرایی همزمان با اوج‌گیری جنبش‌های دموکراتیک و آزادیبخش دهه چهل هجری شمسی، ایجاد و تقویت شده است. معمرالقذافی از رهبران بنیادگرا در جهان و رییس کشور لیبی در ایجاد و حمایت بنیادگرایان در افغانستان نقش زیادی داشت. اخوانی‌ها در افغانستان بعد از تاسیس نهضت جوانان مسلمان در ۱۳۴۴ تا ۱۳۵۲ با هم یکجا بودند، اما بنابه وابستگی‌های شان به دستگاه‌های جاسوسی مختلف و تضادهای درونی شان که عمدتا مثل امروز به خاطر کسب قدرت بود به شاخه‌های متعدد تقسیم شدند. هدف اصلی بنیادگرایان افغانی از شروع نه سرنگونی دستگاه حاکم بلکه دشمنی با روشنفکران آزادیخواه بود. گلبدین یکی از بدنامترین و منفورترین اعضای این گروه، در همان اوایل (دهه چهل هـ.ش.) اقدام به تیزاب‌پاشی به روی دخترانی که بدون مراعات حجاب به مکتب و پوهنتون می‌رفتند کرد و ضدیت بی‌شرمانه خود را با زنان ابراز داشت. وی در ۲۹ جوزای ۱۳۵۱ در جریان یکی از تظاهرات محصلان در پوهنتون کابل سیدال سخندان یکی از فعالان انقلابی را به قتل رسانید.

افکار بنیادگرایی و اخوانیگری بین مردم ما هیچ گونه جای پا نداشت. مردم افغانستان این افکار را در مغایرت با اسلام سنتی شان می‌دیدند، به همین دلیل بنیادگرایان تا زمان جنگ مقاومت ضد روسی از هیچ پایه توده‌ای و مردمی برخوردار نبودند. مردم ما اخوانی‌ها را که نام شان برگرفته از اخوان‌المسلمین مصر بود اخوان‌الشیاطین می‌گفتند. یکی از نمونه‌های عدم جای پای بنیادگرایان بین مردم و در عین حال انزجار از آنان، واقعیات سال‌های ۱۳۵۴ در پنجشیر و لغمان است.

در دوران ریاست جمهوری داوود مناسبات دولت افغانستان و پاکستان بر سر مسئله پشتونستان تیره و تار شده بود. دولت پاکستان به وسیله آی.اس.آی گلبدین و احمدشاه‌مسعود را به عنوان افراد ضد دولت داوود تمرینات نظامی داد و جهت برپایی شورش‌های ضد دولتی

به افغانســتان فرستاد. مســعود با تعدادی از اخوانی‌های دیگر در دره پنجشیر دست به شورش زده به قول خودشان قبل از رسیدن قوای دولتی مردم محل آنان را با چوب و سنگ از منطقه ار داد. مردم لغمان هم عین عمل را انجام داده بودند.

رهبران اخوانی چون ربانی و گلبدین در ۱۳۵۴ به پاکســتان فرار کرده با اســتخبارات آن کشور در تماس شدند. ذولفقار علی‌بوتو اخوانی‌های افغانستان را تسلیح و حمایت مالی نمود تا از آنان برای بی‌ثبات ساختن افغانستان استفاده نماید. بعدها با رویکار آمدن جنرال ضیاءالحق، او گلبدین را به ســی.آی.ای. معرفی نمود که به مثابه مهره مهم امریکا از کمک‌های وســیع تسلیحاتی و مالی آن کشور برخوردار گردید.

روزنامه «هشت صبح» به تاریخ ۱۱ جوزای ۱۳۹۲ درین مورد نوشت

«این پاکســتان بود که در دهه پنجاه خورشیدی، به جریان تازه تشکیل بنیادگرای "نهضت جوانان مسلمان" پناه داد. این جریان که در آن زمان از سوی شماری از دانشجویان و استادان بنیادگرای دانشگاه کابل در مخالفت با جریان چپ افغانستان پایه‌گذاری شده بود، با داوودخان مشــکل پیدا کرد و به دامن پاکســتان افتاد. برخی از چهره‌هایی که بعدا به نام رهبران جهادی شــناخته شــدند، از پایه‌گذاران اصلی نهضت جوانان مســلمان بودند. پاکستان در آن زمان، با پناه‌دادن به این جریان، رهبران آن را تشــویق به فعالیت‌های مســلحانه در افغانستان کرد. این جریــان در آن زمان، برخی از فعالیت‌های مســلحانه را علیه حکومت داوودخان ســازمان‌دهی کرد، اما به‌دلیل نداشتن پایگاه مردمی، همه این حرکت‌ها ناکام ماند.»

تلگراف‌های محرم ســفارت امریکا در کابل در ســالهای ۷۰ میلادی کــه بعدا بیرون داده شدند فاش می‌سازند که نمایندگان اخوانی‌ها همان زمان نیز بارها از امریکا درخواست کمک کرده‌اند تا جلو جریانات چپ را که روبه رشــد بــود بگیرند. امریکا از همان آوان این گروه جهالت‌پیشه و عقبگرا را تحت حمایت گرفت تا سد پیشرفت افکار مترقی و آزادیخواهانه در افغانستان گردد. برژینسکی مشــاور امنیت ملی امریکا و از استراتژیست‌های مهم وقت دولت امریــکا زمانــی گفته بود که «بنیادگرایی اســلامی بهترین متحد ما در جنــگ علیه کمونیزم است.» بنابر همین سیاســت امریکا تلاش کافی برای تقویت و تسلیح بنیادگرایان جهالت‌پیشه نمود.

کودتای هفت ثور و تجاوز شــوروی زمینه بســیار خوب برای رشــد احزاب بنیادگرا در افغانســتان شد. زمانی که شوروی به افغانستان تجاوز نمود، امریکا بلافاصله دست به اقدام شد و خواســت از یک ســو جلو پیشروی رقیبش به ســوی آب‌های گرم هند را بگیرد و از جانب

دیگر چنانچه گفتیم انتقام شکست شرم‌آورش در ویتنام را از شوروی بکشد. بناءً دولت امریکا فوری حمایتش را از بنیادگرایان اعلام نمود و از سایر متحدان غربی خود خواست تا کمک‌های نظامی و مالی شان را به این گروه‌ها آغاز نمایند.

پاکستان و ایران پناهگاه خوب بنیادگرایان افغانی شد. این باندها تلاش کافی نمودند تا مردم افغانستان را تشویق به مهاجرت در ایران و پاکستان نمایند تا آنجا زمینه عسکرگیری و کار بی‌دردسر میان آنان مهیا گردد. در کمپ‌های مهاجرین تمامی احزاب اخوانی صاحب مکتب و مدرسه و پوهنتون گردیده و کوشیدند نسل اندر نسل کودکان و جوانان ما را با افکار بنیادگرایی و خشونت پرورش دهند. سی.آی.ای هزاران جلد کتاب‌های مذهبی و قرانکریم را چاپ و بین مهاجران و در مناطقی از افغانستان و حتی در جمهوریت‌های آسیای مرکزی شوروی سابق پخش کرد. پوهنتون نبراسکای امریکا با دریافت ۵۱میلیون دالر از USAID ملیون‌ها جلد کتاب برای مکاتب افغانی تدوین و چاپ نمود که هدف اصلی آن تربیت نسل‌هایی از افغان‌ها با افکار بنیادگرایی و طالبی بود. حتی در کتاب‌های ریاضی سوالاتی چون «اگر پنج کمونیست باشد و دو تن را بکشید چند کمونیست می‌ماند» مطرح می‌شد تا ذهن کودکان را مغشوش و آلوده سازند.

ملیون‌ها دالر کمک امریکا، کشورهای غربی و عربی به پاکستان سرازیر گردید تا مهاجران را تحت تربیت گیرند و مجاهدین را منسجم و مسلح نمایند. سازمان جاسوسی پاکستان آی.اس.آی مسئولیت توزیع کمک‌ها را بین احزاب بنیادگرا گرفت. در میان این تنظیم‌ها، امریکا و پاکستان سه گروه اخوانی حزب اسلامی گلبدین، جمعیت اسلامی ربانی و اتحاد اسلامی سیاف را بیش از دیگران سرسپرده و چاکر مطمئن دانسته بیشترین کمک‌ها را به آنان واریز کرده آنان را تا توانستند تقویت و مورد استفاده قرار دادند. آنان به تجربه دریافته بودند که بنیادگرایان مطمئن‌ترین نوکران شان اند که می‌توانند سیاست‌های آنان را پاسداری کرده به منافع ملی مردم افغانستان ضربه زنند.

در جریان جنگ ضد روسی پاکستان به کمک امپریالیزم امریکا و ارتجاع عرب هفت تنظیم را ایجاد و پرورش داد. فاشیزم مذهبی ایران هم در این میان تلاش نمود تا برای داشتن جاسوسانی در افغانستان بنیادگرایان شیعه مذهب را حمایت کند، بناءً ایرانی‌ها در برابر تنظیم‌های هفتگانه پاکستان هشتگانه خود را متشکل از جنایتکاران مذهبی شیعه سازمان دادند. در ذیل به معرفی مختصر هر یک از گروه‌های هفتگانه و هشتگانه پاکستان و ایران می‌پردازیم.

تنظیم‌های هفتگانه

۱. حزب اسلامی افغانستان: این حزب توسط گلبدین حکمتیار رهبری می‌شود. گلبدین شاگردی در مکتب نظامی بود اما به علت بداخلاقی و روابط نامشروع از این مکتب اخراج گردید. در دهه چهل هـ ش. وی در پوهنځی انجنیری محصل بود و در ۱۳۵۱ عضویت نهضت جوانان مسلمان را کسب کرد. در دوران محصلی گلبدین اکثرا دست به اعمال خاینانه و آدمکشی می‌زد، قبلا تیزاب‌پاشی بر دختران مکاتب و قتل سیدال سخندان را یادآور شدیم. وی برای تربیت تعلیمات نظامی و تروریستی زیر نظر آی.اس.آی پاکستان در ۱۳۵۳ به این کشور فرار نمود و جهت راه اندازی شورش‌های ضد دولتی در ۱۳۵۴ دوباره به افغانستان برگشت. پس از شکست شرم‌آور شورش‌ها در پنجشیر و لغمان، اختلافاتی با جمعیت اسلامی که رهبری آن را برهان‌الدین ربانی داشت، پیدا کرد و از آن جمع انشعاب کرده خودش در همین سال حزب اسلامی را ایجاد نمود.

بعد از تجاوز روس‌ها سی.آی.ای گلبدین را بهترین سرسپرده خود تشخیص کرد و بیشترین کمک‌هایش را از طریق آی.اس.آی (که به بیشتر از ۲۰ درصد می‌رسید) به این حزب اختصاص داد. وی از بچه‌های نازدانه سی.آی.ای و آی.اس.آی بود و با کمک‌های آنان توانست دست بالایی در جنگ مقاومت ضد روسی داشته باشد و تعداد زیادی از جبهات را زیر تصرف خود در آورد.

از جنایات دیگر گلبدین و حزبش ترور روشنفکران کشور ما در پاکستان و داخل افغانستان است. شخصیت‌های مانند داکتر فیض‌احمد، عبداللطیف، عزیز احمد عثمانی، داکتر صمد درانی، مینا، انجنیر فهیم، داکتر صادق هوشمند، فتاح ودود، قیوم رهبر، میرویس، نسیم لودین، پسرلی، رحیم چینزئی، سرور، جنت خان غروال، شکور، سلطان احمد، زمری، مولوی اشرف، سید بهاوالدین مجروح، عزیزالرحمان الفت و صدها تن دیگر در پاکستان



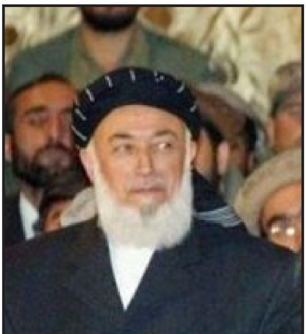
گلبدین و نوازشریف

توسط گلبدین ترور شده اند. وی به حمایت پاکستان و امریکا زندان‌های مخوف در پشاور برپا کرده بود که در آن‌ها ده‌ها روشنفکر کشور ما شکنجه و سر به نیست شدند. دو زندان مشهور این حزب فاشیست در کمپ شمشتو و کمپ ورسک موقعیت داشتند.

حزب اسلامی در جنگ‌های کابل بین سال‌های ۱۳۷۵-۱۳۷۱ جنایات بیشماری را مرتکب شد. گلبدین و سایر رهبران حزب اسلامی در چهارآسیاب (منطقه‌ای در جنوب کابل) مستقر شدند و پایتخت را از آن جا به راکت بستند. آنان روزانه هزارها راکت به کابل فیر کردند که باعث کشته شدن هزارها هموطن ما شد. (در بخش جنگ‌های کابل بیشتر در این مورد تماس می گیریم).

گلبدین خود را مخالف رژیم دست‌نشانده امریکا می‌داند اما فراوان از افراد جنایتکارش به پست‌های بالای دولت نصب شده‌اند که از جمله می‌توان از فاروق‌وردک وزیر معارف، عمر داوودزی وزیر داخله،هادی ارغندیوال وزیر اقتصاد، کریم خرم سابق وزیر اطلاعات و فرهنگ و بعد رییس دفتر کرزی و غیره نام برد. افراد گلبدین به گلبدینی‌ها بین مردم ما مشهور اند.

۲. جمعیت اسلامی افغانستان: این حزب همان اولین هسته اخوانی‌ها است که توسط غلام محمد نیازی و تعدادی دیگر در پوهنځی شرعیات کابل ایجاد گردید. در اول بنام نهضت جوانان مسلمان یاد می‌شد. در ۱۳۵۱ نیازی از رهبری آن استعفا داد و برهان‌الدین ربانی که از تحصیل کرده‌های الازهر مصر بود و در پوهنځی شرعیات کابل درس می‌داد، رهبری را گرفت و نام آن را جمعیت اسلامی افغانستان گذاشت. گلبدین و سیاف هم با وی یکجا بودند. این حزب به جمعیت مشهور است و پیروانش را جمعیتی‌ها می گویند که بیشتر در صفحات شمال کشور فعالیت دارد.


برهان الدین ربانی

جمعیت اسلامی ربانی به اضافه‌ی حزب اسلامی گلبدین و اتحاد اسلامی سیاف از جمله بنیادگراترین گروه‌ها بین تنظیم‌های هفتگانه بودند که بالاترین کمک‌های سی.آی. ای به این سه حزب می‌رسید. جمعیت اسلامی بعد از حزب اسلامی (۱۹ درصد) بیشترین کمک را می گرفت که بیشتر این پول‌ها توسط رهبران و قوماندانان جمعیت حیف و میل می‌شد. وضعیت سال‌های جنگ ضد روسی نشان می‌دهد که حزب جمعیت و حزب اسلامی بیشتر از

این که مصروف جنگ و جهاد علیه روس‌ها و دولت دست‌نشانده باشند، در زد و خورد بین خود مشغول بوده و مقدار زیادی اسلحه و پول را هم در همین راه به مصرف رسانیدند.

درگیری‌ها و کشت و خون بین این گروه‌ها عاملی بود که به دوران حاکمیت نوکران روس افزود. اینان در واقع مقاومت ملت را از پشت خنجر می‌زدند و حتی در مناطقی برای کسب برتری در برابر همدیگر با دولت و حتی روسها دست به معامله و پیمان‌های پنهانی می‌زدند.

شورای نظار: احمدشاه مسعود از چهره‌های بنیادگرایی که با گلبدین یکجا در اوایل دهه پنجاه هـ ش. برای تعلیمات نظامی توسط آی.اس.آی به پاکستان رفت، بنیاد شورای نظار را در ۱۳۶۲ در ولایت تخار و دره پنجشیر گذاشت. احمدشاه مسعود از قوماندانان جمعیت اسلامی ربانی است، اما بنابر اختلافات و عمدتا خودخواهی‌هایی که داشت، خود را جدا از آن می‌دانست و در عین حال از کمک دریافتی جمعیت اسلامی از سی.آی.ای و آی.اس.آی هم استفاده می‌برد. بعضی از تحلیلگران گفته اند که معاهدات مسعود با قشون شوروی در زمان جنگ مقاومت منجر به تجرید شدن وی در بین سایر قوماندانان جمعیت شد و به این خاطر کمک‌های کمتر را از جمعیت بدست می‌آورد. مسعود برای استحکام پایه‌های نظامی و سیاسی خود و برای بدست آوردن کمک‌های مستقل شورای نظار را تاسیس کرد چنانچه دیده شد مورد توجه سازمان‌های استخباراتی کشورهای غربی قرار گرفته و روابط تنگاتنگ با دولت فرانسه داشت.

در اوایل خیزش مردم ما علیه روس‌ها یک تعداد از مجاهدین و رزمندگانی که با سیاست‌ها و برنامه‌های بنیادگرایی مسعود موافق نبودند توسط وی در دره پنجشیر اعدام و از بین برده شدند. وی در جریان جنگ مقاومت با روس‌های معاهداتی صلح را امضا کرد که براساس آنان شاهراه کابل- سالنگ که شاهرگ روس‌ها و رژیم دست‌نشانده شان محسوب می‌شد، بروی قطعات روسی و اکمالات آن باز بود. یک عده، حتی اعضای حزب دموکراتیک خلق مخصوصا نظامیان دولت دست‌نشانده که در دوران جنگ مقاومت در پنجشیر



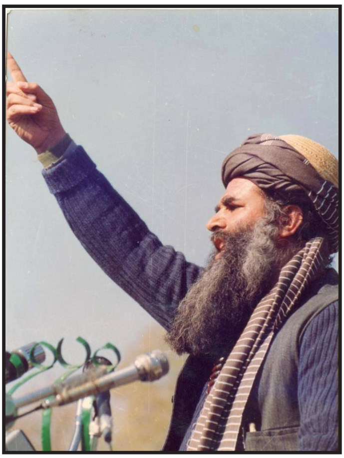
عطا محمد و احمدشاه مسعود

حضور داشتند با دلایل زیاد می‌گویند که مسعود جاسوس کی.جی.بی بود.

در جریان جنگ‌های تنظیمی در کابل یکی از گروه‌های ویرانگر و متجاوز مسعود و افرادش بود. قوماندانان خرد و بزرگ مسعود مثل قسیم فهیم، بسم‌الله خان، داکتر عبدالله، یونس قانونی، انور دنگر، پناه، گدا محمد، انورجگدلک، بابه جلندر، داکتر عبدالرحمن، گل‌حیدر و دیگران در قتل‌عام و تاراج کابل شریک بودند. بعد از اشغال کابل توسط طالبان مسعود و قوماندانانش به شمالی و بالاخره در پنجشیر متواری شدند. در دوران حاکمیت طالبان مسعود با دیگر جهادی‌ها از جمله سیاف «ائتلاف شمال» را بوجود آوردند که گویا علیه طالبان مقاومت می‌نمایند.

مسعود در ۱۸ سنبله ۱۳۸۰ فقط چند روز قبل از حادثه یازدهم سپتامبر در نتیجه حمله انتحاری دو خبرنگار عربی کشته شد. ظاهرا ادعا می‌شود که القاعده و طالبان در کشتن مسعود دست داشتند، اما واقعیات نشان می‌دهد که این حمله به همکاری نزدیکان و قوماندانان مسعود و ائتلاف شمال صورت گرفته است. خبرنگاران عربی توسط سیاف به مسعود معرفی شده بود و فهیم ترتیب این دیدار را می‌داد که اکثرا این دو نفر متهم به دست داشتن در این حادثه اند.

۳. اتحاد اسلامی افغانستان: این حزب توسط عبدالرب رسول سیاف، مشهور به سیاف در اوایل جنگ ضد روسی در پشاور ایجاد شد. وی از پیروان وهابیت (یکی از شاخه‌های بنیادگرایی اسلامی که توسط محمد بن عبدالوهاب در قرن ۱۸ در عربستان سعودی ایجاد گردید) در افغانستان است و در جریان جنگ ضد روسی در بدل گرفتن کمک‌های فراوان از عربستان سعودی به تبلیغ و ترویج وهابیت در افغانستان پرداخت. اما بنابه تنفر مردم ما از تنظیم‌های جهادی و در کنار آن در مغایرت بودن وهابیت با اسلام سنتی که اکثریت مردم افغانستان به آن اعتقاد دارند، سیاف و پیروانش در ترویج وهابیت چندان موفق نبوده‌اند.

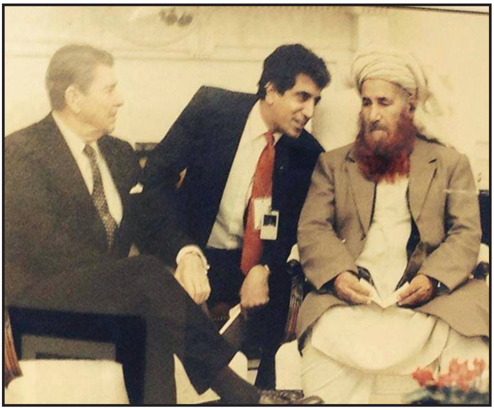

عبدالرب رسول سیاف

سیاف و حزبش از تندروترین و جنایتکارترین تنظیم‌های جهادی به شمار می‌رود، وی مانند گلبدین در شکار روشنفکران و انقلابیون کشور ما دست بالا داشته است. سیاف بعد از حزب اسلامی گلبدین و جمعیت اسلامی ربانی بیشترین کمک (۱۸ درصد) را

از سی.آی.ای و آی.اس.آی گرفته است. سیاف کسی بود که با اسامه‌بن‌لادن رهبر القاعده مناسبات نزدیک داشت و او بود که برای نخستین بار این تروریست جهانی را در افغانستان پناه داد.

اتحاد اسلامی در جریان جنگ‌های تنظیمی کابل جنایات بیشماری را مرتکب شده است که قتل‌عام افشار کابل در دلو ۱۳۷۱ یکی از آنان است. بعد از به قدرت رسیدن طالبان وی با جمعیت اسلامی و شورای نظار یکجا ائتلاف شمال را تشکیل داد. با اشغال کشور ما توسط امریکا و ناتو سیاف به عنوان یکی از مهره‌های مهم به دولت دست‌نشانده امریکا برگشت و فعلا در پارلمان کنار سایر جنایتکاران نشسته است. حزب سیاف در جریان جنگ‌های کابل به اتحاد مشهور بود و افرادش را بنام سیافی‌ها یاد می‌کنند. در ۱۳۸۴ نام حزب خود را به تنظیم دعوت اسلامی افغانستان تغییر داد و با قوماندانان جنایتکارش مانند لالی، تاج‌محمد وردک، زلمی توفان، ممتاز، ملاعزت... به جان و مال مردم ما افتاده اند.

۴. حزب اسلامی افغانستان (مولوی یونس خالص): یونس خالص معاون گلبدین بود، وی همچنان قوماندان گلبدین در ولایاتی مثل کنر، پکتیا و ننگرهار بوده است. در جدی ۱۳۵۸ از حزب گلبدین بنابه اختلافاتی که برسر رهبری داشتند جدا شد. وی یکی از اخوانی‌های متعصب، ضد علم و دانش و هرگونه نماد دموکراسی بود. خالص دموکراسی را معادل کفر می‌دانست و هر نماد دموکراسی را غربی دانسته و با آن در ضدیت قرار داشت. اما ضدیت مولوی خالص با غرب همانقدر دروغ و ریا بود که از رهبرش گلبدین. خالص در جریان جنگ مقاومت ضد روسی بعد از سیاف (۱۵ درصد) بیشترین کمک از سی.آی.ای را می‌گرفت.

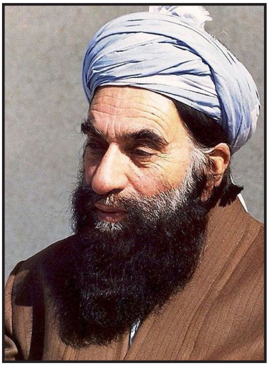


یونس خالص در دیداری با ریگان رییس جمهور وقت امریکا

خالص همچنان از شوونیست‌های سرسخت پشتون بود و قوم پشتون را برترین قوم در افغانستان می‌دانست. همین افکار وی باعث شد تا یکی دیگر از قوماندانان حزب اسلامی گلبدین بنام مولوی جلال‌الدین حقانی با وی یکجا شود. هر دو در زمان طالبان با آنان یکی شدند. یونس خالص تا زمان مرگ خود با طالبان بود و جلال‌الدین

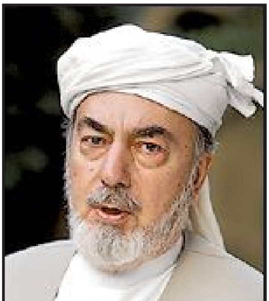
حقانی امروز یکی از شاخه‌های مهم طالبان را زیر دست دارد که بنام شبکه حقانی یاد می‌شود. شـبکه حقانی در ارتباط نزدیک با گروه القاعده می‌باشـد و مرتکب جنایات زیادی شده اند. جلال‌الدیـن حقانی در زمان حکومت جهادی‌هـای وزیر عدلیه بود و در زمان طالبان قوماندان جنگ در شمال کابل بود، که فرمان قتل‌عام مردم این مناطق را داد و سیاست زمین سوخته را در آنجا پیاده نمود. حالا هم این شـبکه زیر نظر و فرمان آی.اس.آی پاکستان به قتل مردم ما با حملات انتحاری می‌پردازد.

۵. حرکت انقلاب اسـلامی افغانستان: این حزب در سـال ۱۳۵۷ در پشاور توسط مولوی محمد نبی‌محمدی ایجاد شـده است. محمدنبی و حزبش را از جملـه احزاب میانه‌رو بشـمار می‌آورند. وی از جمله ملاهای متحجـر و قرون‌وسـطی اندیش بـود که مثل خالـص افکار شوونیسـتی داشـت اما در مقایسـه با گلبدین، ربانی و سیاف کمتـر هار بود. وی هرگونه ارزش دموکراسـی را نماد غرب و در ضدیـت با اسـلام می‌دانسـت اما کمتر به قتـل و ترور روشفکران مبادرت ورزیده است.


محمد نبی‌محمدی

مولوی نبی حدود ۱۵ درصد کمک از سیا در زمان جنگ ضد روسـی دریافـت می کـرد و در بین گروه‌هـای جهادی بیشـترین نیرو و جبهه را در داخل افغانستان داشت. مولوی نبی معاون رییس جمهور در زمان ریاست جمهوری ربانی بود اما به مجرد رسیدن طالبان به دروازه‌های کابل از این جنبش اعلام طرفداری کرد و از مقام خود استعفا داد. بعد از مرگ وی، پسرانش با پول سیا که از پدر برای شـان باقی مانده بود، به تجارت و عیاشی مشغول اند و چیزی از حزب شـان باقی نمانده است. تعدادی از اعضا و قوماندانان حزب حرکت انقلاب اسلامی با طالبان یکجا شده‌اند.

۶. محاذ ملی افغانسـتان: این حزب زیر رهبری سید احمد گیلانی در ۱۳۵۷ تاسیس شـده است. گیلانی رهبر محاذ ملی فرزند سیدحسن گیلانی مشهور به نقیب صاحب از رهبران فرقه قادریه (یکی از مکاتب تصوفی) می‌باشد. اینان بنابه خاصیت خاصی که قشرهای روحانی و در عین حال سلطنت‌طلب دارند، هیچگاه موضعگیری قاطع و یا جانبدارانه و مشخصی ندارند. به


سیداحمد گیلانی

همین علت از احزاب محافظه‌کار و میانه‌رو به شمار می‌روند. محاذ ملی و رهبرانش در برابر غرب زیاد حساسیت ندارند اما در عین حال اکثرا از موضع کرنش و سازش با بنیادگرایان پیش رفته اند. سیداحمدگیلانی بنابه قرابتی که با ظاهرشاه دارد در زمان جنگ مقاومت زیادتر تکنوکرات‌ها و طرفداران شاه دور وی جمع شده بودند. با آن که میانه‌روها مخالف تند ارزش‌های دموکراسی نیستند اما در عمل سکوت و بی‌عملی شان مقابل بنیادگرایان و در بسا موارد همسویی با آنان، وجود این گروه‌ها را بیشتر به نفع بنیادگرایان و کمتر و در واقع هیچ در خدمت دموکرات‌ها قرار داده است.

در زمان جنگ مقاومت بین ۱۰ تا ۱۱ درصد کمک‌های سیا به این گروه می‌رسید. در زمان قدرت جهادی‌ها در کابل با آن که مستقیم در جنگ‌های کابل شرکت نداشتنند اما عملا در همکاری با رژیم ربانی بودند. تعدادی از طرفداران محاذ در حکومت ربانی پست‌های را گرفتند از جمله پسران گیلانی در وزارت خارجه گماشته شدند. در زمان طالبان با آن که رهبری محاذ ملی مانند حرکت انقلاب اسلامی طرفداری خود را از طالبان اعلام ننمودند اما بعضی از قوماندانان محاذ عملا با طالبان رفتند.

۷. <u>جبهه نجات ملی افغانستان:</u> در سال ۱۳۵۷ در پشاور پاکستان توسط صبغت‌الله مجددی تاسیس شده است. صبغت‌الله مجددی هم مربوط به خانواده‌های روحانی و نزدیک به ظاهر شاه بود. تقریبا از نظر مواضع سیاسی بسیار مشابه محاذ ملی افغانستان است. این حزب و رهبرش صبغت‌الله همیشه از موضع سازش و چاپلوسی با بنیادگرایان پیش رفته است. با آن که گلبدین بارها در حد توهین و بی‌آبرو کردن رهبری این حزب پرداخته اما عکس‌العمل جبهه نجات زیاد جدی نبوده است. بنابر غیرجدی بودن این گروه نزد امریکا، کمترین مقدار کمک را از سیا نصیب شد که به مشکل ۵ درصد کل کمک‌های سیا به هفتگانه‌ها بود.



صبغت الله مجددی

صبغت‌الله مجددی قبل از به قدرت رسیدن جهادی‌ها در کابل از طرف تنظیم‌های جهادی و آی.اس.آی به سمت رییس جمهوری برای سه ماه انتخاب گردید. در دوران حاکمیت‌اش جنایات بیشماری انجام شده و او به نوبه خود محصول این جنایات می‌باشد. فعلا تشکیلات جدی از جبهه نجات ملی نمانده است اما شخص صبغت‌الله در پست‌های مختلف توسط کرزی و امریکایی‌ها نصب می گردد.

هشتگانه‌های ایران

فقــط چند ماه بعد از کودتای هفت ثور در افغانســتان در ایــران نیز قیام‌های مردمی علیه رضا شاه آغاز گردید. این قیام‌ها منجر به سرنگونی حاکمیت خون‌آشام خانواده شاه و دستگاه شــکنجه‌گر آن ســاواک گردید. اما مداخلات امپریالیزم از خارج و ارتجاع مذهبی در داخل ایران، ســبب شــد تا ثمره خون صدها رزمنده به باد رود و بنیادگرایان اســلامی قدرت را به رهبری خمینی در دست گیرند. خمینی و رژیم فاشیست‌اش علاقه داشتند تا در افغانستان جای پا داشته باشند، بناءً شروع به مزدور پروری نمودند و در این بین کسانی را بهتر از بنیادگرایان شیعه و هزاره نیافتند.

رژیم ایران به تقویت گروه‌های هشتگانه در ایران پرداخت که قرار ذیل اند:

۱. حرکت اســلامی افغانستان: از شمار هشــت گروه که توسط رژیم ایران حمایت می‌شد یکی حرکت اســلامی افغانستان بود. این حزب توسط شیخ محمد آصف محسنی در ۱۹ حمل ۱۳۵۸ در قم ایران تاســیس شــد. اکثریت اعضا و طرفداران وی را شــیعه‌ها، قزلباش‌ها و هزاره‌ها تشکیل می‌دهد. محسنی از شــاگردان یکی از آیت‌الله‌های عراقی به نام سید ابوالقاسم خویی بود. وی قبل از کودتای هفت ثور در ســوریه زندگی می‌کــرد اما بعد از پیروزی انقلاب اســلامی ایــران و قدرت گرفتن خمینی، محسنی مورد حمایت رژیم ایران قرار گرفت و جهت ایجاد حرکت اسلامی به ایران خواسته شد.

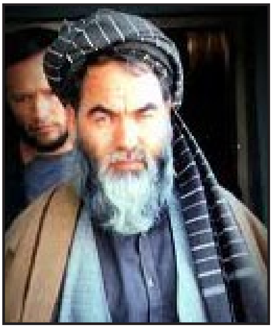


آصف محسنی

محسنی در اوایل بیشتر توجه به تدریس دیدگاه‌ها و فلسفه اســلامی شــیعه در بین جهادی‌ها داشــت، اما رقابت‌ها با سایر گروه مخصوصا حزب وحدت وی را بیشــتر تشــویق و متوجه ایجاد جبهات و تقویت بخش نظامی نمود. حرکت اســلامی عمدتا در مناطق اطراف شــهر مزار مثل چارکنت و مارمل و در ولایت غزنی و کندهار جبهات جنگی داشت.

در جریان جنگ‌های کابل یکی از طرف‌های درگیر حرکت اســلامی زیر رهبری محسنی بود. آنان قسمت‌های از شهر کابل مثل اطراف کارته سه و دارالامان را اشغال کردند و در کنار جمعیت اسلامی و شورای نظار علیه حزب اسلامی و حزب وحدت جنگیدند.

۲. ســازمان نصر افغانســتان: این گروه در تابســتان ســال ۱۳۵۸ در قم ایران تاسیس شد. در شــروع «گروه نصر» نام گرفت و بعدا ســازمان نصر شــد. این گروه از به هم پیوستن سه


عبدالعلی مزاری

گروه کوچک تشـکیل گردید. به همین دلیل در سال‌های اول نوعی از چند گونگی ایدئولوژیک در بین این سـازمان دیده می‌شود. افراد تندرو و بنیادگرا مانند عبدالعلی مزاری و کریم خلیلی عضویت این سـازمان را داشتند در حالی که یک عده از دموکرات‌ها مثل قسـیم اخگر و رحمـت‌الله افتخاری... هم در سـازمان نصر بودند. دموکرات‌ها مخالف خط امام و رژیم ایران بودند و تلاش داشـتند تا مسئله استقلال کشور و مبارزه علیه سوسـیال امپریالیزم روس را عمده بدانند. این اختلافات باعث شد تا در سال ۱۳۶۱ جناح بنیادگرا اخگر، افتخاری و سیدجواد علوی را از سازمان نصر بیرون کنند.

سـازمان نصر در ۱۳۶۸ در وحدت با دیگر گروه‌های شیعه‌ی مزدور ایران حزب وحدت را تشکیل داد.

۳. پاسـداران جهاد اسلامی افغانستان (سپاه): طرفداران این گروه ادعا دارند که پاسداران جهـاد در ۱۳۵۹ ایجـاد گردیـده اسـت و در ۱۳۶۲ اعـلام موجودیـت نمود. محمد اکبـری که بعـدا از رهبران حزب وحدت شـد یکی از بنیانگذاران این گروه می‌باشد. این گروه عمدتـا در مناطـق مرکزی و بامیـان جبهه و پایگاه داشـت. تعدادی زیادی از جنگجویان پاسداران جهاد اسلامی در ایران توسط سپاه پاسـداران تمرینات نظامی می‌دیدند و به تقلید از همتاهای ایرانی خـود آنان خود را سـپاه می‌خوانند. در بین مردم افغانستان هم این گروه به سپاه مشهور است.


کریم خلیلی

۴. جبهـه‌ی متحد انقلاب اسـلامی افغانسـتان: این جبهـه ۲۹ دلـو ۱۳۶۲ در نتیجه اتحاد پنـج گروه کوچک که عبارت بودند از مکتب توحید،فدائیان اسـلام، فداییان امت مسـلمان افغانسـتان، روحانیت افغانستان و جنبش مسـتضعفین افغانستان، بوجود آمد. عالمی بلخی یکی از رهبران این گروه بود، اینان عمدتا در صفحات شـمال افغانسـتان مثل ولایت بلخ، سـرپل، جوزجان و سمنگان جبهه داشتند.

۵. سـازمان حزب الله افغانسـتان: این سازمان در ۱۳۵۹ به سرپرسـتی احمد علی غور در هرات تاسیس شد. در هرات و بعضی از ولایت غربی پایگاه داشتند.


محمد محقق

۶. نهضت اسلامی افغانستان: این گروه توسط علی یاور افتخاری در ۱۳۵۸ در قم تاسیس شد. گفته می‌شود که اعضای آن عمدتا از هزاره‌های جاغوری بودند. در زمان جنگ ضد روسی در هرات و غزنی پایگاه‌های نظامی داشت.

۷. سازمان نیروی اسلامی افغانستان: این گروه در ۱۳۵۷ در قم تاسیس شد. موسس آن را سیدظاهر محقق گفته اند. این گروه در بامیان، بهسود و هرات پایگاه نظامی داشت.

۸. حزب دعوت اسلامی افغانستان: این گروه در خزان ۱۳۵۸ در قم تاسیس شد.

رژیم ایران بارها اقدام به آن کرد تا گروه‌های بنیادگرایی شیعه افغانی مقیم ایران را وحدت بخشد، اما بارها با شکست مواجه شد. با آن هم تحت فشار رژیم ایران و برای گرفتن امکانات بیشتر گروه‌های شیعه چند ائتلاف را تشکیل دادند که مشهورترین شان زیر نام «شورای ائتلاف اسلامی افغانستان» در اواخر سال ۱۳۶۵ بوجود آمد. این شورا که متشکل از هشت حزب معرفی شده در بالا بود، به ائتلاف هشتگانه و یا احزاب هشتگانه ساخت ایران معروف شد.

طوری که دیده شد رژیم فاشیستی ایران از شروع به تقویت مزدوران افغانی خود اقدام و مخصوصا گروه‌های هشتگانه مذهبی را حمایت می کرد، اما بعد از ختم جنگ با عراق در ۱۳۶۷ بیشتر روی این مسئله تمرکز داد. نتیجه این تلاش‌های ایران ایجاد وحدت بین گروه بنیادگرا شیعه بود، که از آن‌ها حزب وحدت اسلامی در ۱۳۶۸ به میان آمد. در شروع حرکت اسلامی جزء حزب وحدت بود اما بعدا بنابه اختلافاتی که داشتند از همدیگر جدا شدند. حزب وحدت توسط عبدالعلی مزاری رهبری می‌شد. از رهبران دیگرش محمدمحقق، کریم‌خلیلی هستند. در جریان جنگ‌های کابل این حزب به دو جناح تقسیم شد؛ یک جناح توسط عبدالعلی مزاری رهبری می‌شد و جناح دیگر را محمد اکبری رهبری می کرد.

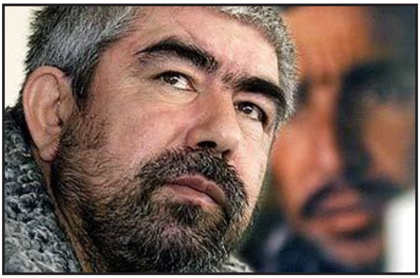
حزب وحدت در ۱۳۷۱ همراه با دیگر جهادی‌ها قدرت را گرفتند و در حمام خونی که در کابل برپا شده بود دست بالا داشتند. حزب وحدت مناطق هزاره نشین غرب کابل را تصرف نمود و دست به جنایاتی زدند که شنیدن و خواندن آن مو را بر بدن انسان راست می کند. با اشغال کابل توسط طالبان رهبر این حزب عبدالعلی مزاری توسط طالبان کشته شد. رهبران حزب وحدت مثل محقق و خلیلی با اشغال کشور توسط امریکا دوباره به قدرت رسیدند و در پست‌های مهم تکیه زدند. فعلا حزب وحدت به چهار شاخه انشعاب نموده است.

اولی به رهبری کریم خلیلی، دومی به رهبری محمد محقق، سـومی به رهبری محمد اکبری و چهارمی زیر رهبری قربان‌علی عرفانی می‌باشد.

جنبش ملی اسلامی افغانستان

این گروه توسـط عبدالرشید دوستم رهبری می‌شود که به دوستمی‌ها مشهور اند. دوستم یک دوره کورس کوتاه مدت اسـتخباراتی را در تاشـکند سپری کرده است. در سال ۱۳۵۷ در گروه دفاع خودی ولایت سرپل به عنوان سرگروپ تعیین گردید. گروه‌های دفاع خودی توسـط روس‌ها و رژیم دست‌نشانده به منظور سرکوب مقاومت ضد روسی در مناطق مختلف افغانستان ایجاد گردیده بود. گروه دوستم بعد از پیوستن چند گروه دیگر دفاع خودی ازبک تبار (ملیشه‌های پهلوان غفار و پهلوان رسول) در ۱۳۶۵ به غند و فرقه ارتقا نمود، این فرقه به نام فرقه ۵۳ یاد گردید و دوستم بحیث قوماندان آن برگزیده شد.

دوسـتم و افرادش در جریان جنگ مقاومت ضد روسی توسط روس‌ها و دولت نجیب در جنگ علیه مجاهدین مورد اسـتفاده قـرار می‌گرفت. آنان در هر منطقه که می‌رفتند و جنگ می‌نمودند تمـام مردم را قتل‌عام می‌کردند؛ آنان حتی به حیوانات هم رحم نداشـتند؛ تمامی دار و نـدار مردم را با خـود جمع کرده می‌بردند، به همین خاطر بین مردم ما به نام گلیم‌جم‌ها مشهور هستند.



عبدالرشید دوستم

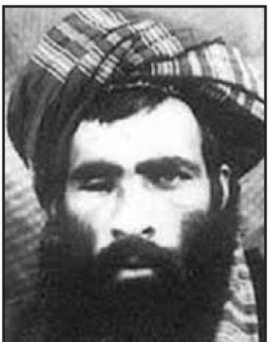
دوسـتم جهادی‌ها را کمک کرد تا قدرت را از رژیم نجیب بگیرند و در زمان جنگ‌های کابل یکی از طرف‌های جنگ بود. در دوران جنگ‌های کابل دوسـتم و افـرادش جنایات بیشـماری را علیه سـاکنان کابل مرتکب شده اند. با سـقوط بلخ بدسـت طالبان دوسـتم به ترکیه فرار کرد، اما به مجرد شـروع حملات امریکا به افغانسـتان، از سوی سـیا دعوت شد تا با شبه نظامیانش امریکایی‌ها را در جنگ علیه طالبان کمک کند. در کنار سایر اعمال غیر انسانی دوستم، وی متهم به قتل‌عام بیشتر از ۲۰۰۰ اسیر طالب است.

بنابه همکاری نزدیک با امریکایی‌ها و سازمان جاسوسی امریکا سیا دوستم و افرادش سهم بالایی در دولت کرزی دارند.

طالبان

در زمان جنگ مقاومت ضد روسی حزب یا گروه خاصی بنام طالبان وجود نداشت؛ فقط تعدادی از جبهات در جنوب قندهار وجود داشت که خود را طالبان می‌خواندند. اکثریت رهبران و قوماندانان طالب در زمان جنگ ضد روسی قوماندانان حرکت انقلاب اسلامی مولوی نبی و حزب اسلامی مولوی یونس خالص، بودند. در اوج جنگ‌های جهادی در افغانستان سال ۱۳۷۳ تعدادی از قوماندانان جهادی سابق در اعتراض به جنایات رهبران جهادی تشکلی را بنام «تحریک طلبای کرام» ایجاد نمودند. اینان هدف خود را جهاد علیه «شر و فساد» (منظور گروه‌های جهادی) اعلام کردند. ملا عمر رهبر این گروه در سال‌های جنگ ضد روسی از قوماندانان حزب اسلامی یونس خالص بود.

در واقعیت امر امریکا و متحدانش در منطقه (پاکستان و عربستان سعودی) از عملکرد جهادی‌ها در افغانستان خشنود نبودند، زیرا جهادی‌ها نتوانستند دولت با ثباتی را در افغانستان برپا نمایند و بیشتر مصروف جنگ با همدیگر شدند. ثبات در افغانستان برای امریکا بسیار اهمیت داشت. امریکا چشم به ذخایر طبیعی مخصوصا نفت کشورهای آسیای میانه که تازه با فروپاشی شوروی «آزاد» شده بودند، داشت. بنابه به موقعیت جغرافیایی که کشور ما دارد، افغانستان دروازه ورود به این کشورها محسوب می‌شود. بناءً ایجاد صلح و ثبات نسبی، و از همه مهمتر دولتی که منافع امریکا را در منطقه تامین کند، در افغانستان بسیار حتمی و حیاتی برای امریکا بوده و می‌باشد. با حرکت از این دید امریکا پس از ناامید شدن از جهادی‌ها به تقویت گروه جدید طالبان پرداخت. باز هم پاکستان و عربستان سعودی عملی کنندگان این برنامه شدند و طالبان را حمایت نمودند.



ملا عمر

طالبان در ۵ میزان ۱۳۷۵ کابل را به تصرف خود در آوردند که از اولین کارهای شان کشتن نجیب آخرین رییس جمهور رژیم دست‌نشانده روس‌ها و برادرش شاهپور بود. طالبان به عنوان جانشینان جهادی‌ها شروع به جنایت علیه مردم ما کردند؛ آنان با افکار قرون وسطی و متحجری که دارند قوانین غیرانسانی را وضع نمودند. براساس قوانین طالبان زنان از حق تحصیل، کار در بیرون از خانه، بیرون رفتن بدون همراه مرد، رفتن پیش داکتر و غیره محروم شدند. مراعات حجاب بر زنان که در زمان جهادی‌ها اجباری گردید در زمان طالبان

به چادری مبدل شد. یعنی طالبان هیچ پوشش دیگر را به استثنای چادری به عنوان حجاب نمی‌شناختند و اگر زنی غیر از چادری بیرون از خانه می‌شد مورد لت و کوب قرار می‌گرفت و زندانی می‌شد. مردان هم از قوانین قرون وسطایی طالبان مستثنا نبودند. طالبان همه روزه به اندازه‌گیری ریش و موی سر آنان مشغول بودند، اگر کسی ریش، موی و یا لباسش مطابق شرع اسلام نمی‌بود مورد لت و کوب و صدها توهین و تحقیر دیگر قرار می‌گرفت. پلیس مذهبی طالبان بنام «امربالمعروف و نهی از منکر» مانند سگ هر جا به جان مردم ما افتاده بودند.

اما ستم طالبان محدود به این قوانین نبود، آنان به تاسی از افکار رهبران شان قوم پشتون و پیروان فقه حنفی (سنی‌ها) را برتر از همه می‌دانستند و دیگران را کافر خطاب می‌کردند. همین امر باعث شد تا در جنگ‌های شمال کابل و ولایات پروان و کاپیسا (شمالی)، جنایات نابخشودنی را علیه ساکنان غیرنظامی این مناطق انجام دهند. آنان به کوچ اجباری مردم این مناطق مبادرت ورزیدند و تمام خانه، باغ، تاک‌های انگور شان را به آتش کشیدند. طالبان همچنان با مردم هزاره و شیعه کشور ما دشمنی جنون‌آمیز داشتند، در جریان سقوط شهر مزار از دست دوستمی‌ها، طالبان به قتل‌عام مردم هزاره و شیعه دست زدند. قتل‌عام یکاولنگ داغ ننگ دیگریست بر پیشانی طالبان که در آن ۳۶۵ هموطن هزاره‌ی ما را کشتند. تجاوز جنسی بر زنان توسط طالبان از حربه‌های بوده که در جریان جنگ شمالی و مزار از آن استفاده شده است. جنایت دیگر طالبان انهدام بت‌های تاریخی بامیان است که هرگز تاریخ کشور ما آن را فراموش نمی‌کند.

امریکا و غرب برای تامین منافع اقتصادی خود در پنج سال حکومت طالبان بارها تلاش کرد تا با این گروه کنار بیایند، اما وضعیت به گونه‌ای بود که این کار اجرا نشد و بالاخره امریکا بعد از حادثه یازدهم سپتامبر تصمیم گرفت تا رژیم طالبان را یکطرفه کند، چون دیگر بودش نه به نفع که به ضرر امریکا بود. حملات ناتو به رهبری امریکا و انگلستان در ۱۵ میزان ۱۳۸۰ آغاز



یکی از مقررات طالبی داشتن ریش مطابق شریعت اسلامی بود

گردید و ظرف یک و نیم ماه طالبان در کابل سقوط نمودند.

القاعده

سازمان تروریستی القاعده یک تشکل افغانی نیست اما چون در صحنه سیاسی افغانستان نقش داشته بهتر است کمی در مورد آن بدانیم.

در جریان جنگ ضد روسی صدها و هزاران جوان از کشورهای عربی برای جهاد علیه کفار به پاکستان فراخوانده شدند، تا در جنگ علیه روس‌ها شرکت کنند. آی.اس.آی پاکستان ده‌ها کمپ تربیه و آموزش تروریستان را در این کشور برپا کرد که توسط جنرالان و افسران پاکستانی تعلیم می‌دیدند. مصارف مالی این کمپ‌های تروریستی توسط پول‌های سی.آی.ای و کشورهای عربی تامین می‌شد. این عرب‌ها در چهارچوب تنظیم‌های جهادی به افغانستان اعزام می‌شدند تا بجنگند. سیاف و گروه اتحاد اسلامی‌اش، از جمله احزابی بود که بیشترین عرب را به افغانستان برای جنگ دعوت نمود.

اکثریت این جنایتکاران عربی افکار وهابی و سلفی (فرقه‌ای مذهبی که در کشورهای مصر و هند پایه‌گذاری شده و طرفداران زیادی در کشورهای عربی دارد) داشتند که در ضدیت با اسلام سنتی مردم ما بود. مردم بشدت از عرب‌هایی که برای جنگ به افغانستان می‌آمدند نفرت داشته و هیچگاهی هم به گرایشات مذهبی شان توجه نداشته اند. نفرت مردم زمانی چندین برابر شد که سیاف جنایت‌پیشه و حزبش زنان بیوه افغان را برای بادران عربی خود تحفه می‌دادند، و جنایتکاران عربی بعد از سپری کردن چند روز و ماه با آنان، زنان تیره‌بخت را رها و خود به کشور شان باز می‌گشتند.


اسامه بن لادن

در سال ۱۹۸۸ میلادی مطابق به ۱۳۶۷ هـ ش. اسامه بن‌لادن یکی از ملیونرهای عرب اساس تنظیم القاعده را در پاکستان گذاشت. اسامه از مهرهای خود سیا بود و به کمک دالرهای امریکا القاعده را ساخت و چریک‌هایش را آموزش داد. بعدها بین بادار و نوکر ناراضیتی‌های پیش آمد و اسامه جهاد علیه امریکا را اعلان نمود. اسامه متهم به بمب گذاری در پایگاه‌های

امریکا مستقر در عربستان سعودی و سفارت این کشور در کنیا شد و این مسئله او را به دشمن درجه یک امریکا تبدیل نمود. امریکا در پی ردیابی اسامه شد و اسامه به افغانستان پناه آورد.

امریکا و متحدانش یکی از بهانه‌های حمله به افغانستان را حضور اسامه بن‌لادن و پناه دادن طالبان به وی و دوستان تروریستش، عنوان کرده است. در حالی که امریکا از مسئله بسیار روشن چشم‌پوشی و آن و این می‌کند که اسامه بن‌لادن را نه طالبان بلکه سیاف به افغانستان دعوت نمود و جا داد. اسامه فقط چند ماه قبل از سقوط دولت مجاهدین به افغانستان آمد و سیاف از وی استقبال نمود. بعدها طالبان هم از وی حمایت نمودند و به دوست و همدم آنان تبدیل شد.

سقوط دولت دست‌نشانده و جنگ‌های جهادی

بعد از ترک روس‌ها از افغانستان دولت دست‌نشانده نجیب برای سه سال دوام یافت. اما بالاخره چون دیگر حمایت مالی و سیاسی شوروی را نداشت نتوانست بیشتر تاب بیاورد. تا این که در هشتم ثور ۱۳۷۱ تنظیم‌های جهادی قدرت را در کابل اشغال نمودند و در سایر ولایات هم این گروه‌ها تسلط حاصل نمودند. در حالی که امریکا، غرب، پاکستان، ایران و عربستان سعودی جشن پیروزی مزدوران خود را می‌گرفتند، مردم افغانستان شاهد برباد رفتن ثمره‌های مقاومت و قربانی‌های شان در جنگ علیه روس‌ها بودند.

نجیب که دیگر پشتوانه شوروی را با خود نداشت و نمی‌توانست مقاومت کند، ناگزیر



تنظیم‌های جهادی شهر زیبای کابل را به ویرانه تبدیل کردند

مانند هر دست‌نشـــانده دیگر پلان فرار از کشـــور را گرفت. شـــب ۲۷ حمل ۱۳۷۱ یک طیاره کوچک ســـازمان ملل متحد در میدان هوایی کابل نشست کرد، بینن سیوان نماینده ملل متحد در افغانســـتان در این طیاره بود. نجیب، برادرش احمدزی و جفســـر با موترهای ملل متحد به طرف میدان هوایی در حرکت شـــدند که با آن طیاره فرار کنند، اما افراد دوســـتم که قبلا در میدان هوایی مســـتقر شده بودند مانع آنان شـــدند. نجیب و برادرش از آن شب به بعد در دفتر ملل متحد در کابل پناه بردند.

خلقی‌ها و پرچمی‌ها که با فروپاشی شوروی خود را بی‌پدر و مادر یافتند، فوری با بی‌شرمی تمام خود را به پای جهادی‌ها انداختند. اکثر رهبران پرچمی به دوســـتم و احمدشاه‌مسعود پناه بردند و خلقی‌ها خود را به گلبدین تســـلیم نمودند. آنان تمام ســـلاح‌کوت‌های به جا مانده از روس‌ها و دولت دست‌نشانده را به یکی از گروه‌های جهادی تسلیم کردند و بیشتر رهبران شان با استفاده از قانون عفو عمومی که توسط دولت جهادی‌ها اعلان گردید به کشورهای خارجی فرار نمودند.

تنظیم‌هـــای جهادی علیرغم تلاش‌های باداران امریکایی، پاکســـتانی، ایرانی و عربی شـــان هیچگاه با هم دیگر توافق ننمودند و متحد نشـــدند و همان گونه که ذکر شـــد بیشتر مصروف درگیری و جنگ و انتقامگیری بین خود بودند. وقتی ســـقوط رژیم کابل حتمی شـــد و نجیب در دفتر ملل متحد پناهنده شد، پاکستان هنوز نتوانسته بود رهبران جهادی را به توافق برساند. بناءً آی.اس.آی و نوازشریف صدراعظم پاکستان با عجله در نیمه شب ۲۴ اپریل ۱۹۹۲/ ۴ ثور ۱۳۷۱ رهبران جهادی را در گورنرهاوس پشـــاور جمع نموده و موافقتنامه‌ای را جهت تشکیل دولـــت موقت اســـلامی بالای شـــان به امضا رســـانید که به موافقتنامـــه پشـــاور مشـــهور است. براساس این موافقتنامه صبغت‌الله مجددی برای سه ماه رییس جمهـــور دولت موقت اسلامی تعیین گردید و تصمیم بر آن شـــد تا بعـــد از مجددی برهان‌الدیـــن ربانی برای چهار ماه رییس دولت شـــود. مقام



صحنه‌ای از کشتار توسط تفنگداران حزب وحدت

صدراعظمی به گلبدین داده شد و سایر پست‌ها بین تنظیم‌های جهادی تقسیم شد؛ وزارت داخله به حزب سیاف واگذار گردید، وزارت معارف به مولوی خالص، وزارت خارجه به محاذ ملی گیلانی، وزارت دفاع به جمعیت اسلامی و ستره محکمه به حرکت انقلاب اسلامی داده شد. رهبران تنظیم‌های هفتگانه پای این موافقتنامه امضا نمودند (تمام رهبران احزاب هفتگانه در این جلسه حضور داشتند، به جای گلبدین نماینده‌اش قطب‌الدین هلال شرکت کرده بود که وی از طرف حزب اسلامی در موافقت نامه امضا کرد).

فردای امضای این موافقتنامه یعنی در ۵ ثور نیروهای گلبدین، مسعود و دوستم درگیری و جنگ شدید را در کابل آغاز کردند. دوستمی‌ها قبلا در کابل جابجا شده بودند و مسعود در رابطه پنهان و عیان با دوستم و جنرال‌های پرچمی مثل نبی‌عظیمی و بابه‌جان پلان اشغال کابل را سنجیده بود. نیروهای گلبدین هم به همکاری خلقی‌ها تا ارگ رسیده بودند. اولین درگیری در کابل شامگاه ۵ ثور بین مسعود و دوستم از یک طرف و گلبدین از طرف دیگر آغاز گردید. جنگ در نزدیکی تپه بی‌بی مهرو و شفاخانه مرکزی اردو بین این گروه‌ها شروع شد و تا ساحات شش‌درک، رادیو تلویزیون، پل مکروریان و چهاراهی آریانا ادامه داشت. جنگ تا روز هفتم ثور ادامه داشت و در هشتم ثور صبغت‌الله مجددی وارد کابل شد. نبی‌عظمی



جهادی‌ها در اولین روزهای ورود شان در کابل

که خود در رکاب شــورای نظار و احمدشاه مســعود می‌جنگید تلفات این سه روز اول جنگ در کابل را ســه هزار نفر نوشــته که تا ۱۵ ثور یعنی فقط ده روز بعد از شــروع جنگ تلفات شهروندان کابل به شش هزار رسیده است.

شــهر کابل در جریان جنگ مقاومت ضد روســی تحت حاکمیت رژیم دست‌نشانده بود و تقریبا در سرتاســر افغانستان از معدود جاهای بود که در جریان جنگ کمتر آسیب دیده بود. نجیب و اطرافیانش قبل از ســقوط شــان چندان فرصت غارت و چپاول شهر را نیافتند، بناءً به یک مفهوم شــهر صحیح و سلامت تسلیم جهادی‌ها شــد. گروه‌های جهادی که خود را فاتحان جنگ می‌دانستند، تمامی دارایی‌های شهر کابل و جان و مال ساکنان این شهر را غنیمت جنگی خود محسوب نمودند و در اولین روزها از رهبران گرفته تا قوماندانان و عساکر شان هر کدام نظر به قدرت و توان خود به چور پرداختند.

در ظرف یک ماه و نیم، جنگ به تمامی نقاط شــهر کابل و حومه آن کشــانیده شده بود. گلبدیــن مقــر فرماندهی خود را چهارآســیاب تعیین نمود و به بهانه این که "کمونیســت"ها (دوســتم) در دولت هســتند از گرفتن پســت صدراعظمی ابا ورزید. گلبدین از جنوب کابل چهارآســیاب کابل را به راکت بســت که در این جریان هزاران هموطــن ما جان و مال خود را از دســت دارند. مسعود و دوســتم با طیاره‌های جیت که در اختیار داشتند مناطق جنوب و غرب کابل را بمباران می‌کردند. حزب وحدت و اتحاد سیاف غرب کابل مناطق دشت‌برچی، کوته‌سنگی، پوهنتون کابل، خوشحال‌خان، قرغه و افشار را تحت تصرف داشتند. سیافی‌ها بنابه داشــتن افکار وهابی هزاره‌ها و شیعه‌ها را دشــمن می‌دانستند، وحدتی‌ها که دست‌پرورده‌های رژیم فاشیستی ایران بودند پشتون‌ها و سنی‌ها را دشمن می‌گفتند. جهادی‌ها نفاق قومی، زبانی و منطقوی را بین مردم ما انداخته و حاد نمودند. صدها انســان بی‌گناه از ســوی ســیافی‌ها و گلبدینی‌ها، مســعودی‌ها و جمعیتی‌ها بخاطر هزاره بودن یا تاجیک بودن از ســوی وحدتی‌ها و دوســتمی‌ها بخاطر پشتون بودن شان دســتگیر، شکنجه و کشته شده اند. جنایاتی که در این دوران توســط تنظیم‌ها انجام شده اســت عبارتند از: چور و چپاول اموال مردم و دارایی‌های عامــه، تجاوز به زنان و دختران (در مواردی هم به مردان و پســران)، دســتگیری و شــکنجه غیرنظامیان، اختطاف و ســر به نیســت کردن غیرنظامیان. موزیم کابل که یکی از موزیم‌های معتبر در جهان بود توســط جهادی‌ها به تاراج رفت و بســیاری از آثار تاریخی دیگر کشور هم به قیمت ناچیز در بازارهای پیشاور به فروش رسید.

در جریان چهار ســال جنگ و جنایت در کابل حدود ۸۰ هزار غیرنظامی کشــته شد؛ ۸۰

درصد شــهر ویران شد؛ بیشمار زنان و دختران مورد تجاوز قرار گرفتند. دختران برای نجات شــان از تجاوز دست به خودکشی می‌زدند و یا توسط فامیل‌های شان کشته می‌شدند. براساس آمار ســازمان جهانی مهاجرین یک و نیم میلیون مردم از افغانستان طی این مدت به پاکستان و ایران مهاجر شدند و هزاران تن دیگر از مناطق خود به نقاط دیگر افغانستان بیجا شدند.

تمام شــهر کابل و اطراف آن متاثر از جنگ شــده بود اما مناطق شهر کهنه کابل (کوچه خرابــات، دروازه لاهــوری، کوچه هندوگــذر و بالاحصار) کاملا به ویرانه تبدیل شــد. این ســاحات بین ســه جناح درگیر ـحزب اســلامی گلبدین، شــورای نظار و جنبش دوستم ـقرار داشــت. نیروهای شــورای نظار در کوه‌آسمایی و تلویزیون مســتقر بود و مناطق تحت نفوذ حزب اســلامی و حزب وحدت را راکت‌باران می‌کردند، خانه‌های غیرنظامیان همیشــه مورد هدف گرفته می‌شد. دوســتمی‌ها بالاحصار کابل، تپه مرنجان، میدان هوایی کابل، کارته نو، شاه‌شــهید، چمن حضوری و مکروریان کهنه را زیر کنترول خود داشــتند. دوستمی‌ها از تپه مرنجان و بالاحصار مناطق مسکونی اطراف را که در کنترول نیروهای حزب اسلامی و شورای نظار بود مورد حمله توپ و راکت قرار می‌دادند. مرکز اصلی دوســتمی‌ها که در آن جنایات بیشماری انجام شده است مکانی به نام قرارگاه نقلیه می‌باشد. این قرارگاه در سرک بین کارته نو و شاه شهید موقعیت داشت؛ افراد این قرارگاه خانه‌های مردم کارته نو و شاه شهید را چور و چپاول نمودند و به ده‌ها زن و دختر تجاوز نمودند. خود قرارگاه هم محلی بود برای جنایت



ویرانه‌های افشار کابل بعد از قتل‌عام در آنجا

بر زنان و دختران زیادی که برای تجاوز جنسی این جا نگهداری می‌شدند.

یکـــی از جنایات ســـازمان یافتـــه در دوران جنگ‌های کابل قتل‌عام افشـــار اســـت که در روزهای۲۲ و ۲۳ دلو سال ۱۳۷۱ به راه افتاد. نیروهای شورای نظار و اتحاد سیاف با همدیگر یکجا بـــه مناطق تحت کنترول حزب وحدت در غرب کابل حمله کردند. آنان می‌خواســـتند حزب وحدت و رهبران شـــان را از محل قومانده شـــان که پوهتنون تعلیـــم و تربیه کابل بود برانند. پلان حمله از قبل افشا شده بود و رهبران حزب وحدت به شمول عبدالعلی مزاری قبلا فرار و پایگاه‌های شـــان را تخلیه نموده بودند. در دو روز حمله فقط غیرنظامیان و مردم افشار بودند که قتل‌عام شدند، مورد تجاوز قرار گرفتند و خانه‌های شان چور و چپاول شد.

در چهار ســـال حاکمیت جهادی‌ها در افغانســـتان این تنها شهر کابل نبود که در آن جنایت صورت گرفته، احزاب اسلامی در اکثر ولایات کشور جنگ و جنایت را به راه انداخته بودند. شهر مزار از جاهای دیگریست که شاهد جنگ، چور، چپاول و تجاوز جنسی گروه‌های جهادی مختلف بوده اســـت. حزب وحدت به رهبری محمد محقق، جنبشی‌ها و جمعیتی‌ها در این شهر اعمال غیرانسانی را مرتکب شده اند.

در اکثـــر موارد گروه‌های جهادی مربوط یک قوم جنایت علیه قوم دیگر انجام می‌دادند، اما کم نیست مواردی که جهادی‌ها عین اعمال را علیه مردمی که مربوط قوم خود شان می‌شد مرتکب شـــده انـــد. در ولایت بامیان اکثر درگیرها و جنگ بیـــن گروپ‌های مربوط به حزب وحـــدت جناح اکبری و مزاری و محقق صـــورت می‌گرفت. این نیروها خانه‌های مردم هزاره را کـــه از ملیت خود شـــان بود چور و چپـــاول کردند و به زنان و دختـــران تجاوز نمودند. به همین گونه ســـیافی‌ها و گلبدینی‌ها پشـــتون‌ها را مورد آزار و اذیت قرار دادند؛ و جنبشی‌ها و جمعیتی‌ها در برابر ازبک‌ها و تاجیک‌ها جنایت کردند.

دوران حاکمیت طالبان

همان گونه که در معرفی طالبان گفته شـــد؛ حرکت طالبان در ســـال ۱۳۷۳ از قندهار آغاز گردید و به حمایت آی.اس.آی پاکســـتان و ارتجاع عرب توانســـت طی مدت دو سال قسمت اعظم افغانســـتان و کابل را بدســـت آورد. مردم افغانســـتان که از ظلم و جنایات جهادی‌ها در گوشـــه و کنار کشور به ستوه آمده بودند، طالبان را یک نیروی «نجات‌دهنده» تصور نمودند و در بعضی مناطق قدرت گیری شـــان را جشـــن گرفتند. اما جنایات طالبـــان، اعمال و قوانین غیرانســـانی و قرون وسطایی شـــان در اولین روزها به مردم ما ثابت ساخت که اینان جانشینان

خاینان جهادی اند.

طالبان طی پنج سال حاکمیت خود مردم ما را به قهقرا و جهل بردند؛ از علم و دانش عصر نوین در کشــور خبری نبود؛ مکاتب پســرانه به مدرسه‌های اســلامی مبدل شده بود و در آن فقط شــاگردان دورس دین فرا می‌گرفتند؛ مضامین ساینسی کفر خوانده شد و از چهارچوب تقیســم اوقات تعلیم و تربیه حذف گردید؛ در پوهنتون‌ها هم اکثر مضامین اســلام درس داده می‌شــد و مضامین علمی به مضامین فرعی تبدیل شده بود. این وضعیت باعث شد که اکثریت روشنفکران کشور را ترک کنند.

طالبان ۹۵ درصد خاک افغانســتان را تحت حاکمیت خود درآوردند. ۵ درصد باقی مانده که شــامل دره پنجشــیر و قسمت‌های از ولایات شمالی کشــور مثال تخار می‌شد زیر کنترول ائتلاف شمال بود. جهادی‌ها در برابر طالبان دو روز هم در کابل مقاومت نکردند و همه آنان به طرف شمال کابل فرار نمودند و بالاخره طالبان ساحه حاکمیت آنان را محدود به دره پنجشیر نمود و سایر ولســوالی‌های ولایات شمال کابل توسط طالبان تصرف شد. جهادی‌ها که عمدتا شــامل شورای نظار، جمعیت اســلامی، اتحاد ســیاف و بعضی از قوماندان دیگری که در این مناطق حاکمیت داشــتند، یک ائتلاف را در شمال کشور بنام ائتلاف شمال بوجود آوردند که هدف خود را از همه اولتر مقاومت علیه طالبان تعیین نمودند. رهبری این ائتلاف عمدتا بدست احمدشاه مسعود بود.

طالبــان در دوران حاکمیت خود جنایات بیشــماری را انجام دادند. آنان مردم شــمالی را قتل‌عام نمودند، خانه، زمین و باغ‌های شان را به آتش کشیدند. از جنایت دیگر طالبان قتل‌عام در یکاولنگ ولایت بامیان می‌باشد. در آن وقت پایگاه خلیلی در قریه دره چاشت قرار داشت. ۹۰ نفر از موسفیدان یکاولنگ نزد خلیلی رفتند تا در زمســتان حمله را متوقف ســازد و این پیشنهاد از ســوی خلیلی پذیرفته شد. ولی به تاریــخ ۱۸ جــدی وی حمله خود را بر مرکــز طالبان آغاز نمود که بعد از ۶ ســاعت درگیری دوباره عقب نشست. طالبان جوانان قرای مختلــف یکاولنگ را متهم کردند



طالبان شلاق بدست

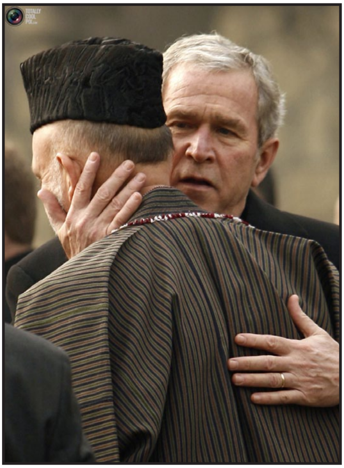
که در حمله خلیلی را یاری رسانده اند. فردای آن روز طالبان به دستور رهبری خود از قندهار در تمام قریه‌های یکاولنگ دستگیری جوانان را آغاز کرد و ۳۸۶ نفر از جمله یک زن به اسم فاطمه (خانم سیدعلی پناه از قریه لیلو) را دستگیر و آنان را در نقطه دهن شوراب و پشت موسسه اکسفام برده، همه را تیرباران نمودند. وقتی طالبان یکی از دستگیر شدگان بنام سید صفدر را می‌خواستند بکشند، پسرش میرعلی با لگد یکی از طالب‌ها را می‌زند که با این عمل طالبان وحشی‌تر شده، میرعلی را پوست می‌نمایند.

طالبان با آن که بیشتر بخش‌های کشور ما را زیر کنترول خود داشتند اما از طرف سه کشور: پاکستان، عربستان سعودی و امارات متحده عربی به رسمیت شناخته شدند. امریکا و غرب رابطه پنهانی با طالبان داشت و همیشه وعده به رسمیت شناختن حکومت طالبان را می‌دادند در صورتی که این حکومت روی عبور لوله‌های گاز با آنان موافقت کند.

با وجودی که طالبان قرون وسطی‌ترین رژیم را در افغانستان برپا کرده بودند و به طور آشکارا حقوق زنان و سایر شهروندان را پامال می‌نمودند، دنیای غرب و امریکا در برابر آنان خاموشی اختیار کرده بودند. مطبوعات جهان در زمان حاکمیت طالبان کمتر از آنچه در افغانستان می‌گذشت گزارش می‌دادند. تا بالاخره که حملات تروریستی یازدهم سپتامبر رخ داد و وضعیت تغییر کرد.

یازدهم سپتامبر و اشغال افغانستان توسط ناتو و امریکا

در یازدهم سپتامبر ۲۰۰۱ طیاره‌های خطوط هوایی امریکا به دو ساختمان تجارتی این کشور واقع در شهر نیویارک و مرکز نظامی امریکا پنتاگون حمله نمودند که در نتیجه آن ۳۰۰۰ شهروند غیرنظامی امریکا کشته شد. این مسئله دنیا را تکان داد. دولت امریکا که در راس آن جورج بوش (بوش پسر) قرار داشت القاعده و شخص اسامه بن‌لادن را مسئول این حملات خواند. بوش و دولتش ادعا نمودند که چون اسامه بن‌لادن در افغانستان به سر می‌برد و دولت طالبان حاضر نیست وی را به امریکا تسلیم نماید بناءً امریکا حق دارد که به افغانستان حملات نظامی را آغاز نماید. در ۱۵ میزان ۱۳۸۰ «سازمان پیمان اتلانتیک شمالی» (ناتو) تحت رهبری امریکا و انگلستان بمباردمان افغانستان را شروع کردند. این حمله بدون هرگونه تصمیم‌گیری و قطعنامه شورای امنیت سازمان ملل متحد انجام شد. اما امریکا حمله نظامی به افغانستان را بنابه ماده ۵۱ فصل هفتم منشور سازمان ملل توجیه نمود که براساس آن اگر یک کشور مورد حمله نظامی کشور دیگر قرار می‌گیرد، حق دارد تا به دفاع از خود متوسل به



کرزی و بوش

حمله نظامی متقابل شود.

در ۲۲ عقرب ۱۳۸۰ طالبان در کابل سقوط نمودند و به ترتیب شهرهای دیگر افغانستان سقوط کرد. نیروهای ائتلاف شمال امریکا و متحدانش را در این عملیات کمک می‌نمودند. امریکا که شناخت کافی از ماهیت جهادی‌ها داشت بار دیگر به توزیع دالر بین آنان شروع کرد و هر کدام آنان را خریده و «متحد» خویش ساخت. ائتلاف شمال بار دیگر به زور و حمایت امریکا و ناتو قدرت را در افغانستان گرفت و برهان‌الدین ربانی رییس جمهور شد. در دسامبر ۲۰۰۱ غرب تحت رهبری سازمان ملل متحد کنفرانسی را در بن آلمان تدویر نمود که در آن رهبران جهادی مخصوصا ائتلاف شمال، طرفداران ظاهر شاه و تعدادی از روشنفکران غرب‌نشین شرکت داشتند. جلسه بن حامد کرزی را به حیث رییس دولت موقت تعیین نمود و جهادی‌ها با گرفتن اکثریت پست‌های مهم دولتی بار دیگر به چور و چپاول مردم آغاز کردند. همچنان در جلسه بن فیصله شد قانون اساسی افغانستان تدوین گردد و زمینه برای انتخابات ریاست جمهوری و شورای ملی تا دو سال آینده مساعد شود.

در زمان حکومت انتقالی حامد کرزی قانون اساسی افغانستان در لویه جرگه‌ای که به همین مناسبت برگزار گردیده بود، به تصویب رسید. این لویه جرگه از ۲۲ قوس الی ۱۴ جدی ۱۳۸۲ دوام نمود. در روز پنجم این جلسه یعنی در ۲۶ قوس ملالی جویا نماینده مردم فراه در سخنرانی دو دقیقه‌ای خود سران جهادی را که اکثریت در لویه جرگه حضور داشتند، جنایتکار جنگی خطاب کرد و خواهان محاکمه آنان گردید. این واقعه ملالی‌جویا را به قهرمان ملی و شجاع‌ترین زن افغانستان بدل نمود و جهادی‌ها را بشدت خشمگین ساخت.

در ۱۳۸۳ اولین انتخابات ریاست جمهوری در افغانستان برگزار گردید که کرزی در آن برنده انتخابات اعلام شد. در ۱۳۸۴ انتخابات شورای ملی برگزار شد، جهادی و امریکا با قدرت و امکاناتی که داشتند تلاش نمودند تا بیشتر نمایندگان وابسته شان وارد پارلمان شوند. گفته می‌شود که جهادی‌ها توانستند ۸۰ در صد کرسی‌های شورای ملی را از آن خود کنند. لیکن یک تعداد انگشت شمار افراد دموکرات و مستقل هم توانستند به این دور پارلمان راه

یابند. از جمله ملالی جویا با بیشـــترین رای از ولایت فراه نماینده مردم شـــد. نطق‌های قاطع و افشاگرانه ملالی اکثر اعضای شورا را عصبی می‌کرد و به فحش و ناسزاگویی حتی تا مرز لت و کوب وی پیش می‌رفتند. بالاخره در ۳۱ ثور ۱۳۸۶ پارلمان افغانستان عضویت ملالی را در پارلمان به تعلیق درآوردند. ملالی در یک مصاحبه تلویزیونی پارلمان افغانســتان را «بدتر از طویله» خطاب کرده بود و این مســئله بهانه‌ای شــد برای تعلیق وی. در آن زمان محمد یونس قانونی از یاوران نزدیک احمدشاه مسعود و از رهبران ائتلاف شمال ریاست پارلمان افغانستان را به عهده داشت.

دومین انتخابات ریاســت جمهــوری و پارلمانی هم به ترتیــب در ۱۳۸۸ و ۱۳۸۹ برگزار گردیــد. تقلب و تهدید در این دوره‌ها به مراتب بیشــتر از دوره‌هــای قبلی بود. جهادی‌ها و دولت کرزی تمام تلاش شــان را نمودند تا از ورود افراد مستقل و پاک در پارلمان جلوگیری کنند.

بعد از حمله امریکا و ناتو به افغانستان در اکتوبر ۲۰۰۱ کشور ما به یک کشور اشغال شده تبدیل شد و دولت و دم و دستگاه دست‌نشانده بر آن توسط امریکا نصب گردید. این وضع در چند سال گذشته افغانستان را به مرکز مافیای مواد مخدر، فاسدترین کشور دنیا، خطرناکترین کشور برای زندگی زنان و یکی از فقیرترین کشورهای دنیا تبدیل کرد.



عساکر امریکایی در حال تلاشی روستاهای افغانستان

انتشارات محسن
Mohsin Publications